





کتاب

۹۹۶

قرم  
۱۳۳۵

# لب التوارىخ

تأليف

یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوينی

که تا سال ۹۴۸ هجری قمری وقایع تاریخی را ضبط کرده است

\*\*\*



ضمیمه

گاهنامه ۱۳۱۵ هجری شمسی

سید جلال الدین طهرانی

## از شیرت مونسه خاور

بهمن ماه ۱۳۱۴

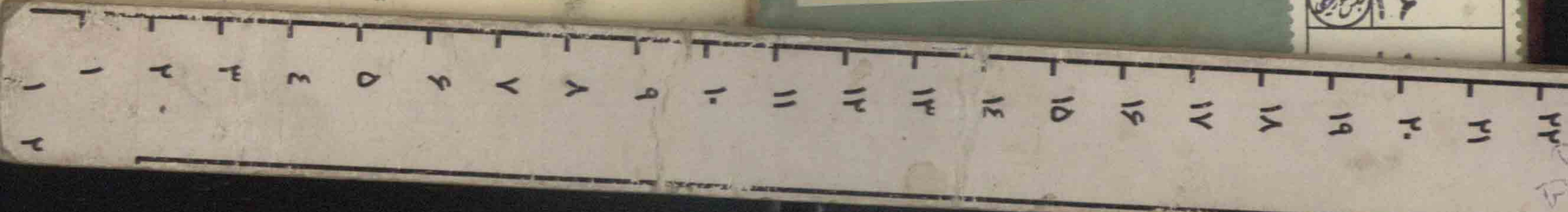
۱۱۰

مطبعه مینی

نماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	لب التوارىخ
مؤلف	یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوينی
مترجم	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۵۱۱۶۴

۱۶





۹۹۶

کتاب

قرم  
۱۳۳۰

# لب التوارىخ

تأليف

یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوينی

که تا سال ۹۴۸ هجری قمری وقایع تاریخی را ضبط کرده است

\*\*\*

ضمیمه

گاهنامه ۱۳۱۵ هجری شمسی

سید جلال الدین طهرانی

## از شیرت مونس خاور

بهمن ماه ۱۳۱۴

مطبعة مسی



بجانب کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		کتاب	مؤلف	مترجم	موضوع
لب التوارىخ		یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوينی			
شماره ثبت کتاب		۵۱۱۶۴			

ثبت کتاب



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶



## بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی

حمد و سپاس ، خدایرا که سلاطین جهان بر آستانه عظمتش  
کمیته بندگانتند و خواقین زمان بر درگاه جلالش مأمور امر و  
فرمان ، مملکتش از سمت انتقال مصونست ، و بزرگی که ذات  
بی همتایش از وصمت تغیر و زوال مأمون ، و صلوة زاکیات بر  
پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلوات الله علیه و وصی او  
ابوالحسن علی مرتضی و ائمه هدی رضوان الله علیهم اجمعین و بعد این  
مختصریست در بیان احوال حضرت مصطفی صلوات الله علیه و ائمه هدی  
علیهم السلام و تواریخ طبقات حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد  
از آن نوای سلطنت برافراشته اند و بر بلاد و عباد استیلا  
یافته اند و در ممالك ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده اند  
و ذکر بعضی از علماء و وزرای نامدار بر سبیل تطفیل بطریق  
اجمال و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب نامدار عالی  
حضرت ، مهر سهر سلطنت و کامرانی ، ماه آسمان معدلت و  
جهانبانی مظهر الطاف الهی ، در درج سیادت و پادشاهی ، مطلع  
انوار هدایت دودمان پیغمبری ، منبع آثار شجاعت خاندان حیدری ،  
آنکه در باغ شهر یاری و اقبال نهالست بی همال ، و در بوستان  
رأفت و افصال سرویست بحد کمال ، حدت طبع نقادش بمرتبه اعلی ،  
و دقت ذهن وقادش بدرجه قصوی .

دلش بچشم یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست  
تایج افلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان  
تعلیق کرده و آثار ارقام کلام بدایع نگارش غبار تشویر بر  
چهره گل و ریحان توقیع نموده .

## نظم

محقق است که گرابن مقله زنده شود تراشه قلمش را بمقله بردارد  
همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب دولت  
ربوده ، و پیوسته بزبان اهل بیان بحسن شمایل و لطف خصایل  
محمود و مدح بود .

## نظم

کمال ذات شریفش ز شرح مستغنیست بماهتاب چه حاجت شب تجلی را  
رکن السلطنة القاهرة ، عضد الخلافة الباهرة ، شجاعاً للسلطنة  
والرأفة والعدالة والنصفة والاقبال ابوالفتح بهرام میرزا الحسینی  
الصفوی لازالت رایات نصرته و جلالة منصوره ، و آیات حشمته و  
عنايته و کماله مأثوره مشوره ، در سلك کتابت منتظم میگردد و  
در زیب و زینت کلام بمستشهدات آیات و اخبار و امثال طریق  
تکلف مسلوک نمیدارد تا مقصود محجوب نگردد و هر کس فهم  
مطلوب از آن بسهولت تواند کرد و این مختصر موسوم است  
بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم :

قسم اول - در بیان حال هدایت مآل حضرت سید المرسلین  
و ائمه معصومین و آن بر دو فصل است : فصل اول در ذکر  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم - فصل دوم در ذکر ائمه  
هدی علیهم التحية والتنا .

قسم دوم - در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند  
و آن بر چهار فصل است : فصل اول - در ذکر پیشدادیان  
یازده تن مدت ملکشان دوهزار و چهارصد و پنجاه سال - فصل دوم -  
در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال  
فصل سوم - در ذکر ملوک طوایف دو شعبه یست و دو تن



مدت ملکشان سیصد و هفده سال - فصل چهارم - در ذکر ساسانیان که ایشانرا اکاسره خوانند سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال .

قسم سوم - در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش بابست : مقاله اول در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متصدی امر حکومت شده اند - مقاله دوم - در ذکر تغلب و تسلط ملوک بنی امیه - مقاله سوم - در ذکر بنی عباس باب اول - در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است : فصل اول - در ذکر طاهریان فصل دوم - در ذکر صفاریان فصل سوم - در ذکر سامانیان فصل چهارم - در ذکر غزنویان فصل پنجم - در ذکر غوریان فصل ششم - در ذکر آل بویه فصل هفتم - در ذکر سلجوقیان فصل هشتم - در ذکر خوارزمشاهیان فصل نهم - در ذکر اتابکان فصل دهم - در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند شعبه اول - اسماعیلیان مغرب اند شعبه دوم - اسماعیلیان ایران فصل یازدهم - در ذکر سلاطین قراختای بکرمان . باب دوم - در ذکر سلاطین مغول باب سوم - در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است - فصل اول - در ذکر چوپانیان - فصل دوم - در ذکر ایلکانیان - فصل سوم در ذکر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر شیخ ابو اسحق مقاله دوم در ذکر مظفریان - فصل چهارم - در ذکر ملوک کرت - فصل پنجم - در ذکر سرداران باب چهارم - در ذکر امیر تیموریان باب پنجم - در ذکر پادشاهان ترک و آن دو فصل است فصل اول - در ذکر

قراقویینلو فصل دوم - در ذکر آق قویینلو باب ششم - در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از سنه تسعمائه بماوراء النهر و خراسان آمده اند . قسم چهارم - در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت علیه علیه صفویه حفهم الله بالانوار الجلیة القدسیة والدولة السرمدیة که مقصود اصلی ازین تألیف نشر مناقب بیه و مآثر رفیعه ایشانست والله المستعان و علیه التکلات

## قسم اول

در بیان احوال هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است

### فصل اول

در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ولادت آنحضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع الاول و بروایت عامه روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل در مکه مبارکه شرفها الله تعالی بوده ، کنیت مبارکش ابوالقاسم است و نام مشهور آنحضرت محمد و احمدست چنانچه قرآن عظیم بدان ناطق است و نسب شریفش اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان و نسب عدنان یاسمعیل بن ابراهیم علیه السلام می پیوندد اما محقق نشده که واسطه چند است و مادر آنحضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن قصی



بن کلاب بن مره است و مرضعه آنحضرت اول چند روز ثوییه کنیزك ابولهب بوده و بعد از وحییمه بنت عبدالله بن الحارث السعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبدالله در مدینه در گذشت و چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه وفات یافت و بعد از فوت آمنه جدش عبدالمطلب محافظت مینمود و چون هشت ساله شد عبدالمطلب در گذشت بعد از آن ابوطالب که عم اعیانی آنحضرت بود کفیل او شد و رعایت و حمایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از آن بواجبی مینمود و بر تمام فرزندان خود ترجیح و تقدیم میکرد و چون دوازده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه خود بتجارت شام برد و بصواب دید بحیر راهب که علامات نبوت در آنحضرت مشاهده کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان در حق او غدیری کنند و در یست و پنج سالگی بجهت خدیجه علیها سلام بتجارت شام رفت چون از این سفر مراجعت فرمود خدیجه را در نکاح درآورد چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند آنحضرت در آن کار حکم فرمود و حجر الاسود بدست مبارک خود بر کن عراقی نشاند و چون سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام در غار حرا بر او ظاهر شد و حق سبحانه تعالی او را بشرف وحی مشرف گردانید و به نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت تا مدت سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت میفرمود و مردم اندک اندک بدین در می آمدند بعد از سه سال بفرمان الهی دعوت دین آشکارا کرد و بتان قریش را دشنام داد و کفار قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را زحمت بسیار میدادند و مبالغه در ایدای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه ایدای کفار بعضی از مسلمانان را بحیثه فرستاد و در سال هفتم کفار قریش از غایت

خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد بستند که با بنو هاشم منا کحت و مبیعت و مکالمت نکنند و عهد نامه درین باب نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت داشتند ابوطالب جهت احتیاط که مبادا کفار در حق آنحضرت غدیری کنند ویرا با سایر بنو هاشم بحصاری که آنرا شعب خواندندی درآورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با بنو هاشم قریب سه سال در آن شعب که تعلق بابوطالب داشت بسختی و تنگی گذرانیدند عبدالله عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد و بعد از آن بعضی از قریش که میل بجانب بنو هاشم داشتند آن عهد نامه باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ابوطالب و بنو هاشم از آن شعب بمنازل خود آمدند و در منتصف شوال سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و بعد از او خدیجه سه روز در گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنسال را عام الحزن خواند و بعد از او برادرش عباس امیر مکه شد مردی حلیم بود اذیت قریش از پیغمبر علیه السلام دفع نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایدائی که بیشتر بران قادر نبودند مینمودند چنانکه آنحضرت در مکه نتوانست بود بجانب طایف رفت و یکماه در طایف بسر برد کس دین او نپذیرفت و با او جفا کردند متوجه مکه شد و مکان اتفاق کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند مگر مطعم بن عدی از اهل مکه بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم امان داده بمکه آورد پس حضرت را بخانه خود تشریف داد و مطعم و اولاد وی از آن سرور خبردار می بودند و محافظت وی مینمودند آنحضرت بامر حق تعالی بر ایدای کفار صبر میفرمود و در سال یازدهم شش کس از مدینه از قبیله خزرج که در موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شده بمدینه بازگشتند



و مردم را در مدینه باسلام میخواندند ذکر آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه در لیلۀ عقبه در شب دوم از ایام تشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت بیعت کردند که متابع و فرمانبردار باشند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نقیب در میان ایشان تعیین فرمود و مصعب بن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشانرا قرآن و شریعت تعلیم کنند و اکثر اهل مدینه بردست او مسلمان شدند و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اجماع کردند آنحضرت صحابه را بتفاریق بمدینه فرستاد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در مکه بمنزل خود بازگذاشت تا ودایعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان رساند خود از عقب ایشان بفرمان الهی سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین ایام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مکه بیرون آمده بدان حضرت ملحق شد و پیغمبر علیه السلام بعد از چهارده شبانروز از منزل ابوایوب انصاری نقل فرموده در حدود آنجا زمینی که اکنون بقعه مبارکه است بخرید و برو مسجد و خانه ساخت و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند و بدین سبب انصار لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر مدینه بودند و حوالی آن صلح فرمودند و سلمیات فارسی به خدمت آن حضرت آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان یاران عقد مواخات بست پس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که میان یاران عقد مواخاة بستی و مرا هیچ برادری تعیین ننمودی آنحضرت فرمود که انت اخي فی الدنیا و الآخرة تو برادر منی در دنیا و آخرت

و بفرمان الهی فاطمه علیها السلام را با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه محول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه تشریف داشت پنجاه و شش سربۀ بر سر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با کفار بامر حق تعالی غزا کرد و تفصیل آنها در کتب مفصله مذکور است اما در نه غزوه آنحضرت را بنفس مبارک خود با کفار مقاتله واقع شد

اول - غزوه بدر است که در صبح روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد نفر از مهاجر و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در موضعی که آنرا بدر خوانند باقریش که مقدم ایشان ابوجهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه داشت غزا فرمود و لشکر اسلام هفتاد و دو شتر و دو یاسه اسب و شش زره و هشت شمشیر بیش نبود و درین غزوه فتح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بود و ابوجهل و عقبه و شیه و ولید بن عتبۀ و امیه بن خلف با هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهارده کس از مهاجرین و انصار شهید شدند

دوم - غزوه احد است که در هفتم شوال سال سیم از هجرت واقع شد ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابو عامر راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت از مکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس دریای کوه احد با ایشان غزا کرد و درین غزوه اول ظفر حضرت را بود و بیست و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نکایتی رسید و حمزه عم آنحضرت را با هفتاد کس شهید کردند و هفتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک آنحضرت



بضرب سنگ مجروح شد و حلقهای خود در رخسار با انوار وی نشست و خون بر روی و محاسن مبارکش فرود آمد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بضرب ذوالفقار کفار را منهزم گردانید و آنحضرت را از شر ایشان نگاه داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار بعد از آن کفار بمکه رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مراجعت فرمود.

سوم - غزوه بنی المصطلق است که در شعبان سال پنجم از هجرت در موضع مرسیع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین غزوه فرمود و ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضرار بود کشته شدند و از مسلمانان یک کس شهید گشت و اموال و اسباب و زنان ایشان را برده و اسیر کردند.

چهارم - غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگرد مدینه و لشکر خود بصواب دید سلمان فارسی خندقی حفر فرموده بود و آنرا غزوه احزاب نیز گویند و در ذی القعدة سال پنجم واقع شده ابوسفیان با ده هزار کس برگرد خندق فرود آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز محاربه مینمودند و درین غزوه عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان قریش بود بر دست امیر المؤمنین علی علیه السلام بقتل آمد بعد از بیست روز چون کفار را کار از ریش نرفت و خوف و هراس برایشان غالب شد بمکه باز گشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاص یافتند درین غزوه تبری بردست سعد بن معاذ رسید و بعد از فتح بنی قریظه بدان درگذشت.

پنجم - غزوه بنی قریظه است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز که از غزوه خندق با کفار حاضر گشته پیاپی

قلعه ایشان رفت و بعد از پانزده شبانروز فتح کرد.

ششم - غزوه خیبر است که در سال ششم از هجرت واقع شده و آن هفت قلعه بود درهم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک روز سه قلعه فتح فرمود و بچهار قلعه دیگر به نیمه مال صلح کرد شجاعت و مبارزت آنحضرت در استخلاص این قلاع مشهور است درین غزوه پانزده کس از مسلمانان بشهادت رسیدند و نود و سه کس از یهود کشته شدند.

هفتم - فتح مکه است که در رمضان سال هشتم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار مرد بمکه رفت و بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمه خوانند با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند از صحابه سه کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کعبه معظمه پاک گردانید و اهل مکه مسلمان شدند.

هشتم - غزوه حنین است که در ششم ماه شوال سال هشتم واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مکه با ده هزار کس بحنین رفت بحرب کفار هوازن و ثقیف و امیر هوازن مالک بن عوف نضری و پیشوای ثقیف کنانة بن عبد یالیل ثقیفی بود و با ایشان چهار هزار مرد بود درین غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و عباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و شش کس دیگر بنی هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان برو جمع شدند و بر کفار حمله کردند هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال و اسباب هوازن و ثقیف بدست مسلمانان افتاد.

نهم - غزوه طایف است که هم در ماه شوال سال



هشتم واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقصد عوف  
ابن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از حرب حنین  
فرار کرده بودند و در حصارهای طایف متحصن گشته متوجه  
شد و هفده شبانروز آن طایفه را محاصره کرد و در آن  
مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب جراحت  
یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد از آن از پای حصار  
فتح نا کرده کوچ فرمود و بمنزل جفرانه آمد و غنایمی که از  
حرب طایف بدست مسلمانان آمده بود در آن موضع قسمت  
فرمود درین منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف  
بیرون آمده مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمده از اسلام سایر خبر دادند  
و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز بیامد و مسلمان شد پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم تمام اموال هوازن را بایشان باز داد.

بالجمله آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه اقامت نمود و ده  
سال در مدینه و درین مدت اهل مکه و مدینه و طایف و یمن  
مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل مسلمانی کردند  
و باسلام در آمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعه انوار دین  
منیف منتشر گشت و آثار ظلمت و کفر و ضلالت محو شد و  
اصحاب که بجانب حبشه هجرت کرده بودند و مقدم ایشان جعفر  
ضار بود باز آمدند و آنحضرت هفت رسول از مدینه بیادشاهان  
اطراف فرستاد و بهر یک نامه نوشت و ایشانرا باسلام خواند  
عمرو بن امیه ضمری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد نجاشی نامه پیغمبر  
علیه السلام را احترام فرمود و از تخت فرود آمد و بادب بر زمین  
نشست و نامه را مطالعه نمود و جواب نامه نیکو نوشت و تحفهها  
فرستاد و مسلمان شد و دحیه بن خلیفه کلبی را بهرقل قبصر  
روم فرستاد و او نیز جواب نوشت، عبدالله بن خذامه سهمی را  
به پرویز پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد

آنحضرت او را تقرین کرد بدین سبب ملک او بر افتاد و کشته  
شد و از نسل او کسی دیگر از پادشاهی تمتع نیافت؛ خاطب  
ابن ابی بلتعه را بمقوقس باسکندریه فرستاد و مسلمان نشد اما  
نامه را جواب نوشت بعضی گویند دلدل از تحفههای اوست که پیغمبر  
به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بخشید، شجاع بن وهب  
اسدی را بحارث غسانی بشام فرستاد مسلمان نشد و نامه را نیز  
جواب ننوشت، سلیط بن عمرو عامری را به هودّه حنفی پادشاه  
یمامه فرستاد مسلمان نشد و نامه را جواب نیکو نوشت اما سلیط  
را جامهای خوب پوشانید و انعامی فراخور داد، علاء خضرمی  
را بمنذر بن سادی ملک بحرین فرستاد مسلمان شد و جواب نیکو نوشت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم از هجرت  
با اهل و بیت و اصحاب بکعبه معظمه تشریف برد و آنرا  
حجة الوداع گویند در حین معاودت در غدیر خم باصحاب  
گفت الست اولى بالمؤمنین من انفسهم یعنی نیستم من اولی  
بمؤمنان از نفسهای ایشان آنگاه فرمود بدرستی که خدای تعالی  
مولای منست و من مولای جمیع مؤمنانم بعد از آن دست حضرت  
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بگرفت و فرمود من كنت  
مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر  
من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث كان  
چون بمدینه رسیدند در ماه صفر بیمار شد و چنانچه شیخ جمال الدین  
الحسن بن مطهر علامه حلی در تحریر آورده پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم در بیست و هشتم صفر سنه عشر من الهجرة از  
دار فنا بدار البقاء رحلت فرموده، و بعضی گفته اند در ماه  
ربیع الاول سنه احدی عشر من الهجرة آنحضرت از عالم رفته  
امیر المؤمنین علی علیه السلام و عباس و فضل و قثم پسران عباس



در غسل آنحضرت حاضر بودند امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنحضرت را بشت و دیگران مدد کردند و چون تجهیز و تکفین کردند حضرت امیرالمؤمنین نماز گذارد و در همان خانه که آنحضرت در آنجا از عالم رفته بود بوطلحه انصاری به اشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بحفر قبر مشغول شد و لحد کرد و حضرت امیرالمؤمنین و عباس و فضل آنحضرت را در قبر نهادند و صورت قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم را چنانکه اکنونست راست کردند و آنحضرت را بعد از وفات بغیر از فاطمه علیها سلام فرزندی دیگر نمانده و مادر وی خدیجه علیها السلام والتحیه است و در معجزات و خوارق عادات و شمایل و خصایل و کرامات اخلاق آنحضرت مجلدات پرداخته اند این مختصر احتمال آن نکند و اعظم معجزات قرآنست که تاقیامت باقیست.

### نظم

تأشبه نیست روز هستی زاد	آفتابی چو او ندارد یاد
فیض فضل خدای دایه او	فر پر همای سایه او
اوست تقدینه خزانه جود	همه عالم طفیل و او مقصود

## فصل دوم

در ذکر ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا

وایشان دوازده امام اند

امام اول - حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که پسر عم اعیانی حضرت مصطفی (ص) و زوج بتول فاطمه زهراست

صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ولادت آنحضرت روزجمعه سیزدهم ماه رجب و بروایتی سوم شعبان بعد از عام الفیل به سی سال در حرم مکه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد منافست که بفضایل بسیار و برکات یشمار اتصاف دارد کنیت مشهور آنحضرت ابوالحسن و ابوترابست و لقب شریفش مرتضی و امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امام بحق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و وارث علوم نبی و وصی رسول و ولی جمیع مؤمنانست و مقصود از آیه انما ولیکم الله و سورۀ هل اتی و صاحب قول او کشف الغطاءست در همه مشاهد و غزوات رفیق حضرت مصطفی (ص) بوده مگر در غزوه تبوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت را در مدینه قایم مقام خود کرده بود و در شأن او فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در وقتی دیگر فرموده علی منی وانا منه همیشه کافه علماء و مؤمنین در مسائل مشککه از مشکاة علم آنحضرت بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی که انا مدینه العلم و علی بابها و بمؤدای قول صریح مرتضوی سلونی مادون العرش مستفید بوده اند و پیوسته تامه برایای مسلمین از مصباح کرامات و خوارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض گشته مناقب و فضایل و خوارق عادات و مواظبت بر عبادت و حلم و علم و کرم و سایر خصایل سنی و شمایل علیه از آنحضرت بیش از آنست که بتقریر زبان و تحریر بیان استقصای آن توان نمود - کفی فی فضل مولانا علی و وقوع الشک فی الله در اواخر فی الحجه سنه خمس و الثین من الهجرة مسلمانان در مسجد رسول الله علیه و آله و سلم با آنحضرت بیعت کردند و متصدی انتظام کافه انام گشت جهان از آفتاب هدایت آن



حضرت نورانی شد معاهد دین منیف تقویت و ترویج یافت و مبانی شرع شریف تأسیس و تشدید پذیرفت و اهل عالم در سایه مرحمت آنحضرت بسعادت دارین فایز گشتند بعد از آن آنحضرت را با مخالفان سه نوبت جنگ واقع شده .

اول - جنگ جمل است که در ماه جمادی الاخر ستهست و ثلثین من الهجرة اتفاق افتاد درین جنگ در بصره از مخالفان که ایشانرا ماکثین خوانند طلحه و زبیر با جمعی کثیر کشته شدند و حق بر باطل غالب آمده آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف ارزانی فرمود و آنرا دار الخلافه ساخت

دوم - جنگ صفین است که در صفر سته سبع و الثلثین من الهجرة با معاویه و اهل شام دست داد و مدت حرب صدروز متعادی شد و قریب پنجاه هزار کس و بروایتی هشتاد هزار از اهل شقاق که ایشانرا قاسطین گفته اند در جنگ کشته شدند و از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عمار یا سر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود که او بردست اهل بغی کشته شود و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت انصاری (۱) از صحابه کبار و او پس قرنی از تابعین با جمعی کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بمکر عمر و خاص مصحفها بر سر نیزه ها کردند و گفتند ما شما را بکتاب خدا میخوانیم لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام بعضی در جنگ سستی کردند آنحضرت معاودت فرموده بجانب کوفه روان شد و معاویه بشام رفت

سوم - جنگ نهروان است که در سته ثمان و ثلثین یا خوارج که ایشانرا مارقین خوانند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار کس و بروایتی شش هزار کس بودند کشته شدند مگر نه تن که بیرون رفتند و ذوالثدیه (۲) که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

۱ - در نسخه دیگر: خزیمه بن ثابت انصاری و ابولیلی انصاری از صحابه .  
۲ - خ - ل : ذوالثدیه .

از قتل او خبر داده بود از خوارج درین جنگ بقتل آمد و حضرت امیر علیه السلام فتح فرموده بکوفه مراجعت فرمودند و دیگر باره عزم جنگ معاویه و اهل شام داشتند درین اثنا عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح نوزدهم رمضان سته اربعین من الهجرة و بروایتی هفدهم رمضان در مسجد کوفه آنحضرت را زخم زد و کارگر آمد و در شب بیست و یکم رمضان مذکور بدار جنان و روضه رضوان خرامید مدت عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بقول شیخ شهید و مشهد مبارکش نجف کوفه است که تا اقراض زمان مقصد جهانیان و مطلب عالمیانست و آنحضرت را بروایت شیخ مفید بیست و هفت فرزند بوده امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است و مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و محمد حنفیه کنیت او ابوالقاسم است و مادر او خوله بنت حنفیه و عمر ورقه توأمانند مادر ایشان ام حبیب بنت ربیع و عباس و جعفر و عبدالله و عثمان مادر ایشان لیلی بنت عبیس خثعمیه است و ابوبکر و عبدالله مادرشان لیلی دختر مسعود و ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است و زینب صغری و ام کلثوم صغری و زرقه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از امهات مختلف .

امام دوم - امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیهما آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و اکرم اهل عالمست و فرزند نخستین امیر المؤمنین و فاطمه بنت سید المرسلین کنیت آنحضرت ابو محمدست و لقب تقی و طیب و زکی و سبط و سید ولادت آنحضرت روز سه شنبه منتصف رمضان سته اثنین<sup>۱</sup>

۱ - خ . ل : ثلث



من الهجرة در مدینه بوده بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر بمعاویه رسید بمعاربه برخاست و آهنگ عراق کرد حضرت امام نیز با لشکر عراق برابر رفت و چون بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی واربعمین من الهجرة امر حکومت بمعاویه باز گذاشت و در مدینه شریقه توطن فرمود و بعبادت مشغول گشت و در آخر باغواهی معاویه المباس سوده در کوزه آنحضرت ریختند و آنحضرت را مسموم ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع واربعمین و بروایتی سنه خمسين بعالم بقا انتقال فرمودند و در بقع مدفون شدند مدت عمر شریفش چهل و هفت و بروایتی چهل و هشت سال بود و آنحضرت را بروایت شیخ مفید پانزده فرزند بوده زید و ام حسن و ام الخیر مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود است و حسن مادر او خوله<sup>۱</sup> بنت منصور و عمر و قاسم و عبدالله مادر ایشان ام ولد بوده و عبد الرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین ائرم و طلحه و قاطعه مادر ایشان ام اسحق و ام الحسن و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه از امهات مختلف و عقب از اولاد گرام آن حضرت از زید و حسن باقی مانده .

امام سوم - امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام است ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنه ثلث من الهجرة و بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بوده و بروایت شیخ مفید سوم شعبان سنه اربع بوده کنیت آنحضرت ابو عبدالله است و لقب رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات الله بعد از برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام اشرف و افضل عالمیانست

۱ - خ . ل : خویله .

چون معاویه در رجب سنه ستین رخت بر بست اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را که ابن عم آنحضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست هزار کس به بیعت در آمدند و صورت حال عرضه داشت حضرت امام علیه السلام نموده آنحضرت را طلب داشتند درین اثنا عید الله زیاد بفرموده یزید علیهما اللعنه از بصره بکوفه آمده مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام از مکه بعراق آمد اهل عراق خلاف کرده یا عید الله زیاد در قصد آنحضرت متفق شدند و آنحضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشر محرم سنه احدی و ستین شهید ساختند مدت عمر شریف آنحضرت پنجاه و شش سال و پنجاه و هشت روز بوده جسد مبارک آنحضرت علیه السلام با سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون گشت اولاد آنحضرت در بعضی روایات شش اند : علی اکبر کنیت او ابو محمد است<sup>۱</sup> و مادر او شاه زنان دختر

(۱) مقصود از علی اکبر ابو محمد که مادرش شاه زنان دختر یزدگرد سیم پادشاه ساسانی است حضرت امام چهارم زین العابدین علیه السلام است که جد سادات حسینی است ، سادات اولاد سجاد ، شریف الطرفین میباشند چه پدر بزرگوارشان از خانواده رسالت عربی و مادرشان از دودمان سلاطین ایرانند و بواسطه همین نجابت خانوادگی بوده است که در دوره تمدن اسلامی آنان مصادر خدمات بزرگ ترویج دین اسلام که آورنده آن رئیس خانواده وجدشان بوده است و موجب ترقیات ایران که وطن مادری آنانست شده اند بطوریکه هیچوقت خدمات سید رضی و مرتضی و سید بن علی و احمد ابناء طاووس و سید اسمعیل جرجانی و عبد ابن شرفشاه علوی و علامه میر سید شریف و میر سید صدرالدین و غیاث الدین منصور و ایجی و میر سید حسین جبل عاملی



کسری یزدجرد شهریار که ملک عجم بود و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره که در کربلا شهید شد بعض روایات او را علی اکبر گویند و جعفر مادر او قضاعه که در زمان حیات حضرت امام علیه السلام وفات یافته و عبدالله که در کودکی در جنگ کربلا تیری بدو رسید و شهید شد و سکینه مادر ایشان رباب بنت امرؤ القیس و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه و بعضی گفته اند که او را پسری دیگر بوده که او را علی اوسط گویند .

امام چهارم - امام علی زین العابدین بن امام حسین بن علی مرتضی صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد و ابوالقاسم و بروایتی ابوالحسن است و لقبش سید العابدین و سجاد بود بعد از امام حسین امام و افضل اهل عالم است و ولادتش بروایت شیخ شهید روز یکشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلثین در زمان حیات امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادرش شاه زنان دختر کسری چنانچه گذشت آنحضرت در روز واقعه هایلله امام حسین علیه السلام بیمار بود اتباع یزید لعین آنحضرت را با مخدرات اهل بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشانرا بمدینه فرستاد و آنحضرت در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و میر محمد باقر داماد و میر ابوالقاسم فندرسکی و میر سید حسین آملی و قاضی نورالله شوشتری و داعی شیرازی و میر سید خلیخان و سید مهدی بحر العلوم و امثال آنان را بدین و علم نمیتوان فراموش کرد و نیز وطن خواهی و کوشش در عظمت ایران را که از امثال اسمعیل صفوی و عباس اول و عباس دوم و طهاسب اول و سلیمان ظاهر شده است نباید ندیده گرفت و همچنین زحمات میر سید محمد حسن شیرازی فقیه و عالم بزرگ و سید جمال الدین اسد آبادی سیاسی قرن چهاردهم هجری را نباید از جلو چشم دور کرد .

و سلم ساکن شد و چون سن شریفش به پنجاه و هفت سال رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه بیست و دوم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی سنه اربع و تسعین بتسمیم اعدای دین بجوار قدس حضرت رب العالمین انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود امام و قائم مقام محمد باقر مادرش ام عبدالله و بروایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب و زید و عمر مادر ایشان ام ولد بود و عبدالله و حسن و حسین والدۀ ایشان نیز ام ولد و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد و علی که خوردتر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نام نیز از ام ولد است و محمد اصغر نیز مادرش ام ولد است و فاطمه و علی و ام کلثوم والدۀ ایشان معلوم نیست که ام ولد یا غیر ام ولد بوده و بروایتی عیدالله نیز از اولاد کرام حضرت امام و بعیدالله اعرج مشهورست و سادات بنی المختار از نسل ویند .

امام پنجم - امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین علیهما السلام کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقب شاکر و هادی شریفترین لقبهای وی باقر است جهت تبقر آنحضرت یعنی توسعش در علم نسب شریف آنحضرت از دو جهت منتهی میشود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب پدر و از جانب مادر چنانچه مذکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه و قائم مقام بامامت اوست شیخ مفید گوید آنچه از علم دین و آثار روشن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب از امام محمد باقر علیه السلام ظاهر شد از دیگر اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام ظاهر نشده ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه سیوم صفر سنه سبع و خمسين و بروایتی روز جمعه غرة رجب سنه مذکوره در مدینه شریفه بود و عمر عزیزش بروایت اصح پنجاه و هفت سال بود و



رحلت آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر و مایه بود و در اکثر کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبدالملک مروان بسعی ابراهیم بن ولید مسموم شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متصدی غسل آنحضرت شده بعد از قیام بلوازم تجهیز و تکفین در بقیع نزد جد عالمقدار و والد بزرگوار مدفون گشت اولاد آن حضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابو عبدالله جعفر بن محمد و عبدالله بن محمد مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبدالله والدۀ ایشان ام حکیم بنت اسد و علی وزینب مادر ایشان ام ولد و ام سلمه مادرش زینب و نزد بعضی آنست که امام را دختر همین ام سلمه بود .

امام ششم - امام جعفر صادق بن امام محمد باقر است کنیت مبارکش ابو عبدالله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب همایونش صابر و فاضل و ظاهر و مشهورترین القاب او صادق است آن حضرت در زمان امامت خود اشرف اولاد رسول و اکرم احفاد بتول بود و حضرت امام محمد باقر نص فرموده بر امامت امام جعفر صادق همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص کرده بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین بر امامت امام حسن و امام حسن نص کرده بر امامت امام حسین و همچنین هر امامی بر امامت امام دیگر نص فرموده تا منتهی شده سلسله امامت بامام حجة القایم محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این نصوص بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده اند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین بوده در مدینه شریفه و صاحب کشف الغمه روایت دوم را اصح گفته والدۀ آنحضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکرست چنانچه گذشت در ایام

حیوة پدر بزرگوار و جد امامت آثار بدو ازده سالگی رسید و بعد از وفات جد شریف خود امام علی بن الحسین علیهما السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر نامور گذرانید و بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت آنحضرتست پس عمر مبارکش شصت و پنج سال بوده باشد وفات آنحضرت بروایت شیخ شهید در شوال و بروایتی روز دوشنبه منتصف رجب سنه ثمان و اربعین و مایه بوده مدفون عالیش در بقیع پهلوی مرقد شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله و سلامه علیهم واقع شده و بروایت طبری آنحضرت را ده فرزند بوده اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسن بن علی بن ابیطالبست حضرت امام موسی و اسحق و فاطمه و محمد از حمیده بربریه که ام ولد بوده متولد شده اند و عباس و علی و اسما از امهات اولاد اند اما اسمعیل بزرگترین برادران خودست و حضرت امام جعفر را با او محبت و شفقت بسیار بود چنانچه گروهی از شیعه در حیات امام گمان بردند که بعد از امام قایم مقام او خواهد بود لیکن در حیات پدر وفات یافت و در محل حمل جنازه تا رسیدن بمرقد حضرت امام چند نوبت به وضع جنازه اسمعیل امر فرموده هر نوبت روی مبارکش را گشوده به مردم می نمودند تا موت او بمردم یقین گردد و در بقیع مدفونست و بعد از وفات اسمعیل از خواص امام جمعی که گمان امامت او داشتند از آن رجوع کردند و بعضی که از خواص امام نبودند از دوران بودند بحیات او قایل شدند بعد از آنکه امام قوت شدند فرقه از این طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند از آن اعتقاد برگشته بامامت امام موسی کاظم علیه السلام قایل شدند و باقی این طایفه دو فرقه شدند یکی از آندو قایل بامامت محمد بن اسمعیل گشتند



بگمان آنکه اسماعیل امام بوده پس احق است بامامت از برادر و دیگری بحیات اسماعیل قایل بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو گروه را اسماعیلیه گویند و عبدالله جعفر بعد از اسماعیل از باقی برادران بزرگتر بود بعد از فوت حضرت امام عودی امامت کرد و بامامت امام موسی قایل نشد و تابعان ویرا افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله پاهای بزرگ داشت و افطح مرد بزرگ پای را گویند یا آنکه داعی ایشان بدین مذهب عبدالله بن افطح بود اما محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را خروج بسف لازم است و او سخی و شجاع بود و بدیباچ مشهور است روزی روزه داشتی و روزی افطار کردی و بر مأمون سه تنه و تسعین و ماهیه خروج کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او منهزم شدند و او را گرفته نزد مأمون فرستاد مأمون او را گرامی داشت و در خراسان با مأمون میبود تا در سه ثلاث و مأتین وفات یافت در تاریخ گریده آورده که قبر محمد بن امام جعفر صادق علیهما السلام در جرجانست و بگور سرخ مشهور در تاریخ مرآت الجنان آورده که مأمون او را بدست خود در قبر نهاد اما اسحق بن امام جعفر صادق علیهما السلام بغایت متورع و فاضل و مجتهد بود و از او روایت و احادیث و آثار بسیارست و ملازمت حضرت امام موسی را لازم داشت و قایل بامامت او و بعد از او بامامت حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا و بعد از آن بامامت امام محمد جواد علیه السلام بود و از پدر خود امام جعفر صادق نص برادر خود امام موسی علیهما التحیه و الثنا نقل مینمود و عباس بن جعفر صادق نیز مرد بزرگ بوده .

امام هفتم - امام موسی بن امام جعفر صادق علیهما السلام است کنیت شریفش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی و ابواسماعیل نیز گفته اند و لقب عبد صالح و امین و کاظم لقب مشهور آنحضرت است از کثرت تحمل

و برد باری و صبر بر محنت و بعضی صابر و امین و صالح را نیز از القاب او شمرده اند بعد از پدر بزرگوار مسند نشین امامت و ولایت بود ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید در سه ثمان و عشرين و ماهیه بوده در روز یکشنبه هفتم صفر بمنزل ابواه که میان مکه و مدینه است و بعضی گفته اند سه تنه و عشرين و ماهیه بوده و چون عمر مبارکش به بیست سال رسید بر مسند امامت نشست و مدت امامتش سی و پنج سال بود و سن شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال در آخر عهد بفرموده هارون یکسال مجبوس بود و بعد از یکسال آنحضرت را ببغداد نقل کردند و بفضل بن ربیع سپردند و مدتی در آن حبس بماند و بعد از آن او را از فضل بن ربیع گرفته بفضل بن یحیی برمکی سپردند و فضل بن یحیی در شرایط خدمتگاری آنحضرت تقصیر نمیکرد بنا بر این هارون بفضل بن یحیی غضب کرد و سندی بن شاهک مطعوم آنحضرت باخرمائی که میل می فرمودند مسموم کرده بخورد آنحضرت داد و آنحضرت از آن معنی اخبار فرمودند که زهر در خوردنی من کردند فردا رنگ بدت من بزردی بعد از آن بسرخی بعد از آن بسیاهی میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارك آنحضرت ظاهر شده و دیعت حیوت بخالق حیوة و ممات سپرد و این واقعه بروایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سه ثلاث و ثمانین و ماهیه واقع شده و بروایتی روز جمعه بیست و پنجم رجب سه احدی و ثمانین و ماهیه واقع شده و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتها داشت بردند و آنجا بجوار رحمت الهی سپردند و درین سالها در زمان هدایت نشان کثیر الاحسان عالی حضرت پادشاه ثالمیان ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر خان الصفوی - الحسینی تغمده الله بغفرانه و اسکنه فرادیس جنازه بفرموده آن حضرت بر سر قبر مبارك حضرت امام علیه السلام گنبد بزرگ



وعمارت عالی ساختند و در جمیع مشاهد ائمه علیهم السلام آنقدر وظایف مقرر داشتند که در هیچ زمان مثل آن نبوده مادر آن حضرت چنانچه مذکور شد ام ولد حمیده بربریه بوده و اولاد امجاد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بروایتی سی و هشت یست یسر و هیجده دختر اما اولاد ذکور الامام الهام ابوالحسن علی الرضا علیه آلاف التحية والثناء وزید و ابراهیم و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عیدالله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم حمزه که نسبت نسب و الارثیت سادات علیه علیه صفویه فهم الله بالانوار القدسیه بآن امام زاده منتهی میگردد و تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصغر و اما دختران خدیجه و ام فروه و اسماء و علیه و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و کلثوم و ام کلثوم و آمنه و زینب و ام عبد الله و ام القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محمود و امامه و میمونه و در میان اولاد آنحضرت امام زاده احمد متصف بمزید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع نزد والد بزرگوار خود محترم بودی و امامزاده محمد نیز بصفت تقوی و کرم اتصاف داشت و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک میکرد و سایر اولاد آنحضرت هر یک آراسته بزیور کمال و مزین بانواع فضل و افضال بودند .

امام هشتم - امام علی الرضا بن امام موسی بن امام جعفر صادق است علیهم السلام کنیت آنحضرت ابوالحسن و لقبش صابر و رضی و وفی و مشهور ترین القابش رضاست جهت آنکه راضی بودند موافق و مخالف از آنحضرت و علی سیوم از ایه و حجت هشتم بر امت آنحضرتست ولادت شریفش بروایت شیخ شهید روزینجشنبه یازدهم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین و مائه بوده و بروایتی سنه ثلاث و خمین و مایه در مدینه شریفه والده آنحضرت ام ولد مسما به شقراء و ملقبه به نوییه بوده و بروایتی نجمه

و بروایتی مکثم نام داشت در زمان مأمون رجأبت الضحاک را که خال مأمون بود با جمعی از معتبران بجانب حضرت امام علیه السلام بمدینه فرستاد آنحضرت را با اعزاز و اکرام از مدینه بمرو آوردند در روزینجشنبه پنجم رمضان سنه احدی و مائین بولایت عهد مأمون در مجمع عظیم با آنحضرت بیعت کردند و نام مبارک آنحضرت را در خطبه و سکه در آوردند و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند و بعد از مدتی رأی مأمونرا بر حضرت امام تغییر دادند و آنحضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر سنه ثلاث و مائین واقع شد و بروایتی در ماه رمضان و قبر آنحضرت در سناباد از موضع نوقان از اعمال طوس است و آن مشهد را چنانچه در تاریخ گزیده آورده که سوری بن معتز که در زمان سلطان محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد و آنحضرت را شش فرزند بود ابو جعفر ثانی الامام محمد الجواد التقی و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل میکند که ما نمیدانیم فرزند امام رضا را غیر از محمد جواد .

امام نهم - امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا است صلوات الله و سلامه علیهم کنیت آنحضرت ابو جعفر ثانی است چه آنحضرت در اسم و کنیت موافق حضرت امام ابو جعفر محمد باقر است و القاب آنحضرت منتجب و تقی و جواد و مرتضی و قانع و زکی است ولادت آنحضرت در مدینه شریفه نوزدهم رمضان سنه خمس و سبعین و مائه بوده والده آنحضرت ام ولد بود که حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران<sup>۱</sup> نام فرموده بود و او از اهل بیت ماریه قبطیه است آنحضرت در زمان مأمون بسیار معزز و مکرم بود مأمون دختر خود ام الفضل را بدو داد و چون

(۱) - خ . ل . عاشر رجب (۲) - خ . ل . خبر زنان



نوبت بمعتصم رسید آنحضرت را در یست و هشتم محرم سنه عشرين و مائین از مدینه بیغداد آوردند و در روز سه شنبه آخر ذی القعدة سنه مذکوره بعالم بقا انتقال فرمود و بروایتی بتسمیم از عالم رفت مدت عمر آن حضرت یست و پنجسال و دو ماه و کسری بوده مدت امامتش هیجده سال تقریباً در بغداد بعقب جد بزرگوار ابوالحسن موسی کاظم در مقابر قریش مدفون شد سلام الله تعالی علیهم اجمعین فرزندان آنحضرت چهار بودند امام علی هادی و موسی و فاطمه و امامه.

امام دهم - امام علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا است صلوات الله علیهم اجمعین القاب آنحضرت صلوات الله علیه ناصح و فتاح و تقی و متوکل است و چون در سرمن رای که آنرا عسکر گویند اقامت داشت او را عسکری نیز گویند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل کرده منتصف ذی الحجه سنه اثنی و عشر و مائین بوده و با کثر روایات سنه اربع و عشر و مائین است در موضع صریا از مدینه والدۀ آنحضرت ام ولد سمانه مغریه است و در روز دوشنبه سیوم رجب سنه اربع و خمسين و مائین در سرمن رای بروضۀ رضوان خرامید و قبر مبارک آنحضرت مشهود سر - من رای است و آنحضرت را چهار فرزند بود باختلاف روایات ابو محمد حسن العسکری و حسین و جعفر المشهور بالكذاب و یک دختر عاله و بعضی عاله را نام نمی برند و علی را میافزایند والله اعلم بالصواب.

امام یازدهم - امام حسن بن علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی موسی الرضا است صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج و عسکری ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مائین بوده در مدینه

و اکثر روایات احدی و ثلاثین و مائین بوده والدۀ آنحضرت ام ولد است نام او حدیثه در زمان معتد عباسی در روز یکشنبه یا جمعه باختلاف روایات هشتم ربیع الاول سنه ستین و مائین در سرمن رای بروضۀ رضوان خرامید و با کثر روایات این واقعه در روز یکشنبه یست و دوم محرم بوده و در پهلوی پدر بزرگوار مدفون شد طبری گوید بسیار از اصحاب ما بر آن رفته اند که امام بجبهت زهری که اعدا بدادن آن اهتمام کرده بودند رحلت نمودند و همچنین جمیع ائمه علیهم السلام از اجداد آنحضرت بهر شهادت قطع نظر از این عالم فانی کرده اند و دلیل جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حیث قال والله ما منا الا مقتول شهید و آنحضرت را غیر از خلف دایم و حجة قائم فرزندی نبود.

امام دوازدهم - امام محمد مهدی بن امام حسن العسکری ابن علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین است با حضرت رسالت پناه صلعم در اسم و کنیت متحد است و از القاب آنحضرتست حجت و قائم و مهدی و خلف و صالح و صاحب الزمان و صاحب مطلق بی قید زمان شیعه در غیبت اولی آنحضرت بزبان رمز از آن حضرت بناحیه مقدسه تعبیر میکرده اند و تزییم و صاحب الامر نیز میگفته اند ولادت آنحضرت شب جمعه منتصف شعبان سنه خمسن و خمسين و مائین بوده در سرمن رای و نام مادر آنحضرت نرجس است و چون والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری از عالم رفت آنحضرت پنج ساله بود حق سبحانه و تعالی آنحضرت را در طفولیت شلم و حکمت داد چنانچه در مهد به عیسی مریم و یحیی معصوم نایبها السلام نبوت و حکمت ارزانی داشت و امروز قطب انظم و مدار عالم و امام و اشرف اولاد آدم اوست و آن کیست که بر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه از



جور و ظلم پر شده باشد و مثل او درین امت چوت حضرت خضر است علیه السلام و آنحضرت را دو غیبت است و یکی از دیگری دراز تر است غیبت اول در وقت معتمد عباسی بزعم اهل تاریخ سنه ست و ستین و مائین بوده و درین غیبت سفارت و آمد و رفت با محرمان آنحضرت بوده از جمله محرمان اوست ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و یسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و جماعت دیگر نیز هستند که ذکر اسامی ایشان موجب تطویل کلام است و اما مدت این غیبت و سفارت چنانچه صاحب کشف الغمه نوشته هفتاد و چهار سال بوده و بروایت ثقات ثابت گشته که ابو عمرو عثمان بن سعید مدتی مظهر کرامات و حالات امام بوده و چون او وفات یافت پسر او محمد قایم مقام او شد بنص پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود و او در شعبان سنه اربع یا خمس و ثلثمائه از عالم رحلت کرد و بعد از او ابوالحسن ابن روح از بنی نوبخت بنص ابو جعفر بجای او نشست و او در شعبان سنه ست و عشرين و ثلثمائه بدار بقا نقل فرمود ابوالحسن علی بن محمد السمری قایم مقام ابوالحسن بن روح شد و در شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه دنیا را باز پرداخت و واقعه وفات او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد المکنب که گفت در مدینه السلام بغداد بودم در سالی که علی بن محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی بیرون آورد نزد جمعی که پیش او بودند و نسخه آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاسمع امرک و لا توص الا احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیة التامة فلا ظهور الا

بعد از آن الله تعالی و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی شیعی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصبیحة فهو کذاب مقتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که چون بدین توقیع عالم گشتم و از نزد علی بن محمد بیرون آمدم روز سادس وفات کرد و کسی را وصیت نکرد بجای خود بعد از این غیبت کبری است تا زمان ظهور علامات بعد از آن باذن الله تعالی از مکه مبارکه ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل و انصاف مملو خواهد ساخت

## قسم دوم

در ذکر پادشاهانیکه قبل از اسلام بوده اند

و آن بر چهار فصل است

### فصل اول - در ذکر پیشدادیان

یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال

اول ایشان کیومرث است بعضی از مورخان او را آدم می خوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام میدانند و قاضی یساروی در کتاب نظام التواریخ ترجیح این قول نموده و بعضی گفته اند آدم نیست اما پیش از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است بحقیقت آن ایزد متعال میداند بهمه قول پیش از او پادشاه نبوده مقام او در غارها بودی و پوست حیوانات پوشیدی در آخر عمر عمارت ساخت و خانه کرد و شهر از آن پیدا گشت کیومرث را هزار سال عمر بود اما سی سال پادشاهی کرد از آثار او بعضی از استخر فارس و دماوند و بلخ است.



هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب فرهنگ بود بجهت این او را هوشنگ خواندند در عدل و داد کوشید چون پیش ازو آئین داد نداده بودند او را بشداد لقب کردند و بعضی او را ایران خواندند و گویند ایران زمین بدو منسوبست و بعضی گویند بایرج بن فریدون منسوبست و او کتابی در حکمت عملی ساخته و آنرا جاودان خرد گویند و بعضی از آن حسن بن سهل وزیر مأمون یافته بود و بزبان عربی آورده و شیخ ابوعلی مسکویه در کتاب آداب العرب و الفرس تضمین کرده و مطالعه آن دلیلی ظاهر است بر حصانت نفس و کمال ظاهر فضل او از معادن و بحار و بعضی قلزات و حلیات او بیرون آورد از آثار او شهر سوس و شوشتر و بعضی از استخر فارس است ادریس علیه السلام معاصر او بود مدت پادشاهی او چهل سال.

طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث او را بلقب دیوبند گویند تمامت اسلحه را کار فرمایند اوست رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث کهن دزمرواست و در اصل طبرستان و صفاهان و بابل و کرد آباد از جمله مداین سبعة عراق مدت پادشاهی اوسی سال طهمورث هیچکس را در کار دین متعرض نبود گفت هر کس هر دین که خواهد نگاه دارد.

جمشید بن طهمورث بن هوشنگ و بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم و لقب شید جهت آنکه از خوبی صورت روشنی از روی او می تافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاهی زیرک بود اقوام مردم را از هم جدا کرد و بعضی را بسپاهی گری و بعضی را به برزگری مشغول گردانید اکثر صنعتها در زمان او پدید شد آهن از سنگ بیرون آورد از آن و آلت حرب و کار فرماها ساخت علم طب در زمان او آغاز کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد، آورده اند که در آخر دعوی خدایی کرد و بر

شکل خود تمثالها ساخت و باطراف فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی استخر است چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون آن مواضع و مزارع ساخت و شهر همدان و شهر طوس و پل سنگین بر دجله بست و چون اسکندر آنرا بدید گفت اثری عظیم است پادشاهان فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که آنرا عمارت کند دستش نداد و از زنجیر جسر بست مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال در آخر از ضحاک بگریخت صد سال گرد جهان همی گشت تا وفات کرد.

ضحاک از نسل سیامک بن کیومرث است فارسیان او را بلقب ده آک گفتند یعنی خداوند ده عیب زشت پیکری و کوتاهی و پیدادگری و بی شرمی و بسیار خوری و بد زبانی و دروغ گوئی و شتاب زدگی و بد دلی و بیخردی عرب لفظ ده آک را معرب کردند ضحاک گفتند خواهر زاده جمشید بود برو خروج کرد و پادشاهی ازو بستد ظالم و ستمکار بود در آخر دولتش او را دو فضله بردوش از رنج سرطان پیدا شد مجروح گشت و درد میکرد و تسکین آن از مغز سر آدمی بود بحکم او خلقی بیشمار بدین واسطه کشته شدند و مردم او را ازدها خواندند و در اصفهان آهنگری بود کاوه نام دو پسر داشت ایشانرا جهت کشتن بمداوای ضحاک بگرفتند کاوه فریاد برآورد و پوست آهنگری بر سر چوب کرد و روان شد خلقی بیشمار بمخالفت ضحاک برو گرد آمدند او بفریدون پیوست به بیت المقدس رفتند و ضحاک را بگرفتند و بر انداختند از آثار ضحاک گنگ دز بود بیابان مدت پادشاهی او هزار سال

افریدون بن آبتین از نسل جمشید بود افریدون بمدد کاوه آهنگر و اکابر ایران بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد در چاهی و آنروز که برو مستولی



شد مهرجان<sup>۱</sup> نام نهاد افریدون در آبادانی جهان و عدل و داد  
 کوشید و آن پوست آهنگری که کاوه بر سیل درفش برافراخته  
 بود بر خود مبارک دانست آن بجواهر نمن مرصع کرد و درفش  
 کاویانی نام نهاد و بعد از پادشاهان بروی افزودند تا بمرتبه  
 رسید که مقوم از حصر بهای آن عاجز گشت و بوقت فتح قادیسه  
 بدست مسلمانان اقتاد بر لشکر بخش کردند - افریدون را سه  
 پسر نامدار بود مملکت خود بریشان بخش کرد دیار مغرب تا رود  
 فرات به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا رود جیحون به پسر  
 میانه تور داد و میان ملک که بایران منسوب و تختگاه بود  
 به پسر کهتر ایرج داد برادران مهتر جهت فضیلت تختگاه  
 برو رشک بردند و او را بکشتند و سرش پیش افریدون فرستادند  
 از ایرج دختری مانده بود افریدون او را به پسر برادر خود داد منوچهر  
 از او متولد شد افریدون او را تربیت کرد تا چون بمردی رسید  
 سلم و تور را بکشت و سرهای ایشان پیش افریدون فرستاد از آثار  
 افریدون بارو و خندق شهرهاست و افریدون افسونها نیکو دانستی تریاک  
 مار افمی از بهر دفع زهر اوساخت خر بر مادیان در عهد او  
 جهانیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوش قیل دندان برادر  
 ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدائی کرد فریدون  
 سام نریمانرا بجنک او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رفت  
 اما ظفر سام را بود و کوش را بمطاوعت در آورد و نمرود بن  
 کنعان از نسل کوش است فریدون بعد از قتل هر سه پسر وفات  
 یافت مدت پادشاهی او پانصد سال از سخنان اوست : روزگار  
 کار نامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید نگاشت

منوچهر بن میسخور پسر زاده افریدونست چون افریدون  
 در گذشت بحکم ولیعهدی پادشاهی نشست و بهر اقلیمی پادشاهی

۱ - مرب مهرگان است

و بهر دیهی دهقانی بگماشت و او جهان پهلوانی بسام نریمان داد  
 و نهر فرات و شط حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت  
 و انواع اشجار و ریاحین از یشها و کوهها بدانجا نقل کرد و  
 بعمارت عالم مشغول شد و چون ایام دولتش بشصت سال رسید  
 در آن ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد بالشکری تمام منوچهر  
 از وی بگریخت و بطبرستان شد افراسیاب از پی او نتوانست  
 شدن پس صلح کرد بر آنکه ماورای جیحون افراسیاب را باشد  
 و بازگشت هم در زمان وی باری تالی شعیب علیه السلام را باولاد  
 مدین بن اسماعیل فرستاد و موسی و هرون علیهما سلام را بفرعون  
 (که نام او ولید بن المصعب است) مدت سلطنتش صد و بیست سال بود  
 بعد از آن درگذشت.

نوذر بن منوچهر بعد از پدر بیادشاهی نشست از اولاد  
 تور بن افریدون افراسیاب با او مخاصمت کرد و میان ایشان محاربات  
 عظیم رفت نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته گشت مدت  
 ملکش هفت سال.

افراسیاب از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر  
 ایران مستولی شد قتل و غارت عام کرد و در خرابی ملک کوشید و عمارات  
 بشکافت و چشمه ها و کاریزها بینداشت و درختان بیرید درین حال  
 سام نریمان وفات یافته بود زال پسر سام او را ازین ملک براند  
 و پادشاهی بزوبن طهماسب داد مدت استیلای افراسیاب بر ایران  
 دوازده سال بود.

زو بن طهماسب بن منوچهر و در بعضی تواریخ او را  
 زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی بمدد زال زر پادشاه شد  
 و در عمارت ملک سعی نمود و هفت سال خراج از جهان برداشت  
 تا مردم در عمارت افزودند و ملک معمور شد و او خزاین پادشاهان  
 ماضی که دست افراسیاب بدان نرسیده بود خرج خود و اتباع



خود کرد از آثار او رودخانه در دیار بکر است که آب از مهر گردانیده است و بدجله رسانیده و آنرا زابین گویند و برات رودخانه دیه‌ها ساخته - چون او مسن بود در حال حیوة پادشاهی به پسر داد و مدت پادشاهی او بروایتی پنجاه سال و بعضی گفته اند یازده سال و بعضی گفته اند سی سال.

گرشاسف بن زوبن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادر زاده زواست و در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب است علیه السلام و همچنین نقل کرده که رستم دستان از نسل اوست افراسیاب با او جنگ کرد و او در آن جنگ کشته شد مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ گزیده شش سال و بعضی دیگر از مورخان پادشاهی او مسلم نداشته اند والله اعلم

## فصل دوم در ذکر کیانیان

ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال

اول ایشان کیقباد بن زاب بن زوبن طهماسب بن منوچهر بمدد زال زر و پسرش رستم از دست افراسیاب ایران مستخلص گردانید و ملک او را صافی شد و او جهان پهلوانی که این زمان امیرالامرائی میخوانند برستم داد و ده يك خراج برای لشکر بنهاد و مردم بهمد او بکشاورزی کوشیدند و فرسنگ او پدید کرد چون کیقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر شد مدت پادشاهی او صد سال دارالملک او اصفهان بود و آنرا کوره معتبر گردانید و يك نیمه عراق که در آن حدود است از توابع او گردانید و از پیغمبرانی که در زمان او بوده اند حزقیل والیاس والیسع واشمویل علیهم السلام اند

کیکاوس بن کیقباد گروهی گویند که نیره کیقباد بود بوصیت

کیقباد پادشاه شد بعد از آن مدتی بجانب بمازندران رفت و آنجا گرفتار شد رستم زال بمازندران رفت و نگهبان مازندران را بکشت و کاوس را خلاص داد و با پادشاه مازندران جنگ کرد و او را بکشت و کاوس را بدارالملک رسانید دیگر باره کاوس بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشیده با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم جنگ کرد و ایشانرا بکشت و کاوس را مظفر باتختگاه آورد و کاوس بمکافات خواهر خود مهر ناز را برستم داد و او را خطاب از پهلوانی و امارت پادشاهی رسانید بعد از آن رستم برسیل شکار بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد چون بعد بدوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس بایران آمد و بردست رستم نشناخته کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم او را خوش دل کرد و از او فرامرز بزاد و کاوس دختری از نسل گرسیوز که ایرانیان از توران بدست آورده بودند بخواست و سیاوش از او بزاد بسیار خوب صورت بود سیاوش بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که بروعاشق شده بود ملک پدر بگذاشت و با سپاه ترکستان پیش افراسیاب رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدوداد چون فرنگیس حامله شد سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب رفت کشته شد چون خبر قتل او بایران آمد رستم زال که اتابکیش بود سوداوه را بکشت و با اکابر ایران به ترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهنز گردانید رستم تا هزار فرسنگ زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت مدت پادشاهی کاوس صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده که از پیغمبران و حکماء که در زمان او بوده اند داود و سلیمان علیهم السلام و او رصدی در بابل و یکی در بغداد ساخت.

کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بعد از قتل پدر



بچهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بعد بلوغ رسید گیون  
گودرز از ایران برفت و او را بیاورد و او را در راه بالشکر  
افراسیاب محاربات رفت گیو مردیها نموده بسی کشتی از جیحون  
عبور کردند در ایران طوس بن نوذر جهت فریرز بن کاوس با  
او در کار پادشاهی تنازع کرد قرار بر فتح دژ بون در اردیل  
دادند فریرز ازان عاجز شد کیخسرو آنرا فتح کرد و پادشاهی  
برقرار گرفت و لشکر بجانب افراسیاب فرستاد و میان لشکرایران  
و توران در عهد او مکرر محاربات رفت از طرفین ظفر و  
هزیمت می بود مردانگی رستم درین حروب مشهور است تفصیل  
آن از شاهنامه فردوسی معلوم میشود و در آخر از هر دو طرف  
دوازده پهلوان اختیار کردند و تمامت پهلوانان توران بر دست  
ایرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد و این جنگ را  
دوازده رخ خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ رفت و بر در  
خوارزم مصاف دادند شیده پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته  
شد و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو از عقب او برفت و او را گرد  
جهان میدواند تا در آذربایجان بدست هوم اسیر شد کیخسرو او  
را با برادرش گرسیوز بمنزل فنا رسانید بعد از آن شصت سال  
پادشاهی کرد پس لهراسب را ولی عهد کرد و از پادشاهی کرانه  
گزید گروهی گویند کیخسرو در کوه دبا<sup>۱</sup> بکوه کیلویه در دمه ببرد  
در عهد او ازدهائی عظیم بر کوهی که در میان عراق و فارس است  
و آنرا کوشید خوانند پیدا شد مردم از بیم آن آبادانها گذاشتند  
کیخسرو بفرستاد و آن ازدها را بکشت و بر آن کوه آتش خانه  
ساخت آنرا دیر کوشید خوانند از سخنان اوست ساعدت در مساعدت  
قضاست و از مشاهیر حکما که در عهد او بودند فیثاغورس بوده  
تلمید داود نبی و لقمان حکیم

لهراسب بن اورند شاه بن کی بن کیقباد چون کیخسرو را  
پسر نبود پادشاهی بدو داد و چون پدران او نامدار نبودند بر دل  
اکابر گران آمد چنانچه فردوسی میفرماید



همی هر کسی در شگفتی بماند که لهراسب را شاه بایست خواند  
لهراسب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و جهت لشکریان  
یاره معین کرد و امرا را بر تخت زرین بنشاند و بجهت  
خود سرایرده زد و همواره به تسخیر ملوک و ممالک مشغول  
بود تا بیشتر اقالیم بگشود آورده اند که بخت النصر که بمحاربه  
راجعیم بن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد گماشته وی  
بود و فارسین بخت النصر را رهام گویند و پسرش گشتاسب را  
هوس پادشاهی بود پدر بدو نمیداد بخشم بجانب روم رفت و  
دختر قیصر روم را بنکاح آورد و بسیاری از ولایت در ملک  
قیصر افروود قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم  
شد که قوت گشتاسب زیاده ازوست وقوت قیصر بواسطه اوست  
تاج و نگینیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و بعبادت  
مشغول شد و شهر بلخ مقام کرد ارجاسب نیره افراسیاب ببلخ  
آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال  
و از مشاهیر انیا که در عهد او بودند ارمیا و عزیر پیغمبر  
علیهم السلام.

گشتاسب بن لهراسب بن اورند شاه در شهر حلب تاج  
و تخت بدو رسیده پادشاهی نشست زردهشت پیشوای گبران بعد  
او دعوت کرد گشتاسب دین زردشتی پذیرفت و اهل ایران را  
الزام نمود تا گبری اختیار نمودند و گشتاسب در استخر مقام گرفت و بزند  
خواندن مشغول شد زند نام کتاب زردشت است و آشکده ها ساخت و



در کوه استخر و حوالی آن صورتها و دخمهها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا میگهست و گورهای ملوک عجم که پیش از اسلام بوده سه گونه باشد بعضی در غارها و دخمهها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا میگهست که در کوه ساخته اند و چندی که در پائین کوه نهاده اند و سنگ بسیار بر آن ریخته چنانچه تلی گشته و بعضی در خمها نهاده اند و خم در زمین تعیه کرده چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بزابلستان بر کوه گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه که بدز گنبدان مشهور است بنا کرده بود بیرون آورد و نوید پادشاهی دهد اسفندیار با ارجاسب جنگ کرد ارجاسب از او بگریخت اسفندیار از عقب او براه هفت خوان بترکستان رفت و بشکل بازرگانان در روین دز در آمد و ارجاسب را بکشت و پادشاهی توران یکی از فرزندان اغریث داد چون اسفندیار مظفر بایران باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت آنکه از رستم آزرده بود او را بجنگ رستم فرستاد رستم برو دست یافت و او را به تیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال از آثار گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران بیست فرسنگ از آنسوی سمرقند و شهر یضا بفارس است و از حکما که در زمان وی بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر بوده اند و مدفن او در فارس است .

بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بحکم وصیت پادشاه شد و بکین پدر بجنگ خاندان رستم رفت و فرامرز بن رستم را بکشت و زال را مجبوس گردانید پس خلاص داد و رستم در آن حال در چاه بمکر برادر مجروح شده بود و بدان در گذشته بهمن ولایت بسیار در حکم آورد و پسر

بخت النصر را از بابل مزول کرد و کبرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای بنی اسرائیل بود بعوض بفرستاد و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد و کبرش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام را باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشانرا باز بمقام خویش گسیل کرد و بیت المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد راجعیم بن سلیمان او را پیری ساسان نام و دختری همای نام بود بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال از اکابر حکما که در عهد او بودند بقراط طیب و بقراطیس بوده است .

همای بنت بهمن زنی با حزم و رای بوده و سیرتی پسندیده داشته بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حامله بود وضع حمل به پیری شد حب شاهی بر مهر پسر غالب آمد و او را در صندوق نهاد و باب انداخت گازی آن صندوق را بگرفت و پسر را دارآب نام کرد و بیروورد چون بحد بلوغ رسید گوهر پادشاهی سر بگازی فروود نمی آورد سلاح ورزیدن مشغول شد و بالشکری که مادرش بجنگ رومیان میفرستاد ضم شد امیر لشکر در راه درو آثار دولت مشاهده میکرد چون بروم رسیدند مردی بسیار کرد احوال او با همای تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر پادشاهی بدو تسلیم کرد و خود کرانه گرید و بعضی گویند چهل مناره و خانه عظیم که در وسط استخر است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند و اکنون بغایت خرابست و ساخته است مدت پادشاهی همای سی و دو سال و از آثار او شهر جرباد قانست .

داراب بن بهمن بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی با



عدل و رای بوده و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و صاحب خبرانرا تعیین کرد تاخیر زودتر رسانند و جهت ایشان در منازل اسب بست دختر فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوشی که از دهانش می آمد اورا پیش پدر فرستاد دختر از داراب بسکندر حمله بود چون بزاد فیلقوس گفت از منست و داراب را پسری دیگر دارا نام بود او را ولعهد گردانید مدت پادشاهی او دوازده سال بود و بیشتر مقام وی بفارس بود و از آثار وی شهر داراب جرد است و کوره که بدان منسوبست و از حکیمان که در عصر او بودند افلاطون الهی که شاگرد سقراط است .

دارای بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر رومی بر سر خراج بعضی از ولایات ایران که در تصرف رومیان بود مخالفت افتاد آهنگ جنگ یکدیگر کردند و دومرد همدانی از کسان دارا وی را زخم زدند و به لشکر اسکندر گریختند اسکندر فی الحال بیامد و سر وی برانو نهاد و قسم مغلظه خورد که من نقرموده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که کشندگان وی را بکشد و دختر وی زنت کند و بر اولاد ملوک فرس بیگانه نگارد و ایشانرا خوار ندارد اسکندر از وی پذیرفت و بران وفا کرد و ازین جهت ملوک طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت عهد کند و تیارست از اقارب دارا کسی قایم مقام داشتن مبادا که مستولی شوند و از وی یا اولاد وی کینه خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمید افلاطون اشارت کرد تا اسکندر بر قتل پادشاهزادگان اقدام ننماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار او شهر ابهر است

اسکندر بن داراب که لقب او ذوالقرنین است و بعضی گویند که اسکندر پسر فیلقوس است بد از برادر پادشاهی ایران

بدورسید و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب آب حیوان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمه لشکر او بود بآب حیوان رسید و از آن بخورد و اسکندر مجروم ماند ارسطاطالیس حکیم وزیر او بود حکمت و فلسفه و منطق و محیطی و اقلیدس و هیات و غیر آن از ایران بروم فرستاد از آثار اسکندر سد یا جوج و ماجوجست بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق بشام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند در ماوراءالنهر و برقع به اران و بقول بعضی مورخان سد یا جوج و ماجوج ذوالقرنین اکبر ساخته است و طلب آب حیوان نیز او کرد چون اسکندر رحلت خواست کرد جهان بر ملوک طوایف بخش کرد و در ایران نود پادشاه معین نمود چنانچه هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کس بروم حکم نکرد مدت پادشاهی او چهارده سال و فوات او در شهر زور بوده است و در آنوقت سی کس از اعظم حکما که ارسطاطالیس از جمله ایشان بود بر سر او حاضر بودند اسکندر را اجزای ماسکه مالیدند و در تابوت طلا نهادند و با اسکندریه فرستادند مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورده و در تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آوردند نهاد و در اسکندریه دفن کرد و امد و عذرا معاصر او بودند بعد از او ملک بر پسر او روشن نام که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت مشغول شد از اهل بیت اسکندر مردی را او عوس نام بیادشاهی برداشتند و او را بطلمیوس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود چنانکه ملک عجم را کسری میخوانند و ملک یونان و مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب دجله در حکم او شد و بنی اسرائیل را بزمن بیت المقدس نیکو داشت و یکتی از ایشان مهتر کرد و ترویج دین و شریعت تورات فرمود و او عوس بعد از سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت و بعد از او دقیانوس بیادشاهی نشست و او بود که اصحاب کهن از وی بگریختند و بکهن افتادند و بعد از او مردی دیگر



یادشاهی رسید نام او عرسطوس چون از یادشاهی وی پنجاه و شش سال بگذشت عیسی بن مریم از مادر بزاد و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال و بعضی زیاده ازین نیز گویند .

### فصل سیوم

#### در ذکر ملوک طوایف

از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و هجده سال ایران را ملوک طوایف داشته اند و ایشان با یکدیگر کوشش بمسایل مشکل کردند و لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم می کوشیدند و اهل علم در عالم بدرجه اعلی رسیدند و از ایشان سه فرقه که پست و یک پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند فرقه اول ابطحش رومی چون اسکندر جهان بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان بدوداد و او مدت چهار سال مباشر بود تا بردست اشک بن دارا کشته شد فرقه دوم اشکانیانند دوازده پادشاه مدت حکومتشان صد و شصت و پنج سال .

اشک بن دارا در زمان عیش اسکندر از بیم او پنهان شد بعد از آن بر ابطحش خروج کرد و او را بکشت ملک ابطحش او را مسلم شد بار دیگر پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او در فرمانها بالای نامه های خود نویسند و او نیز از ایشان باج نخواهد و بوقت تشویش لشکر مدد یکدیگر دهند و عزل و نصب هیچکس بدست دیگری نباشد مدت پادشاهی او یازده سال است اشک بن اشک بن دارا بعد از پدر بحکم ارث پادشاه شد و مدت هفت سال حکم کرد و در گذشت

شایور بن اشک بن دارا او را پادشاهی بزرگ خوانند

بعد از برادر پادشاهی بدو تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خلعتی بیشمار بقتل آورد از اموال و خزاین که اسکندر برده بود بسیار باز آورد و مدت پادشاهی او شش سال .

بهرام بن شایور بن اشک بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال پادشاه بود و در گذشت .

بلاس بن بهرام بن شایور بن اشک بعد از پدر کار ملک بدو تعلق گرفت و مدت یازده سال بود و نماند .

هرمز بن بلاس بن بهرام بعد از پدر پادشاهی یافت و مدت شانزده سال حکومت کرد و در گذشت .

فرسی بن بلاس بعد از برادر پادشاه شد مدت چهارده سال در پادشاهی بماند و در گذشت .

فیروز بن هرمز بن بلاس بعد از عم پادشاه شد و مدت هفده سال در پادشاهی بماند و در گذشت .

بلاس بن فیروز بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد مدت دوازده سال حکم کرد و بگذشت .

خسرو بن بلاس بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت بیست سال در پادشاهی بماند و بگذشت .

بلاسان بن بلاس بن فیروز مرغزار بلاسان اصفهان بدو منسوبست بیست و دو سال در پادشاهی بماند و در گذشت .

خسرو بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد و مدت سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد .

فرقه سوم اشغانیانند از نسل فریرز بن کاوس هشت پادشاه مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال .

اول ایشان اشغ بن اشغ با اشکانیان جنگ کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون آورد و ملک برو قرار گرفت با ملوک طوایف



همان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی بسربرد و در گذشت  
 بلاس بن اشغ بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد دوازده  
 سال پادشاهی کرد و در گذشت عیسی پیغمبر (ع) در عهد او متولد شد.  
 گودرز بن بلاس بن اشغ او را گودرز بزرگ خوانند کین  
 یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل او باز خواست مدت سی سال  
 پادشاه بود.

نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد مدت  
 بیست و سه سال در پادشاهی بماند مؤید و رامین در عهد او پادشاه  
 خراسان بودند و از قبل او

نرسی بن نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد و  
 مدت ده سال حکم راند و نماند.

اردوان بن نرسی بن نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر  
 پادشاه شد قیصر روم بعهد او قصد ایران کرد و او از پادشاهان  
 طوایف مدد خواست و ایشانرا از ایران دفع کرد و مدت یازده  
 سال در پادشاهی بماند و در گذشت.

نرسی بن نرسی بعد از او پادشاه شد مدت ده سال  
 حکم کرد و بگذشت.

اردوان بن نرسی بن نرسی او آخر ملوک طوایف بود بعد  
 از پدر پادشاه شد و مدت سی و یکسال در پادشاهی بماند و در  
 جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت ملوک طوایف سپری گشت.

## فصل چهارم

### در ذکر ساسانیان

که ایشانرا اکاسره نیز خوانند سی و یک پادشاه

مدت ملکشان پانصد و بیست و یکسال

اردشیر بابکان بجد مادری منسوبست به بابک که از قبل  
 اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان بدو  
 منسوبست و پدر اردشیر ساسان نام داشت از نسل ساسان بن بهمن  
 پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در حق او خوابی  
 دید از نژادش پرسید اظهار کرد بابک او را معزز کرد و دختر  
 خود بدو داد اردشیر از او متولد شد چون بحد بلوغ رسید  
 بخدمت اردوان رفت و با سریتی از سراری او سر برآورد و هر دو  
 بگریختند و بفارس رفتند اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد  
 اردشیر برو مظفر شد و بجنگ اردوان رفت و او را بر ظاهر  
 ری بعد از محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن  
 کرد دختر بغریب برادر اردشیر را و هر خواست داد و اردشیر  
 فهم کرد و او را بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون  
 اردشیر را فرستاد نبود وزیر او را زنهار داد و خود را خصی  
 کرد بعد از چند ماه شاپور از او متولد شد وزیر او را پیرورد  
 و در ده سالگی در حالت گوی باختن بر اردشیر ظاهر گشت وزیر  
 احوال عرضه داشت اردشیر وزیر را نوازش نمود آل برامکه  
 از نسل آن وزیراند اردشیر پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام  
 که مطاوعت او کردند و خراج پذیرفتند بگذاشت و هر کدام  
 که مخالفت کردند نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت درآمدند



مقبول داشت و از آثار اردشیر خوره فارس است که تضدالدوله  
دیلیم آنرا فیروز آباد نام کرد و شهر گواشیر است که دارالملک  
کرمانست و در اول برد اردشیر میخواندند و اهواز و بند رود  
و مسرفان بخوزستان و جزیره بدیار بکرو بحرین بدیار فارس و نرجه  
بقرین که اکنون دیهست و بهمیر بگیلان که اکنون کرجیان  
میخوانند و نه در میان سیستان و کرمان و شهری از مداین سبغه  
عراق و نرماشیر دریم و اکنون از آن اثری نیست و آب زنده  
رود در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصیب هر ولایت مقرر  
گردانید مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه بود و او  
پادشاهی بود با عدل و سخاوت و رای و شجاعت و در عدل و  
سیاست قاعده هائی نهاد که پیش از وی ننهاده بودند و او را وصایا  
و عهدیست بغایت خوب و در اواخر سلطنت حکم وی بر اکثر  
ربع مسکون نفاذ یافت.

شاه پور بن اردشیر پادشاهی بود با عدل و شجاعت و سخاوت  
بعد از پدر سی و یکسال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان  
عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهمورث بنا کرده بود  
و اسکندر خراب کرده آبادان گردانید در شعبی که از صوب  
آن شهر است غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده  
و بشکل ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی  
چند کرده اند و چند شاپور بخوزستان اوساخت و بهر ولایت  
روستاهای بسیار ساخت و شاپور یعنی پسر ملک

هرمز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بها و علم مدت  
دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر رام هرمز بخوزستان و دستکرمه  
میان بغداد و خوزستان است.

بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی  
را معزز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک کرد تا مانی بروی

اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام ویرا تعظیم کرد تا  
اتباع او را جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع کرد تا با مانی  
بحث کردند و ملزمش گردانیدند و کفر او مبین شد و توبه  
بروی و امتش عرض کردند قبول نکرد بهرام بفرمود تا پوستش بیرون  
کنند و گاه در آکنند و بیاویختند و نایبانرا بفرمود تا مانویانرا  
هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود تا در  
زندان محبوس داشتند و مذهب وی ازین سبب بر طرف شد  
و گویند اثر او در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و  
سه ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست.

بهرام بن بهرام بن هرمز مردی بغایت نیکو سیرت بوده  
مدت ملکش بیست سال از آثار وی چیزی ظاهر نیست مقام  
وی بجند شام بوده.

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز او را اشکان شاه خوانند  
و بهرام بهرامیان نیز گویند بعد از پدر چهار ماه حکم کرد.

نرسی بن بهرام بن بهرام بعد از پدر بر سریر پادشاهی نشست  
و مدت نه سال در حکومت بماند و در گذشت

هرمز بن نرسی بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد و اول  
پادشاهی از اکاسره که بنفس خود بذیوان مظالم بنشست او  
بود و سیرت نیکو داشت و داد مظلوم دادی مدت نه سال جهان  
در تحت فرمانش بود و از آثار او روستاهای بسیار در ولایت  
خوزستان است.

شاه پور ذوالا کتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بوقت وفات  
پدر او هنوز متولد نشده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان  
دولت او احتیاط کردند مادر شاه پور حامله بود پادشاهی بدو  
دادند بعد از چهل روز شاه پور متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند



وتاج بر بالای سروی آویختند چون او کودک بود ملك پر آشوب شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه ساسانیان غارت کرد و خواهر هر مزرا اسیر کرده وزن کرد چون شاپور بعد مردی رسید بجنگ طایر رفت و دختر طایر ملکه نام با او متفق شد و او را در قلعه راه داد تا طایر را بکشت و بسیاری از قوم عرب را بقتل رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا شانه اعراب بیرون می کردند و ایشان بسختی میمردند اعراب بدین سبب او را ذوالاكتاف خواندند از اجداد حضرت رسول صلعم مالك بن نصر پیش او رفت و او را از سبب آزار اعراب پرسید شاپور گفت از منجمان شنیده ام که از عرب شخصی خیزد که ملوک عجم را براندازد بدین کینه این قتل میکنم مالك گفت شاید که قول منجمان دروغ باشد و اگر راستست و البته بود نیست اولی آنکه این قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را نیز کینه کمتر بود بدین سخن شاپور دست از آزار عرب برداشت شاپور بر رسم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر او را بشناخت بگرفت و محبوس کرد و بایران آمد و خرابی بسیار کرد و درین ملك متمکن شد شاپور از زندان بمدد کنیزکی که بر او عاشق شد بگریخت و با آن کنیزك بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت در آن زمین باغی که اکنون به شاپوران مشهور است و شاپور ساخته و در آن وقت باغی كوچك و صومعه یزدان پرستی بود نزول کرد از حال ایران استكشافی می نمود و صومعه دار با او گفت وزیر شاپور در رودبار است و امیر لشکر در سرو بار شاپور باستحضار هر دو اشارت کرد بخدش پیوستند باتفاق بر قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند و بر سر قیصر رسیدند و او را دستگیر کردند ملك شاپور را صافی شد شاپور زمین قزوین را بر خود مبارك دانست فرمود آنجا شهری بسازند معماران بعمارت مشغول شدند دیلمان مزاحم ایشان میشدند هر چه ایشان

بروز می ساختند دیلمان بشب خراب می کردند معماران بحضرت شاپور انها کردند شاپور بدفع اعراب و دیگر طامعان ملك مشغول بود و با کار دیلمان نمی پرداخت جواب فرستاد که دیلمان را بمال مشغول کنید و شهر بسازید چنین کردند و شهرستان می ساختند آغاز عمارت قزوین در ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمائه اسکندری بطالع جوزا جمعی از لشکریان جهة دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند و چون شاپور دفع طامعان ملك کرد بجنگ دیلمان آمد و تا کنار دریای خزر برفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم باقی نکرده و هر چه بغارت لشکریان از آن برده بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر گل کرد و از بردن آن عار داشت در تاریخ گزیده آورده است که مانی صورت گر در زمان شاپور ذوالاكتاف دعوی پیغمبری کرده و بعضی گویند که در زمان شاپور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ و حمزه اصفهانی برآند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطهای دراز و کوتاه کشیدی و دایره ها نمودی بی پرگار و مسطر چنانچه پرگار و مسطر احتیاط رفتی تفاوت نبود و صورت ربع مسکون و سه ربع غیر مسکون بر کوهی نگاشته بود چنانکه تمامت شهر ها و دریا ها و کوه ها و رود ها از آن معلوم میشد و پیراهنی نیز ساخته بود که چون پوشیدندی مرئی بودی و چون از تن بر کنندندی نامرئی اما در مناظره با علما دروغ زن شد و کشته گردید از آثار شاپور شهرستان قزوین است که اکنون محلی است از آن و شهرستان مداین و تجدید عمارت انبار و خوره شاپور که انرا سوس خوانند و چند شهر در سجستان و هند بساخت مدت عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال .

اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذوالاكتاف بود از مادر چون پسر شاپور كوچك بود پادشاهی بدو دادند تا چون شاپور بن



شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپارد اردشیر مردی عاقل بود و با مردم در دولت نیکو زیست و نیکوئی کرد بدین سبب نیکوکار لقب یافت مدت دولت او دوازده سال

شاپور بن شاپور ذوالاكتاف بعد از عم پادشاه شد شکار دوست بود در نخجیر گاه بادی سخت بر آمد و ستون بارگاش بشکست و برش آمد و بدان درگذشت مدت پادشاهی او پنجاه و چهار ماه شروین و حورین معاصر او بودند قیصر روم را پسری کوچک بود بوقت مرگ نزد شاپور فرستاد که کسی را بفرست تا ملك مضبوط نگاه دارد و چون پسر بزرگ شد ملك تسليم كند شاپور شروین را بفرستاد تا بروم حاکم شد چون پسر قیصر بعد مردی رسید ملك بدو سپرد او شروین را رخصت مراجعت نداد شروین تاعهد بهرام گور در روم بماند بهرام بن شاپور بن شاپور ذوالاكتاف ظالم و جبار صفت بود داد کس ندادی سیزده سال در پادشاهی بماند و در گذشت یزدگرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و يك سال حکم کرد فارسیان او را در عداد پادشاهان نیاورده اند اما حمزه اصفهانی و مورخان بر درستی احوال او مبالغه نموده اند یزدگرد بزه کار بن شاپور بعد از برادرزاده حاکم و پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکار بود فارسیان او را یزدگرد بزه کار لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و دو سال و نیم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد.

بهرام گور بن یزدگرد بن شاپور بعد از پدرش ارکان دولت بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری نامی دادند بهرام با او منازعت کرد بمحاربت انجامید بهرام رج لشکر نخواست و گفت دعوی من و او راست و تاج بر تخت مینهم و دو شیر گرسنه بر پای تخت می بنهم هر که شیرانرا

بکشت و تاج برداشت پادشاهی او راست کسری گفت من صاحب ملكم و تو مدعی ینه ترا باید بهرام شیرانرا بکشت و تاج برداشت پادشاهی بر او مقرر شد بر جراحتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و بکردار نیکو مردم را هوا خواه خود گردانید بهرام بغایت مردانه بود و تیر او خطا نرفتی شکار دوست داشتی و خرگور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خواندند زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم تا نیمروز بکسب مشغول بودند و نیمه دیگر بعشرت کار مطربان رواج عظیم گرفت بهرام گور از هند دوازده هزار لولی بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند بهرام بعشرت مشغول بود کار ملك بوزیر گذاشته بود وزیر ولایت خراب کرد و لشکر را مرسوم نداده بود بهرام روزی برسبیل شکار بیرون رفت بر درخیمه چوپانی سگی را از درخت آویخته بود موجب پرسید گفت این سگ برین گله من معتمد من بود ناگاه تقصان در گله می آمد و موجب معلوم نمیشد متفحص شدم این سگ باماده گرگی الفت گرفته بود و با او در ساخته و گرگ کوسفند انرا تلف میکرد بهرام ازین سخن متنبه شد و متفحص احوال وزیر گشت وزیر گناه یشمار داشت او را سیاست کرد - مدت پادشاهی او شصت و سه سال بفرمود تا برگورش نوشتند که با آنکه از این جهان همه گامی برداشتیم بنا کام بگذاشتیم :

یزدگرد بن بهرام گور بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد مدت پادشاهی او هیجده سال بود.

هرمز بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادر مهترش فیروز پادشاه هیتال التجا برد و با برادر جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت پادشاهی او یکسال

فیروز بن یزدگرد بعد از ظفر بر برادر پادشاه شد در زمان



او قحطی عظیمی پیدا شد هفت سال خراج موقوف داشت تا  
ضعفا ورعیت مستأصل نشوند سیرت پسندیده داشت و داد مظلومان  
نیکودادی و مجرم را بزدان فرستادی و هم در مجلس حکم جزا  
بامضا رسانیدی و او را با خوشنواز ترك مصاف افتاد و کشته  
شد مدت پادشاهی او دوازده سال بود.

بلاش بن فیروز بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد  
برادرش قباد ازو بگریخت بعد او سوفزای که از پهلوانان  
جهان بود برفت و خوشنواز ترك را بکشت مدت پادشاهی او  
پنج سال بود.

قباد بن فیروز بعد از برادر پادشاه شد در زمان اومزداك  
دعوی یغبری کرد و مال و زن همه مشترك گردانید قباد بدو بگروید  
جهان بر قباد بشورید کنج عزلت گرفت و برادرش جاماسب بجای او بنیشت  
اما مورخین نام او را درین پادشاهان نیاورده اند باز بعد  
پادشاه هیتال قباد پادشاه شد و ملك براو قرار گرفت نوشیروان  
بن قباد مزدك و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاك  
شد از آثار قباد اوجان و جلوان و شهر آباد جرجان و چند  
موضع در طبرستان است مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال بود

نوشیروان عادل بن قباد بعد از پدر پادشاه شد و او را  
كسری گفتند و هر که بعد از او بود او را كسری خواندند  
نوشیروان عادت و آئین نيكو نهاد و ترتیب ملك و ضبط لشكر  
بگروه گروه او کرد و در دفتر عرض و عارض او پیدا کرد و ابوزرجمهر را  
وزارت داد بعد از مدتی عزم روم کرد و ملك روم را گرفت و  
قیصر را در فرمان خود آورد و برو خراج نهاد و روم بدو بازگشت  
بر قرار آنکه هر چند سال بدرگاه آید و چون از فتح روم بازگشت  
بماوراء النهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تا فرغانه  
نوشیروان را باشد و دختری بخواست از خاقان و باتفاق بمجاریه

هیاطله رفتند و ایشانرا قهر کردند و بجانب هندوچین رفتند و ایشان  
صلح کردند و خراج ممالك برخود گرفتند چون بازگشت از دریند  
خبر آمده بود که قبیحاق مستولی شده اند نوشیروان آهنگ ایشان  
کرد و آنجماعت را قمع فرمود و دریند معمور گردانید و جمعی  
از لشکریان آنجا بداشت تا آن دریند نگاه میداشتند و فرمود تا  
حصنها ساختند و پلها عمارت کردند و راهها نگاه داشتند از دزدان  
و مفسدان، گیلان و دیلمان او را مسخر شد کتاب کلیله و دمنه  
و شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند وزیر او ابوزرجمهر  
در مقابل شطرنج نزد ساخت در ایام اوسیف ذی الیزن از ابنای  
ملوك حمیر نزد وی آمد و استمداد کرد بر مسروق بن ابرهه که  
سورة الفیل در شأن پدرش آمده است نوشیروان او را مدد کرد  
تا بمن ارایشانش مستخلص گردانید و بالجمله نوشیروان عادل جهان را بنام  
نیکو و داد و راه انصاف بگرفت و چون هفده سال از پادشاهی  
او بگذشت عمارات عالم بد آنجا رسید که در ممالك او هر چند که امتحانرا  
پنجاه جریب زمین خراب جستند نیافتند و مهتر و بهتر آفرینش یغبر ما  
صلوات الله و سلامه علیه و آله در آخر زمان وی بوجود آمد و آن  
روز آتشکده ها فرومرد و دریای ساوه خشك شد و دوازده کنگره  
از ایوان كسری بیفتاد و نوشیروان از آن متفکر شد این حال را  
باسطیح کاهن گفتند سطیح گفت این دلالت بر ولادت نبی عربی و استیلای  
امت وی بر جمیع آتشکده هاست و بعد هر کنگره ای که افتاده است یکی  
از قریش پادشاهی کند پس ایشان منقطع شوند - و از بناهای وی رومیه  
است که بشکل انطاکیه ساخته اند که بجانب مداین پیوسته و در  
بارگاه وی چهار كرسی زرین نهاده بودند یکی از برای ابوزرجمهر  
دوم برای قیصر روم سیم از واسطه ملك چین چهارم ملك قبیحاق  
را بودی مدت ملكش چهل و هشت سال بود گورش بجیل الحمیری  
بفرمود تا بر گورش نویسند که هر چه از پیش فرستادیم مارا ذخیره



است پیش کسی که جزای نیکی نکاهد و در بیدی نیفزاید لایکون.  
العرمان حیث یجوز السلان .

هرمز بن نوشیروان بعد از پدر پادشاه شد بهرام چوین را  
به جنگ ساوه شاه فرستاد که او را بکشت و در زمان او پرویز پسرش  
بولايت ارمن رفت و بر دختر پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد  
مدت سلطنت هرمز دوازده سال بود

بهرام چوین بقولی از فرزندان گرگین میلاد و بقولی از تخم  
پزد گرد بزه کار بدعوی خدمتکاری هرمز بهوس پادشاهی بکین  
خواستن هرمز پیش رود نهر روان رفت و او را با پرویز ملاقات  
افتاد و بمحاربه انجامید پرویز منهزم شد بهرام بر ملک مستولی شد  
پرویز بمدد خالان خود بندویه و بسطام به روم رفت و دختر قیصر  
روم مریم را بنکاح آورد و بمدد لشکر قیصر بایران آمد و بر  
در اوجان بایهرام جنگ کرد و بهرام شکست یافته بخراسان گریخت  
و از آنجا پیش برمود خاقان چین رفت و دختر او را بخواست  
پرویز یکی را بفریب فرستاد تا او را همانجا بکشت مدت استیلای  
بهرام بر ایران دو سال و کسری بود .

خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل ازو تا اردشیر  
هیجده پست است که همه پادشاه بودند بعد از بهرام چوین پادشاهی  
برقرار گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند  
و او سعی ایشان از ورطه بهرام چوین خلاص شده بود بقصاص  
پدر بکشت و فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کرده اند چنین  
گویند که ملوک شیروان از نسل اویند گویند که پانزده هزار کینزک مطربه  
و خدمتکار و شش هزار خادم و حارث و بیست و سه هزار و پانصد  
اسب بارگیر عربی و رومی زیر زین داشت و نهصد و شصت زننده  
بیل در حضرت او میبودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون سوار  
شدی دویت کس با مجمره های زرین در حوالی او رفتندی تا

باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی و چهار پای در رهگذرش  
آب پاشیدی تا گرد فرونشستی و او بروی خوب و لطف و حسن  
خلق و زور و دلیری و قوت و شهسواری سرآمد زمان خود بود  
آنچه او را بود دیگری را نبود اول آنکه پاره طلا داشت نرم  
چون موم هر شکل که خواستی از آن ساختی بی حدت آتش و دستی  
از عاج با پنج انگشت چون او را فرزندی خواست شدن آن پنجه  
در آب نهادی چون فرزند متولد شدی آن انگشتان فراهم  
آمدی منجم طالع گرفتی احتیاج نبودی از حرم خبر پرسیدن و  
کاسه داشتی که چون از آب تپید شدی بی آنکه کسی پر کند پر شدی  
و بیل سفیدی در عهد او در ایران بچه آوردی و بایران بیل را  
تولد نمیشد و بارید مطرب که کس مثل او نبود و او را جبهه بزم پرویز  
سیصد و شصت و شش نوا بود که هر روز یکی را گفتی و استادان  
موسیقی را قول او حجت است و گنج بار آور آنچنان بود که میان  
او و قیصر مخالفت افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد و قیصر از بیم  
او خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا در جزایر دریا  
بنهد باد کشتیها را بمنزل پرویز رسانید و آن همه خواسته روزی  
اوشد چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت پیغمبر ما صلوات الله  
علیه بشرف و حی مشرف شد و چون از وحی نوزده سال بگذشت  
به پرویز نامه ای نوشت و نام خود را بر بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه  
را بدرید و چون آن خبر بحضرت رسالت رسید در حق اودعا فرمود  
و این دعا مستجاب شد و پرویز به باوان که ملک یمن بود نامه نوشت  
که بفرستد تا این که در تهامه دعوی پیغمبری میکند باز بدین خود رود  
والا او را بر من فرست باوان فیروز دیلمی را با چند معروف دیگر  
بفرستاد چون این حکایت بحضرت رسول گفتند رسول فرمود  
که پرویز را دوش کشتند شما این حکایت برای که میکنید ایشان  
ضبط تاریخ کردند بعد از مدتی خبر قتل او بر رسید موافق قول  
حضرت رسول صلعم بود آن جماعت جمله مسلمان گشتند و باعث کشتن



پرویز آن بود که بدخوی بود اکابر درخفیه باهم مواخات کردند و پسرش شیرویه را بر آن داشتند که پدر را مجبوس کرد و او را راضی کردند تا بفرموده که او را بزه کمان هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الاول سنه سبع من الهجرة النبویه واقع شد شش ساعت از شب مذکور گذشته بود و از آثار وی قصر شیرین و ایوانی که در یستون کوه میساخت تمام نشد مدت پادشاهی پرویز سی و هفت سال بوده است.

شیرویه بن پرویز بعد از کشته شدن پدر پادشاه شد و سلطنت بر او قرار نیک گرفت بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت آخر از بدکاری برنج تن مبتلا شد و بعد از شش ماه پادشاهی بمرد مدت عمر او بیست و دو سال و شش ماه بود.

اردشیر بن شیرویه بعد از پدر پادشاه شد کودک بود بعد از یکسال و نیم بدست یکی از بندگان کشته شد.

قرانی امیری بود از امرای پرویز بعضی نام او را شهر ایران و بعضی شهرایدار نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در انحطاط نهاد او طمع در ملک کرد و بتقلب و استیلا پادشاه شد و مدت یکسال حکم کرد ارکان دولت با او نساختند و او را بکشتند و رسانی دریای او بستند و در محلتها می کشیدند و منادی ندا میکرد که هر که نه از خاندان ملک باشد و دعوی پادشاهی کند سزای او اینست.

توران دخت بنت پرویز چون از اهل و بیت کسری کسی نیافتند پادشاهی بدو دادند زنی عاقله بود و پیغمبر در عهد او بدارالقرار رحلت فرمود مدت پادشاهی او یک سال و چهار ماه بود. آزرمی دخت بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیله و عاقله بود امیر لشکر خواست که با او عشق بازی کند او را بخلوت راه داد و بکشت مدت حکمش چهار ماه بود.

فرخ زاد بن پرویز از مطربه شکر نام اصفهانی حاصل شده بود نسب او را مصدق نمیدانستند چون از آن نسل دیگری حاضر نبود بدو دادند قریب یک ماه حکم کرد و پروایتی ششماه بدست بنده ای گشته شد.

یزدگرد بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم بود چون شیرویه بن پرویز اقربای خود را می کشت دایه او را بفارس گریزانید و آنجا به پرورد و او عزلت خواستی چون در آن نسل جز وی کسی دیگر نبود پادشاهی بدو دادند در زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشت چون لشکر اسلام بچنگ او آمدند یزدگرد رستم فرخ زاد را برابر ایشان فرستاد رستم فرخ زاد منجم بود دانست که دولت اکاسره بآخر رسیده است میخواست که صلح کند میسر نشد و رستم فرخ زاد در آن جنگ کشته شد لشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد از عراق بخراسان رفت و پناه بسر لشکر خود ماهوی سوری برد لشکر عرب بخراسان رفتند و در مرو ورود دو ماه حرب کردند ماهوی او را ببلشگر مدد داد و هوس عراق کرد باز خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان بیرون شده قصد ایران دارد بچنگ او رفت ماهوی با فرزندان بیژن متفق شده بایزدگرد حرب کردند و یزدگرد بگریخت و در آسیائی پنهان شد کسی ماهوی را از حال او اعلام کرد و حکم بر قتل او کرد و بفرمان ماهوی یزدگرد را در آن آسیا کشتند و بیژن پادشاه ترکستان ماهوی را با فرزندان بکشت و بسوخت مدت پادشاهی یزدگرد بیست سال بود که چهار سال رواج داشت و شانزده سال دیگر را ازین طرف به آن طرف گریزان بود تا در سنه احدی و ثلثین هجری کشته شد و دولت اکاسره سیری گشت.



## قسم سوم

در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند و آن  
مشمول بر سه مقاله است و شش باب و بترتیب گفته خواهد شد

### مقاله اول

در ذکر ابوبکر و عمر و عثمان که بحکومت نشسته اند

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از جهان فانی  
بنعیم باقی انتقال نمود مصیبت زدگان اهل بیت بغسل و تکفین و  
تجهیز و دفن آن حضرت مشغول بودند انصار در سقیفه بنی ساعده  
جمع شدند و میخواستند که سعد بن عباد را بر خود امیر گردانند  
چون این خبر بابوبکر رسید باتفاق عمر بدانجا رفت و بسعی عمر  
انصار را بابوبکر بیعت کردند و اکثر از مهاجرین نیز تابع شدند  
و ابوبکر را بر خود امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد  
و در ماه جمادی الاخر سنه ثلث عشر من الهجرة النبویه بدار باقی  
شتافت و در زمان اوقستی از عراق عرب و بعضی از شام بردست  
مسلمانان مفتوح گشت و مسیله کذاب که در یمامه دعوی پیغمبری  
میکرد کشته شد بعد از او عمر بوصیت ابوبکر بر جای او نشست و ده سال  
و نیم حکم کرد و در اواخر ذی حجه سنه ثلث و عشرين ابولؤلؤ او را  
کارد زد و در مستهل محرم سنه اربع و عشرين دارقانی را وداع گفت  
در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان و قسمتی از روم  
و دیار بکر بدست مسلمانان فتح شد بعد از عثمان بن عفان

بجای او نشست یازده سال و دو ماه حکم کرد و بعد از آن جمعی  
از مسلمانان بدو خروج کردند و در مدینه گرد خانه او را حصار  
کردند و بدرون خانه رفته او را کشتند در نصف آخر ذی حجه  
سنه خمس و ثلثین من الهجرة النبویه مسلمانان در زمان او  
خراسان بگرفتند بعد از او حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی  
طالب علیه السلام بالتماس و شفاعت صحابه بر مسند خلافت نشست  
و بعد از این مدت چهار سال و نیم بنور هدایت و امامت آنحضرت  
عالم نورانی بود چون احوال هدایت مآل آنحضرت در صدر کتاب  
مذکور شده بدان اکتفا رفت .

### مقاله دوم

در ذکر تسلط و تغلب بنی امیه که چهارده تن بوده اند و مدت  
حکومتشان نود و یکسال بوده است

اول ایشان معاویه بن ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه امارت  
شام یافت و چون در ربیع الاول سنه احدى و اربعین هجری حضرت  
امام حسن صلوات الله علیه طریق انتقطاع سلوک داشتند او بر  
جميع ممالك اسلام حاکم شد و در زمان او عید الله زیاد در  
سنه ثلاث و خمسين حاکم بصره شد و در سنه ست و خمسين  
معاویه بنام پسرش یزید از اهل عالم بیعت گرفت همه کس بیعت  
کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله  
عباس و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر  
- معاویه با این جماعت مضایقه کرد و تکلیف کردن مصلحت ندید  
و در منتصف رجب سنه ستین من الهجرة بمرد .  
دوم یزید بن معاویه بن ابی سفیان بعد از پدر بحکومت



نشست در اول حکومتش بامر او حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد تن از برادران و بنی عمان و شیعه اهل بیت در دشت کربلا شهید شدند و آخر در مدینه طیه غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس از مهاجر و انصار و غیرهم را شهید کردند و خانه کعبه را بنصب منجنیق خراب ساختند و در آخر زمان او عبدالله زیر خروج کرد بحجاز و چون یزید در رابع عشر ربیع الاول سنه اربع و ستین بمرد و بدوزخ رفت کار وی قوی گشت و جمله اهل حجاز و خراسان و یمن و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که اسلام رسیده بود سوای دمشق تا ناحیه اردن به بیعت او درآمدند و هشت سال ملک در دست او بماند تا ایام عبدالملک بن مروان پس حجاج بن یوسف را بفرستاد تا با وی محاربه کرد و وی را در روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاول سنه ثلاث و سبعین در مکه معظمه از حلق بیاویخت .

سوم معاویه بن یزید بن معاویه بعد از پدر چهل روز حکومت کرد و در جمادی الاول سنه اربع و ستین بمرد و بعد از او برادرش خالد بن یزید را بحکومت تعیین میکردند بسبب کمال میلی که بعلوم و حکمت داشت رغبت نکرد . خالد بسیار عالم بود و اشعار خوب دارد .

چهارم مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بسعی عیدالله زیاد بحکومت قرار گرفت در زمان او سلیمان بن صرد و مسیب بن الحیه و جمعی از شیعیان بر طاب خون امام حسین علیه السلام خروج کردند از بنی امیه هر که را در کوفه یافتند بکشتند و در عین الورد با عیدالله زیاد و حصین بن نمیر بیست روز جنگ کردند و سلیمان صرد و مسیب بن الحیه علیهم الرحمة کشته شدند و بعضی بجزیره گریختند و مروان را در ماه رمضان

سنه خمس و ستین مادر خالد که در حباله او بود بالشی بردهان نهاد و بر آن نشست تا بمرد هشتاد و یک سال عمر داشت .

پنجم - عبدالملک بن مروان بن حکم بعد از پدر پادشاه شد و در کوفه مختار بن ابوعبیده ثقفی در منتصف ربیع الاول سنه ست و ستین خروج کرد و ابراهیم بن مالک اشتر علیهما الرحمة والرضوان بمدد او شد و عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان مسخر کردند و بجد تمام در طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام سعی شدند تا عمر سعد را با یسرش و شمر ذی الجوشن و هر که در کربلا با حضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده بود می گرفتند و می کشتند عبدالملک عیدالله زیاد را با هفتاد هزار مرد بجنگ ایشان فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالک اشتر با هفت هزار مرد بجنگ عیدالله زیاد رفت و در حدود موصل جنگ کردند ابراهیم مالک غالب شد و عیدالله زیاد بقتل آمد و اکثر شامیان کشته شدند عیدالله زیاده از چهارده سال امارت کرده بود مختار موصل و جزیره و آن حدود را با ابراهیم داد بعد از این مصعب بن زبیر بعراق باز رفته از جانب برادرش عبدالله زیر بجنگ مختار آمدند و در چهاردهم رمضان سنه سبع و ستین مختار کشته شد و عبدالملک بن مروان در جمادی الاخر سنه اثین و سبعین بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و عراق بتصرف عبدالملک در آمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن یوسف را در ماه رمضان سنه مذکوره بجنگ عبدالله زیر فرستاد حجاج بر عبدالله ظفر یافت و او را بکشت چنانچه مذکور شد و چندانکه عبدالله زیر در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمیگرفت و چون او کشته شد مردم طوعاً و کرها تابع ایشان شدند عبدالملک در سنه خمس و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و یارس و خراسان و آن حدود بدو داد و در سنه ثلث و ثمانین شهر واسط او بنا کرد و



عبدالملك در دمشق در منتصف شوال سنه ست و ثمانين بمرد  
يست و يكسال و يك ماه پادشاهی كرد .

ششم - وليد بن عبدالملك بن مروان بعد از پدر پادشاه  
شد و مملكت و حكومت او زياده بر عبدالملك بود و در زمان  
اوقتية بن مسلم از خراسان بتركستان رفت و ماوراءالنهر و خوارزم  
و ديگر ولايات در تصرف خود درآورد و از طرف شمال مسيله بن  
عبدالملك عموريه و قسطنطينيه بمسخر كرد و مسجد بنی اميه در  
دمشق وليد ساخت و در سنه ثمان و ثمانين عمر عبدالعزيز را بمدينه  
فرستاد تا خانهای رسول صلى الله عليه وآله وسلم شكافتند و داخل  
مسجد رسول كردند و در آن روز اهل مدينه ميگريستند و می  
گفتند اين خانها را نمی بايست شكافت تا مسلمانان كه از اطراف  
بدينجامي آيند ميبينند كه پيغمبر خداي بچه نوع خانه در دنيا اكتفا  
كرده اند و حجاج بن يوسف در پنجم ماه رمضان سنه خمس و تسعين  
بمرد ويست و يكسال امارت كرده بود و پنجاه و چهار سال داشت و  
زياده از صد هزار آدمي كشته بود بحضور خود بخلاف آنكه  
در جنگ كشته شده بودند و در روز مرگ او نود هزار كس در بند او بودند  
و وليد بن عبدالملك در روز شنبه منتصف جميدى الاول سنه  
ست و تسعين بمرد و مدت نه سال و هفت ماه پادشاهی كرده بود  
و چهل و پنج سال عمر داشت .

هفتم سليمان بن عبدالملك بن مروان بعد از برادر پادشاه  
شد و در زمان او يزيد بن مهلب گرگان و طبرستان را بگرفت  
و جعفر برمكي<sup>١</sup> وزير سليمان بود بفرمود تاسكه<sup>١</sup> تقرة تمام عيار زدند  
و پيش از آن در زمان عبدالملك كم عيار مضروب كرده بودند  
بدین سبب زر جعفری بدو منسوبست سليمان عمر عبدالعزيز را  
ولي عهد گردانيد و در روز آدينه هشتم صفر سنه تسع و تسعين هجري

(١) جعفر برمكي وزير سليمان نيست بلكه وزير هارون خليفه عباسي است

برنج ذات الجنب بمرد و دوسال و هشت ماه حكومت كرده بود.  
هشتم عمر عبدالعزيز بن مروان بعد از عم زاده پادشاه  
شد گویند به اهل بيت نبی صلوات الله عليهم احترام ميكرد و  
مردم را از بی ادبی نسبت بايشان منع مينمود عمر عبدالعزيز  
ياغ فذك را باولاد حضرت امير داد و در زمان او در سنه مائه هجري  
ابتدای دعوت بنی عباس بن عبد المطلب بود اتيان باطراف  
فرستاد و مردم را بخود دعوت كرد و روز آدينه يست و  
پنجم رجب سنه احدى و مائه بمرد و سبب موت او آنكه غلامی  
داشت كه بسيار ميل خاطر باو داشت و هشام غلام را قريب داد  
تا او را زهر داد و بآن درگذشت مدت پادشاهی او دو سال  
و پنج ماه بود و چهل سال عمر داشت .

نهم يزيد بن عبدالملك بن مروان است بعد از عم زاده بحكومت  
نشست در زمان او در سنه اثنان و مائه ابو مسلم خراسانی بجهت  
بنی عباس بدعوت مشغول شد و يزيد چهار سال و يك ماه  
حكومت كرد و در شب آدينه يست و يكم شعبان سنه ١٠٥ بمرد .  
دهم هشام بن عبدالملك بن مروان بعد از برادر بحكومت  
نشست و خراسان بنصر سيار داد و عراقين يوسف بن عمرو  
ثقفی در زمان او زيد بن حضرت امام زين العابدين عليه السلام  
را در سنه احدى و عشرين و مائه در كوفه شهيد كردند و هشام در  
سادس ربيع الاول سنه خمس و عشرين و مائه بمرد و نوزده سال و هشت  
ماه حكومت كرده بود .

يازدهم وليد بن يزيد بن عبدالملك بن مروان بعد از عم  
پادشاه شد در زمان او در سنه خمس و عشرين و مائه محمد بن  
علي بن عبدالله بن عباس وفات يافت و پسر خود ابراهيم را وليعهد  
كرد و بعد از او پسر ديگرش سفاح ولي عهد شد كه اول خلفای  
بنی عباس است وليد طريق زناده ييش گرفت لشكريان بدو



خروج کردند و او را در روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی-  
الاول سنه ست و عشرين و مائه بکشتند او مدت يك سال و دو  
ماه حکومت کرد .

دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملك در اول شب سنه  
ست و عشرين و مائه بجای عم زاده نشست او را یزید نافعی خوانند  
بجبه آنکه وظایف مردم را کم کرد مدت شش ماه حکومت  
کرد و در بیستم ذی الحجه سنه ست و عشرين و مائه در دمشق  
بطاعون بمرد عمرش بچهل نارسیده بود .

سیزدهم - ابراهیم بن ولید بن عبد الملك بعد از برادر  
بحکومت نشست و دو ماه حاکم بود مروان حمار پرو خروج کرد و  
در صفر سنه سبع و عشرين و مائه از مروان بگریخت و حکومت  
بمروان باز گذاشت و بعد از سه ماه کشته شد .

چهاردهم - مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن حاص بعد  
از فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد و او را مروان حمار گویند  
چون حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود در عهد او فتنه بسیار  
شده در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج کرد  
میان او و نصر سیار محاربات رفت در آن اثنا ابو مسلم در سابع  
عشرين رمضان سنه تسع و عشرين و مائه در دهی از مواضع مرو  
دعوت عباس ظاهر کرد و با کرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد  
و نصر سیار بجنگ ایشان رفت و کرمانی کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم  
بگریخت و در سال ۱۳۱ هجری درین وقایع صد هزار کس از اتباع بنی  
امیه بکشت و خراسان بدو مسلم و صفائی گشت قحطیه بن شیب طایبی را بجانب  
عراق فرستاد و او بلاد عراق مسخر کرد و از عراق حزم کوفه  
نمود یزید بن میسر که متدم لشکر مروان بود از واسط بجنگ  
قحطیه آمد در کنار فرات بهم رسیدند شب بود جنگ در پیوست  
قحطیه در آب غرق شد اما لشکرش ندانستند و جنگی عظیم کردند و

یزید بن میسر را شکستند چون روز شد و قحطیه غرق شده بود  
حسن بن قحطیه را برخود امیر کردند بکوفه شدند و سفاح بن محمد  
بن علی بن عبدالله عباس را بیرون آوردند و بمسجد بردند و تمام  
اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان واقف شد ابراهیم  
بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت و محبوس بود بکشت و  
لشکر بجنگ سفاح کشید سفاح اعمام خرید عبدالله و عبد الصمد  
یسران علی بن عباس را بجنگ او فرستاد و برکنار فرات جنگ کردند  
مروان منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفته او را در  
حدود مصر در ماه ذی قعدة سنه اثنی و ثلاثین و مائه بکشتند و  
حکومت بنی امیه بسر آمد سفاح اولاد بنی امیه را طلب کرد  
هشتاد کس یافتند فرمود تاهمه را بتل رسانیدند و پادشاهان بنی  
امیه را بغیر از عمه عبدالعزیز از گور بیرون آورد و بسوخت .

### مقاله سوم

در ذکر خلفای بنی عباس و ایشان سی و هفت کس بودند

وزمان حکومتشان پانصد و بیست و چهار سال

السفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در  
ثالث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مائه بار بیعت کردند  
او او مصر و شام و مغرب بهم خود عبدالله بن علی داد و حرمت  
بهم دیگر داود بن علی و برادر خود ابو جعفر را بجنگ یزید بن  
میسره بواسط فرستاد که از جانب مروان حاکم بود ابو جعفر کار  
او بساخت و پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد کرد و بخراسان  
فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف باشد و بیعت از او ستانده ابو مسلم  
با ابو جعفر تراضع کرد و استرازی بیعت نمود و بیعت کرد



سفاح وزیر خود ابوسلمه خلال را بکشت و وزارت بخالد برمکی داد در ثالث عشر ذی حجه سنه ست وثلثین ومائه وفات یافت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود .

المنصور بالله ابو جعفر عبدالله بن محمد بن خلی بن عبدالله بن عباس بعد از برادر بحکم وصیت بحکومت نشست و چون ابومسلم غالب مطلق بود ابو جعفر تکبر واستغنائی اومیدانست بجله او را نزد خود طلید و در رومبه مداین او را بکشت و در پادشاهی و حکومت مستقل گشت و صولت و هیئت او در دلهای نشست از خلویان محمد بن عبدالله بن امام حسن خلیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بر ابو جعفر خروج کردند و بعد از مجاربات مغلوب گشتند و بجز شهادت رسیدند ابو جعفر در سنه خمس و اربعین ومائه شهر بغداد را ساخت و در سادس ذی حجه ثمان و خمسن ومائه در هیرمیهون ببرد و پسر خود ابو عبدالله را ولی عهد ساخت و او را المهدی بالله لقب کرد و مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش بیست و دو سال بود .

المهدی بالله ابو عبدالله بن محمد بن منصور بعد از پدر حاکم شد و در زمان او مردی در خراسان خروج کرد نام او حکم بن هاشم سازنده ماه نخشب بود اصلش ازده کاتریره بولایت بادغیس اول در دیوان ابومسلم کاتب بود و در جنگ تبری بچشمش آمد و کور شد بر قعی بر آن چشم گذاشت او را بدین سبب بر قعی گفتند بسیار کویه منظر بود و دعوی خدائی کرد خلق بسیاری برو جمع شد در ولایت کش و نخشب قلاعی چند فرو گرفت المهدی بالله مسیب بن زهیر را بجنگ اوفرستاد و چون بتک آمد اقربای خود را در شراب زهر داد تا بمردند و خود را در میان ادویه حاره بسوخت چندانکه از اعضاء و جوارح او هیچ باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه شدند و گفتند او با آسان رفت و این واقعه

در سنه اثنی وستین ومائه و بروایتی سنه ثلث وستین ومائه بوده مهدی در روز پنجشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه تسع وستین ومائه در گذشت ده سال و یک ماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت الهادی بالله موسی بن مهدی بعد از پدر حاکم شد یکسال و سه ماه حکومت کرد و مردی دراز بالا و لب زیرینش کوتاه چنانکه لب بالائین لب زیرین نرسیدی و بدخو و درشت سخن بود در شانزدهم ربیع الاول سنه سبعین ومائه فوت شد .

الرشید بالله هارون بن مهدی بعد از برادر بجای او نشست او را چهار پسر متولد شد یکی را محمد امین نام کرد و دیگری را مأمون ولایت شرقی را بمأمون داد و غربی را از عتبه خلوان تا چندانکه اسلام رسیده بود بمحمد امین و روم و دیار بکرو آذربایجان به پسر دیگر قاسم داد و او را مؤتمن نام کرد و پسر دیگرش معتصم را در حساب نیاورد اما خدای تعالی چنان خواست که حکومت بدو رسید لاجرم آنچه خدای خواهد تغییر نتوان داد و بعد از مأمون بخلافت نشست و در نسل او ماند هارون در صفر سنه سبع و ثمانین ومائه بر آل برمک غضب کرد و ایشانرا برانداخت و وزارت بفضل بن ربیع داد و در سنه تسعین ومائه قیصر روم بجنگ بیرون آمد بعد از محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد و تعرض بدیار اسلام نمود زمستان سخت بود هارون در آن سرما بروم رفت و بسیاری از رومیان بکشت قیصر دگر باره صلح کرد و در سمرقند رافع بن لیث بن نصر سیار خروج کرد و بر ماوراء النهر مستولی شد هارون بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد و چون بطوس رسید بیمار شد و شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلث و تسعین ومائه در گذشت و لادتش بری بیست و هفتم ذی حجه سنه سبع و اربعین ومائه بوده مادر او خیزران است و او جاریه مهدی بود و او را آزاد ساخت و بعد از آن نکاح کرد و هارون مردی دراز بالای و فربه و سفید



پوست بود اندك احولى دريك چشم داشت .

الامين بالله محمد بن هارون انرشيد هارون اورا ولى عهد كرد و مأمونرا بسلطنت خراسان فرستاد پس چون امين پادشاه شد على بن عيسى را بالشكرى تمام بحرب مأمون فرستاد مأمون طاهر بن حسين را كه عامل رى بود پذيرۀ لشكر فرستاد و ميان ايشان مقاتله رفت و لشكر امين منهزم گشت اوازي ايشان بيفداد رفت و امين را هلاك كرد مدت چهار سال و هفت ماه حكومت كرد در خامس مجرم سنه ثمان و تسعين و مائه كشته شد ولادتش در شوال سنه سبعين و مائه بوده .

الدأمون بالله ابو العباس عبدالله بن هارون بعد از قتل برادر حكومت يافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفويض شد اورا ذوالرياستين لقب كردند فضل بن سهل سعى كرد تا مأمون ولايت عهد بحضرت امام على بن موسى الرضا عليه السلام داد بدین سبب بنى عباس مأمون را بر فضل بن سهل متغير گردانيدند و فضل را در سرخس در حمام بكشتند و مأمون قاتلانرا بقصاص بكشت مأمون فرمود تا كتب او ايل از حكمت و نجوم و هندسه و اقليدس و فلسفه و منطق و غير آن از سريانى يعربى نقل كردند و در شهرور سنه خمس و مأتين خراسانرا بطاهر ذواليمين داد و احوال او بعد از اين خواهد آمد و در زمان اودر سنه احدى و مأتين بابك خرمدين در آذربايجان خروج كرد مأمون لشكر بدفع او فرستاد و منهزم شدند و بابك قوت گرفت و قته او تا زمان معتصم باقى بود مأمون در سابع عشر رجب سنه ثمان عشر و مأتين وفات كرد ييست و هفت سال و هفت ماه حكومت كرد ولادتش در سنه سبعين و مائه بود

المعتصم بالله ابو اسحق بن هارون بعد از مأمون بخلافهت رسيد و در سنه عشرين و مأتين شهر سامره را بنا كرد و در دفع بابك سعى تمام كرد و مال بسيار بلشكر خرج كرد و پس از زحمت بسيار

بابك را گرفته نزد معتصم آوردند و در ثلث صفر سنه ثلاث و عشرين و مأتين فرمود تادست و پایش را بيزيدند و اورا بر دار آويختند بعد از اين معتصم بروم رفت و فتح كرد و در ربيع الاول سنه سبع و عشرين و مأتين وفات كرد ولادت اودر سنه ثمانين و مائه بود معتصمرا خليفه مثنى خوانند زيرا كه هشتم است از اولاد عباس و هشتم خليفه و هشتم سال و هشتم ماه و هشتم روز خلافت كرد و چهل و هشتم سال عمر داشت و هشتم پسر و هشتم دختر داشت و هشت هزار غلام و هشت فتح بزرگ كرد و هشت بار هزار هزار دينار ميراث گذاشت .

الواثق بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بجای پدر نشست مدت پنج سال و نه ماه حكومت كرد و در آخر ذى حجه سنه اثني و ثلثين و مأتين بمرض استسقا درگذشت

المتوكل على الله جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او نشست و با اهل بيت نبى عداوت بسيار داشت و آب در صخرای كربلا افكند آب آنجا كه اكثرون مشهد مقدس است حيرت آورد و بايستاد بدین سبب آنرا مشهد حائر خوانند مدت حكومت متوكل پانزده سال بود در منتصف شوال سنه سبع و اربعين و مأتين بر دست غلامان كشته شد باغواى پسرش منتصر بعد از متوكل دولت عباسيان ضعيف شد و قريب نود سال عزل و نصب ايشان در دست غلامان بود .

المنتصر بالله ابو جعفر محمد بن متوكل بعد از پدر حكومت بدو تعلق گرفت شش ماه حكم كرد و در منتصف ربيع الاخر سنه ثمان و اربعين و مأتين بمرض سرسقم درگذشت .

المستعين بالله ابو العباس احمد بن محمد معتصم بعد از عم زاده حكومت برقرار گرفت سه سال و نه ماه حكومت كرد و در آخر مجرم سنه اثني و خمسين و مأتين غلامان بر مستعين



خروج کردند و او را خلع نمودند و مجوس گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت در زمان او الداعی الی الحق حسین بن زید العلوی در سنه خمس و مائین در طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم با او یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفیدرود بگرفتند و تا سنه احدى و سبعین و مائین حکومت طبرستان در دست داعی بود

المعتز بالله ابو عبدالله زیر بن متوکل بعد از مستعین بخلافت نشست و معتز سه سال و شش ماه و بیست روز حکم کرد و بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند و او را فرمودند خود را خلع کرد و هر چه داشت بزور گرفتند و او را در حمام گرم آب یخ زهر آلود دادند تا بمرد و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد این حال در سابع عشر شهر رجب سنه خمس و خمسين و مائین بود معتز بالله موسی بن بوغارا در سنه ثلاث و خمسين و مائین بجنگ داعی علوی فرستاد وری و قزوین و ابهر و زنجان از تصرف او بیرون آورد و داعی منهزم شده بطبرستان قناعت نمود و در سنه احدى و سبعین و بروایتی سبعین و مائین بود بعد از آن بردست محمد بن هارون سرخی صاحب امیر اسمعیل سامانی کشته شد.

المهتدی بالله ابواسحق محمد بن واثق بن معتصم بعد از معتز یازده ماه حکومت کرد غلامان او را نیز گرفته حبس کردند بعد از آن بکشتند در ثامن عشر رجب ست و خمسين و مائین

المعتمد علی الله ابوالعباس احمد بن متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست و بیست و سه سال حکم کرد و برادر زاده خود احمد بن طلحه بن متوکل را به یمن و حجاز فرستاد و در عهد او بهراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیه السلام خروج کرد تا در سنه سبع و ثمانین که زمان معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود کار او آنجا

بلند شد مردم جیلان او را ناصر الحق و ناصر الاسلام گویند و امام و مقتداشان اوست و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم داشت و بمنهب او عمل نمایند و او در ثلاث عشرین شعبان سنه اربع و ثلاث مائه در آمل وفات یافت.

المعتضد بالله ابوالعباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت عالی همت و کامل و خاقل و صاحب تجربه بود پیش از خلافت بخواب دید که بر کنار دجله مرد تورانی دست در دجله کردی و کف آب بر داشتی در دجله آب نمایی باز آن آب بریختی دجله بر قرار روان شدی معتضد از احوال او پرسیدی گفتندی امیر المؤمنین است معتضد برو سلام کردی آنحضرت او را اکرام نمودی و گفتی چون خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو حرمت دار که زحمتی بدیشان نرسد معتضد بدین سبب رعایت علویان بغایت کردی و اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منابر بر معاویه لعنت کنند ارکات دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج علویان میشود و بدولت مضرت دارد و معتضد مدت نه سال و نه ماه در خلافت بماند در اواخر ربیع الاول سنه تسع و ثمانین از افراط مباشرت فوت شد

المکتفی بالله ابو محمد احمد بن معتضد بعد از پدر بخلافت رسید در زمان او قرامطه خروج کردند و راه حج مسدود گردانیدند مکتفی ایشانرا برانداخت شش سال و هفت ماه و بیست روز خلافت کرد و در ثلاث عشر ذی حجه سنه خمس و تسعين و مائین در گذشت

المقتدر بالله ابوالفضل جعفر بن معتضد بوصیت برادر خلافت بدو قرار گرفت در عهد او قرامطه قوت گرفتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود را از مکه بکوفه نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر او حامد، منصور بن حسین حلاج را بکشتند مقتدر بدست بعضی از خواص در سابع عشرین شوال سنه عشرین



و ثلاث مائه کشته شد بیست و پنج سال خلافت کرده بود.

القاهر بالله ابو منصور محمد بن معتضد بعد از برادر او را نامزد خلافت کردند بعد از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند در اواسط جمادی الاول سنه اثنی و عشرين و ثلث مائه.

الراضی بالله ابو العباس محمد بن مقتدر بعد از عم بخلافت رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود بحکم ماکافی که منصب امیرالامرائی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوبی نوشته بود و دیگری را بامیرالامرائی خوانده پیرید و این واقعه در سنه ست و عشرين و ثلثمائه بود راضی شش سال و دو ماه خلافت کرد و در سابع عشرين ربیع الاول سنه تسع و عشرين و ثلث مائه درگذشت از خلفا کسی که در اول پیش نمازی و خطابت تعیین کرد او بود.

المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی بخلافت نشست در عهد او در بغداد قحطی عظیم پدید آمد چنانکه مردم یکدیگر را دفن نمیکردند و میخوردند و در اثناء قحط ویا نیز پیدا شد قریب چهار سال متقی خلافت کرد بعد از آن در عشرين صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه او را از خلافت معزول کردند و میل کشیدند بیست و چهار سال بزیست و در شعبان سه سبع و خمسين و ثلثمائه درگذشت المستکفی بالله ابو القاسم عبدالله بن مکفی بعد از متقی بخلافت نشست و چون یکسال و چهار ماه خلافت کرد معزالدوله آل بویه او را بگرفت و خلع کرد و میل کشید و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه بود.

المطیع بالله ابو القاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بمعی معزالدوله بخلافت رسید و باقرامطه صلح کرد و حجر الاسود را از ایشان بخريد و بمکه فرستاد مطیع مدت بیست و نه سال و نیم در خلافت بماند پس مفلوج شد و خود را خلع کرد و خلافت را

به پسر خود طایع داد و این صورت در اواخر ذی قعده سنه ثلث و ستین و ثلث مائه بود مطیع دو ماه دیگر بزیست و در محرم سنه اربع و ستین و ثلث مائه وفات یافت.

الطایع بالله عبدالکریم بن مطیع بواسطه وصیت پدر خلافت بدو قرار گرفت و هفده سال و دو ماه در خلافت بماند و در آخر شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلث مائه بالزام بهاء الدوله دیلمی خود را خلع کرد.

القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلافت بنام او مقرر شد در عهد او سلطان محمود سبکتکین در خراسان پادشاه شد قادر چهل و یکسال و چهار ماه خلافت کرد و در یازدهم ذیحجه سنه اثنی و عشرين و اربعمائه درگذشت.

القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر حکومت باو قرار گرفت در ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق خراسان فرو گرفت و قائم بامر الله او را خلعت فرستاد و برکن الدین لقب کرد بعد از آن بساسیری که سرهنگ دیلم بود دعوت اسماعیلیان پذیرفته قصد قائم بامر الله کرد و او را در خانه مجبوس کرد قائم از طغرل بیک طلب استعانه نمود طغرل بیک بالشکری تمام برفت و با بساسیری در میان واسط و کوفه جنگ کرد و بساسیری بهزیست رفت سلطان قائم را بدارالسلام آورد و بمسند حکومت رسانید و مال بغداد بتصرف سلطان طغرل آمد و قائم چهل و چهار سال و هشت ماه حکومت کرد و در اواسط شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه درگذشت.

المقتدی بامر الله ابو القاسم عبدالله بن احمد بن قائم بعد از جد بحکومت قرار گرفت مردی صالح و روشن رای و صاحب کرامات بود و در روزگار او خراسان را ملکشاه داشت اقارب بغداد و



کوشک سلطان او بنا کرد مدت نوزده سال و پنج ماه سلطنت کرد و در اواسط محرم سنه سبع و ثمانین و اربعمائه بموت فجأ درگذشت در روز فوت او پانزده پادشاه مثل ترك و هند و غیره از دنیا رحلت کردند.

المستظهر بالله ابوالعباس احمد بن المقتدی بوصیت پدر حکومت قرار گرفت باروی شرقی بغداد و خندق و دروازه‌ها را مستظهر ساخت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد او را در زمان حکومت هیچ تشویشی نرسید و در ربیع الاخر سنه اثنی عشر و خسمائه درگذشت.

المسترشد بالله ابومنصور فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت قرار گرفت صولتی و شکوهی تمام داشت سلاطین سلجوقی را محلی تنهائی بنا بر این میان او و سلطان مسعود سلجوقی بمحاربه انجامید و مسترشد در دست مسعود گرفتار شد و در سرایرد مسعود محبوس بود و این صورت در رجب سنه تسع و عشرين و خسمائه واقع شد بعد از این ملاحده مسترشد را در حدود مراغه کارد زدند و درگذشت مدت هفده سال و دو ماه حکومت کرده بود.

الراشد بالله ابومنصور جعفر بن مسترشد چون پدرش در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بغداد حکومت بدو دادند او نام سلجوقیان را از خطبه بیفکند و بانتقام پدر آهنگ جنگ سلطان مسعود کرد سلطان مسعود نیز بمقابله در آمد راشد از سلطان مسعود بگریخت و بحدود اصفهان آمد ملاحده او را نیز بکشتند در سابع عشرين رمضان سنه اثنی و ثلثین و خسمائه مدت حکومتش هشت ماه در عراق عرب و در دیگر ولایات یکسال و چهار ماه بود.

المقتفی بآثار الله ابو عبدالله محمد بن مستظهر چون راشد بگریخت سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرد تا سلطان مسعود در

حیات بود سلطنت او رواجی نداشت چون سلطان درگذشت کار او رونق گرفت و بیست و چهار سال و یازده ماه حکومت کرد و در اوایل سنه خمس و خمین و خسمائه درگذشت.

المستجد بالله ابوالمظفر یوسف بن المقتفی بعد از پدر حکومت قرار گرفت و کیاست و وقار تمام داشت و لطیف طبع بود و اشعار نیکو دارد یازده سال حکومت کرد در اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خسمائه درگذشت.

المستضی بنور الله ابو محمد الحسن بن مستجد بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت بزرگ منش و بسیار عطا بود ابن عطا وکیل خود را گفته بود که کم از دوهزار دینار اگر باشد بمستضی نگفته بمستحقان رساند و چون بدو هزار رسد اجازت طلبد مستضی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر شوال سنه خمس و سبعین و خسمائه درگذشت.

الناصر لدین الله ابوالعباس احمد بن مستضی بعد از پدر خلیفه شد دلاور و دانا بود و در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت مدت چهل سال و یازده ماه در حکومت بماند در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون بردند چنگیز خان بر ممالک توران و ایران مستولی شده قتل عام کرد وفات ناصر در غره شوال سنه اثنی و عشرين و ستمائه بوده است.

الظاهر بالله ابونصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او هیچکس از خلفای بنی عباس نبود اما کارش رواجی نداشت و مدت نه ماه و سیزده روز در خلافت مهلت یافت و در ثالث عشر رجب سنه ثلث و عشرين و ستمائه درگذشت.

المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست و او مردی کریم و رحیم بود گویند مالی که در مدت پانصد سال اولاد بنی عباس جمع کرده بودند جمله را ببخشید



در عهد او ملك عرب رشك بهشت شد و نشان خرابی در آن مملکت نماند در زمان او مغول مستولی شدند و حرماغون نوین از مغول بغداد رفت و با شرف الدین اقبال شیرانی مجاربه کرد و منهزم گشت مدت حکومت او هفده سال بود در آخر جمادی الاول سنه اربعین وستمائه در گذشت .

المستعصم بالله ابو محمد عبدالله بن مستنصر بعد از پدر بخلافت نشست آخر خلفای بنی عباس مردی متورع بود اما رائی نداشت مدت پانزده سال و هفت ماه حکومت کرد از پادشاهان مغول هولاکوخان لشکر بجنگ او آورد در اوایل صفر سنه ست و خمسين و ستائه او را با اکثر اهل بغداد بکشت و در این باب گفته اند

❦ شعر ❦

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه پیش هولاکو دوان دولت عباسیان آمد بر ۱ در تاریخ مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و دولت عباسیان با آخر رسید و بعد از این مغول بر عراق عرب مستولی گشت .

۱ - دولت عباسیان در سال ۱۳۲ هجری تشکیل شد و بسال ۶۵۶ - نامه یافت که ۵۲۴ سال قمری بمطول انجامید - « حبس » که مساوی عدد ۱۳۲ است و اول « سورة اعمی » قرار گرفته ماده تاریخ جلوس آنان دانسته اند . و « خون » فارسی که عددش ۶۵۶ است برای اقراض آنان که خون مستعصم ریخته شده است گذارده اند .

## باب اول

در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس هتصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است و بترتیب گفته خواهد شد .

## فصل اول

در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بوده اند و آن

جمله شاعری در دو بیت ذکر کرده

در خراسان ز آل مصعب شاه ❦ طاهر و طلحه بود و عبدالله باز طاهر دگر محمد دان ❦ کو یغقوب داد تخت و کلاه

اول ایشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که او را ذوالیمین میخوانند و او در زمان مأمون منصب امیرالامرائی داشت و محمد امین برادر مأمون بر دست او کشته شد و پستی او مأمون بخلافت رسید و او را ذوالیمین بنا بر آن میگویند که چون با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت میکرد گفت دست راست من به بیعت مأمون مشغول است و بدست چپ با حضرت امام ۴ بیعت کرد و گفت یساری که به بیعت امام مشغول شد آنرا نیز یمن توان گشت یک چشم او از نور بهره نداشت شاعری درین باب گفته :

یا ذوالیمین و عین واحدة ❦ نقصان عین و یمن زائده



مامون با طاهر ذوالیمینین جهت کشتن برادر خود محمد امین سرگران بود او را از پیش خود دور کرد و غسان بن عباده را از خراسان عزل فرمود و حکومت خراسان بدو تفویض نمود در سنه خمس و مائین ، طاهر ذوالیمینین در اندک وقتی در خراسان مستقل شد و در سنه سبع و مائین وفات یافت. آورده اند که در وقتی که مأمون طاهر را بجنگ علی بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن سهل که وزیر مأمون بود منجم بی قرینه بود و او را بطالعی خجسته روان کرد و گفت لوای تو بطالعی بسته ام که آنرا تا قرب شصت سال هیچکس نتواند گشود و چنین بود ازین وقت تا زمان غلبه بنی لیث صفار پنجاه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود و بعضی مورخان این طایفه را در عداد سلاطین نیاورده و اخبار ایشان در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اند اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم این طایفه است در آخر عمر دعوی سلطنت و استقلال کرد بعد از مدتها حکومت خراسان در خانواده او بود بعضی دیگر ذکر ایشان علیحده ایراد فرموده اند.

طلحه بن طاهر بعد از پدر بحکم مأمون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه لشکر بدانجانب کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط نمود و بخراسان مراجعت کرد در سنه ثلاث عشر و مائین وفات یافت علی بن طلحه بجای پدر نشست در اندک وقتی جمعی بدو خروج کردند و او را در حوالی نیشابور بکشتند مدت حکومت طلحه شش سال بود.

عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه و پسرش علی بحکم مأمون والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او

معمور و آبادان گشت و عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلاثین و مائین وفات یافت.

طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم واثق حکومت خراسان بدو تعلق گرفت او نیز سیرت پدر داشت هجده سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مائین وفات یافت.

محمد بن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین بحکومت نشست بعقل و ادب موصوف بود و یلوهو و عشرت و طرب مایل در زمان او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود لشکر بخراسان کشید و از علویان حسن بن زید الحسینی که بداعی کبیر مشهور است و بر طبرستان مستولی شده بود بجرجان آمد چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد متزلزل گشت و نزد یعقوب بن لیث رسولی فرستاد و پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنیم و اگر منشوری نداری بی فرمان خلیفه کجا می آئی یعقوب چون پیغام بشنید شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور من اینست و به نیشابور در آمد در سنه تسع و خمسن و مائین محمد بن طاهر را با صد و شصت نفر از اقارب و عساکر او بگرفت و بسیستان فرستاد و دولت طاهریان در خراسان بسر آمد و ایشان همه پادشاهان عادل و کریم و هنر پرور بودند خراسان در ایام حکومت این طبقه در نهایت معموری و آبادانی بود والله اعلم.

### فصل دوم - در ذکر صفاریان

از ایشان سه کس بسلطنت رسیدند و مدت حکومتشان سی و چهار سال بود

یعقوب بن لیث روی گر بچه سیستانی بود و چون در خود نخوتی میدید بروی گری ملتفت نشده بسلاح ورزی مشغول شد و از



آنجا بیماری و رهنی افتاد اما در آن طریق انصاف سپردی و مال کس یکبارگی نبردی بعد از آن بملازمت درهم بن نصر که والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه و عز و جاه یافت و امیر لشکر شد یعقوب پس از وفات درهم بن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد و در سنه ثلث و خمسين و مائتين روز بروز او ترقی گرفت تا در سنه تسع و خمسين و مائتين بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور بگرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان حزمیت فارس کرد و بشیر از رفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتز خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هر جا گمانی داشت از مال و غیره بزور پستد و مالهای جهان بروجع شد آهنگ عراق و مازندران کرد یا هفتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسینی رفت و مظفر شد پس از آن هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفقی را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین و مائتين در حدود واسط محاربه عظیم واقع شد و سه تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب منهزم شده یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت در رابع عشر شهر شوال سنه خمس و ستین و مائتين یعقوب بغایت زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال داشت هر اسب که لشکری داشت ملک او بود و خلیق از خاصه خود میداد و بر تخت چوبین و بلندی که بر همه لشکر مشرف بودی نشستی و آنچه از اوضاع لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو هزار مرد جلد را بهر کدام چماقی زرین داده بود که هر یک هزار مثقال وزن داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با کس مشورت نمیکرد و چون دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی زهره نداشت که دست بخارت بر آورد و مدت سلطنت یعقوب

دوازده سال بود .

عمرو ايث بعد از برادر پادشاهی برو قرار گرفت و بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان و عراق و کرمان و فارس و سیستان و قهستان و مازندران و غزنه مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی عمرو ايث طمع در خوزستان و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد خلیفه اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر فرمود و امیر اسماعیل از آب آمویه گذشته با دوازده هزار مرد مسلح یلخ آمد چون خریقین صف یاراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو ايث نشاط کرد و او را در ربود و میان لشکر اسماعیل سامانی آورد بی جنگ گرفتار شد و این صورت در منتصف ربیع الاخر سنه سبع و ثمانین و مائتين واقع شد و اسماعیل عمرو ايث را مقید کرده به نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را مجبوس کرد و دو سال در حبس بود و در وقت وفات معتضد خلیفه او را فراموش کردند از گرسنگی بمرد - عجب آنکه در زمان پادشاهی سیصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت و قبل از آنکه این قضیه او را روی دهد وزیرش یکروز بیشتر بحضور آمده بمرض رسانید که سیصد شتر یراق مطبخ را می دارد هنوز کافی نیست چه میفرمایند عمرو مقرر کرد که صد نفر شتر دیگر اضافه کنند آورده اند که چون عمرو ايث گرفتار شد اسماعیل او را یکی از مردم خود مقید ساخت هادانا که جهت او طعامی در سطل طویله کرده بودند سگی درین اثنا پیدا میشود و بخوردن آن طعام مشغول میگردد حضار در مقام منع میشوند در وقت گریز دسته سطل در گردن سک درمی آید و کشاله کشان میبرد عمرو را خنده میگیرد و تعجب دست میدهد حضار حقیقت معلوم می کنند که چرا خنده کردی میگوید که دیروز وزیر من



این نوع حرفی گفت و آن نوع جواب شنید امروز ملاحظه میکنم که یراق مطبخ را سگی برداشته و میرد غرض خنده همین است عمرو اعور بود بغایت قهار و قتال از آثار او مسجد جامع عتیق شیرازست .

طاهر بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر بگریخت و بیستان رفت ارکان دولت او را پیادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر اسماعیل سامانی بروغلبه کرد و از او پادشاهی بستد و ایام دولت صفاریان سیری گشت .

### فصل سوم در ذکر سامانیان

مدت ملکشان صد و دو سال و شش ماه حد ملک ایشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود دارالملک ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان درین دویست بنظم آورده .

#### ✽ شعر ✽

نه تن بودند ز آل سامان مشهور هریک بامارت خراسان مذکور  
اسمعیلی و احمدی و نصری هم دونوح و دو عبدالمک و دو منصور  
سامان از تخم بهرام چوین بود پیش از اسلام اجدادش بیشتر حکام  
ماوراء النهر بودند بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را روزگار  
مخالف شد بساربانان افتاد سامان را گوهر بزرگ بود سر بکار شتربانی  
در نیاورد و بیاری مشغول شد پسرش اسد بن سامان در عهد مأمون  
خلیفه حرمتی پیدا شد بعد از او پسرانش را بولایت امارت داد  
در سنه احدی و ستین و مائین معتمد خلیفه تمامت ماوراء النهر بنصر بن  
احمد بن اسد بن سامان تفویض نمود چون در سنه تسع و سیمین و مائین  
نصر در گذشت تمامت کار بر اسماعیل قرار گرفت .

امیر اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و باشکوه

بود اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بود ملک ماوراء النهر  
در عهد او معمور گشت چون بنی لیث صفار دست بر آوردند معتضد  
خلیفه او را فرمان داد تا ایشانرا برانداخت چنانکه گذشت و ملک  
بنی لیث برو مسلم داشت و اسم پادشاهی برو اطلاق رفت و او  
در خیرات و مبرات مساعی جمیله بتقدیم رسانیدی و در عدل و داد  
کوشیدی مدت حکومت او در ایران هشت سال و فاش در رابع  
عشر صفر سنه خمس و تسعین و مائین بود .

احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت مدت شش سال  
و ششماه بمراسم پادشاهی قیام نمود و بعد از آن بدست جمعی از  
پندگات کشته شد در سنه احدی و ثلثمائه

نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر پیادشاهی نشست تمامی  
غلامان که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت سی سال در  
عدل و داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان ۳۳۱ بمرض  
سل در گذشت .

نوح بن نصر بن احمد بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال  
و هفت ماه در جهاننداری بسر برد در تاسع عشرین ربیع الاخر  
سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه رحلت کرد .

عبدالمک بن نوح بن نصر بعد از پدر هفت سال و نیم  
پادشاهی کرد و در حالت اسب تاختن یفتاد و بدان در گذشت  
در منتصف شوال سنه خمسین و ثلثمائه .

منصور بن نوح مدت پانزده سال بعد از برادر پادشاهی  
کرد و داد و عدل و احسان داد در منتصف شوال سنه ۳۶۵  
وفات یافت .

نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد امرای خراسان بر  
وی عاصی شدند و او بامیر سبکتکین که شجعه غزنه بود نامه



کرد تا شر ایشان از وی کفایت کند و سرکشان خراسان را تنبیه نمود این صورت در سنه ۳۸۴ واقع شد امیر نوح امارت بعضی خراسان با امیر سبکتکین و بعضی به پسرش سلطان محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی ازینجاست مدت ملك امیر نوح بیست و یکسال و هفت ماه بود وفات او در روز جمعه ثلاث عشر رجب سنه ۳۸۷ بود.

منصور بن نوح بعد از پدر پادشاه شد یکسال و هفت ماه حکم کرد بعد از آن سبک توزن که غلام پدر او بود و بمرتبه امیرالامرائی رسیده بود او را در سرخس بگرفت و میل کشید در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر سنه ۳۸۹.

عبد الملك بن نوح بعد از برادر پادشاهی باو تعلق گرفت خواست که امارت خراسان را از سلطان محمود سبکتکین بستاند بدین سبب میانه ایشان محاربات و مقاتلات واقع شد عبد الملك بهزیمت به بخارا رفت و ملك ترك ایلک خان بروی مسلط شد و ماوراء النهر فرو گرفت و در ثانی عشرین ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه بود بعد از آن ایلک خان عبد الملك را بدست آورد و باوز کند فرستاد و آنجا شعله دولت او سیری شد و دولت سامانیان بر طرف شد مدت حکومت عبد الملك هشت ماه و هفده روز بود.

### فصل چهارم - در ذکر غزنویان

عدد ایشان چهارده تن مدت ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اول ایشان سبکتکین و او غلام البتکین مملوک سامانیان بود البتکین در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و حدود هند پادشاهی کرد و بعد از او حکومت آن ملک به سبکتکین رسید در سنه ۳۸۴ امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه ۳۸۷ درگذشت

و پسرش سلطان محمود بجای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه بسلطنت خراسان منسوب گشت.

السلطان یمن الدوله ابوالناسم محمود بن سبکتکین پادشاهی مشهور است پیوسته در هند با کفار غزا میکرد و مادرش دختر رئیس زابل بود او را بدین سبب زابلی می گویند چنانکه فردوسی طوسی گوید.

### شعر

خجسته در که محمود زابلی دریاست \* کدام دریا کانرا کرانه پیدانست  
شدم بدریا و غوطه زدم ندیدم در \* گناه بخت منست این گناه دریانست  
سلطان محمود شش ماه راه از هند مسخر کرد و بسیاری از کفار بکشت و بسیاری باسلام درآورد و خوارزم نیز در تصرف آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه میان او و ایلک خان که پادشاه ماوراء النهر بود در بلخ جنگ واقع شد سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان بماوراء النهر گریخت و در سنه ثلث و اربعمائه وفات یافت بعد ازین قدر خان و ارسلان خان از ماوراء النهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون به بلخ رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف کرد و جنگ عظیمی واقع شد و در آن روز سلطان محمود بر پیل سید نشسته بود و حمله بر دشمنان میکرد و ایشانرا منجم گردانید چهار دانگ لشکر ایشان وقت گریز در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود از جیحون بگذشت و در ماوراء النهر خرابی بسیار کرد و باز خراسان معاودت نمود و این واقعه در سنه ۴۱۰ واقع شد سلطان محمود در آخر عهد در سنه عشرين و اربعمائه بر عراق عجم مستولی شد و والی آنجا مجد الدوله رستم بن فخر الدوله را در خوار ری بگرفت و در خفیه بکشت و عراق به پسر خود مسعود داد و او تمامی عراق



در ضبط درآورد و هر کس سرکشی کرد سیاست نمود و چهار هزار کس از اعیان اصفهان بقتل رسانید و در غیبت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود ایشان را نیز گوشمالی عظیم داد و سلطان محمود از ولایت ری معاودت نموده بغزنین رفت و روز پنجشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه ۴۲۱ وفات کرد عمرش شصت و یک سال و مدت سلطنتش سی و یک سال و او را در قصر فیروزه غزنین دفن کردند.

مسعود بن محمود بحکم وصیت پدر سلطنت خراسان و عراق و خوارزم بدو تعلق گرفت و دیار هند و غزنه را برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس کرد که او را در خطبه شریک گرداند محمد اجابت نکرد مسعود آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتکین محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه ملباد فرستاد نه سال مجبوس بود و سلطان مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد و چون میان مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد مسعود از ایشان منہزم شده به غزنین رفت و محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد و عزیمت هندوستان کرد چون از رود دیلم بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکحول را بستند و بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند و مسعود را گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد در راه لشکر او را بکشتند در ماه جمادی الاول سنه ۴۳۳ مدت سیزده سال پادشاهی کرد پس از آن محمودیان بغزنین قناعت کردند ایشان را بدین سبب غزنوی گویند و در آن ملک آثار ایشان بسیار است.

محمد بن محمود بن سبکتکین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در غزنه پادشاهی کرد پس از آن بحکم برادرش مسعود نه سال مجبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال دیگر حکومت

کرد در سنه اربع و ثلثین و اربعمائه بردست برادرزاده کشته شد مودود بن مسعود بن محمود برعم خروج کرد و بقصاص خون پدر او را باتمامت اولاد و هر که در خون ساعی بود بکشت و دختر جعفر یک را بخواست و از وی پسری آمد مسعود نام کرد و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه ۴۴۱ بدیدن جعفر یک عزیمت خراسان کرد در راه بزحمت قولنج درگذشت مسعود بن مودود بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاهی باسم او موسوم بود ارکان دولت او را قبول نکرده برعم او علی اتفاق کردند.

علی بن مسعود بن محمود چون نوبت پادشاهی بدو رسید عبدالرشید بن محمود که سالها در قلعه مجبوس بود خلاصی یافت و لشکر جمع کرد و او را در سنه ۴۴۳ منہزم گردانید.

عبدالرشید بن محمود بعد از برادرزاده پادشاهی نشست و در سنه ۴۴۵ وفات یافت فرخ زاد بن مسعود بعد از عبدالرشید پادشاه شد و چون زابلستان خراب شده بود خراجش ببخشید و باخلق نیکوئی کرد و در طاعت و عبادت درجه عالی داشت سه ماه روزه داشتی و بیشتر از شب نماز کردی و در سنه خمین و اربعمائه بزحمت قولنج درگذشت.

ابراہیم بن مسعود بعد از فرخ زاد پادشاه شد دراز عمر بود و مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند و در خیرات کوشید مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند از ولایت نصیبی داشت شبها گرد محلات غزنین گردیدی و بیوه زنان و محتاجانرا طعام و دینار دادی و رعایت خاطر نمودی در عهد او داروی چشم و شربت بیماران و غذای پرهیز کاران از خزانه او بودی و او را سی و شش پسر بود همه را نام در کتب تاریخ آورده اند



و چهل دختر داشت همه را بسادات گرام و علمای عظام داد خرابیها که در ملك افتاده بود در زمان او به آبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا فرموده خیر آباد و ایمن آباد و غیر ذلك و او را سیدالسلطنین نوشتند درغایت هنر و استعداد و خط را خوب نوشتی و در هر سال يك مصحف بخط خود نوشته و با اموال فراوان بمکه معظمه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمائه بوده است مسعود بن ابراهیم بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد خواهی سلطان سنجر سلجوقی را در نکاح آورد و مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمائه بدارالبقاء پیوست.

شیرزاد بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه برو خروج کرد و او را بکشت در سنه تسع و خمسمائه ارسلان شاه بن مسعود بعد از برادر پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرامشاه نزاع شد بهرامشاه پناه بسطان سنجر برد که خال او بود بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلان محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند و باز بقمستان رفت ارسلان مراجعت کرد بهرامشاه از وی گریخته بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر بستد و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شده او را هلاک کرد و این صورت در ۵۱۲ بود.

بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی بدو قرار گرفت بزرگ منش و عالم پرور بود و فضایل جهان بنام او کتب بسیار تصنیف کرده اند از آنجمله کلیله و دمنه است که ادیب نصرالله بن عبدالحمید بعبارتی که اکنون مشهور است بنام او ساخته و شیخ ثنائی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او

امن و راحت بودی مدت سی و دو سال پادشاهی کرد و در آخر عهد علاء الدین حسین بن حسین که اول ملوک غور است بروی خروج کرد بهرامشاه از وی منهزم شده بجانب هند رفت علاء الدین حسین برادر خود سوری را درغزنین پادشاهی داد و مراجعت به فیروز کوه کرد و در راه برادر دیگرش سام بمرد و بهرامشاه بغزنه آمد و با سوری جنگ کرد سوری در دست او گرفتار شد بهرامشاه فرمود تا او را بر گاو نشاندند و در شهر گردانیدند و بعد از خواری تمام او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر فرستاد و چون این خبر به علاء الدین حسین رسید بر افروخت و با لشکری گران خزیمت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرامشاه در سنه ۵۴۴ درگذشت.

خسرو شاه بن بهرامشاه بعد از پدر بحکم وراثت پادشاهی بدو دادند چون علاء الدین حسین بجنگ او آمد بگریخت و بدیار هند رفت بعد از فرار او علاء الدین حسین غزنه را غارت کرد و خلق بسیار بقتل آورد و برادر زاده اش غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام به نیابت در غزنه پادشاهی میکرد و غیاث الدین خسرو شاه را بمواعید بر خود ایمن گردانید بعد از آن او را دستگیر کرده و بقلعه فرستادند و این صورت در سنه خمس و خمسين و خمسمائه بود ده سال در قلعه مجبوس بود در سنه ۵۶۵ درگذشت و دولت غزنویان شیری شد و ملك ایشان بغوریان رسید و از نسل محمودیان کسی نماند.

### فصل پنجم در ذکر غوریان

پنج تن بوده اند مدت ملکشان شصت و چهار سال اصل ایشان از نسل سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود غزنوی او را برانداخت نیره او سوری از یم سلطان بهندوستان گریخت



و اورا پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میکرد سامرا  
پسری بود حسین نام بهمه هنری آراسته سام با پسر و اتباع آنچه  
داشت براه دریا عزم غور کرد باد مخالف برآمد و کشتی غرق  
شد حسین بن سام دست بر تخته پاره زد که بکنار افتد پیری  
درنده در کشتی بود او هم دست بدین چوب زد باقی مردم در  
گرداب فنا غوطه خوردند حسین بایر سه روز در آب بماندند چون بساحل  
رسیدند پیر بجست و حسین را زخم زد و حسین بهر نوع بود  
خود را خلاص کرد و در ساحل دریا شهر رسید بدکانچه بجفت  
عس اورا بگرفت و زخمهای طرفه در او مشاهده کرد اورا در  
بند کرد و مدت هفت سال در زندان بماند بعد از هفت سال  
پادشاه رنجور شد بصدقه زندانیان را رها کردند حسین نیز آزاد  
شد و متوجه غزنین گشت چون بدان حدود رسید جمعی از  
قطاع الطريق اورا جوانی خوب صورت دیدند و در او آثار  
پهلوانی مشاهده کردند اسب و سلاح بدو دادند شب پیش ایشان  
بود بحسب اتفاق در آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم  
غزنوی که مدتی بود در طلب آن جماعت بودند برایشان ظفر  
یافتند و همه را بکشتند چون جلاد چشم حسین بیست گفت  
الهی میدانم که بر تو غلط روا نیست چونست که مرا بی گناه  
می کشند جلاد احوال او پرسید گذشتها باز گفت حکایت او  
بسمع سلطان رسید برحالش رقت کرد و اورا نوازش فرمود و  
در مرتبه حجاب آورد و از اقربای خود زنی بنکاح او درآورد  
چون سلطنت بمسعود بن ابراهیم رسید او را امارت غور داد  
کارش بلند شد بعد از و پسرش حسین بن حسین بر جای او نشست.

علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت غزنویان  
روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشان مستولی شد و در  
سنه احدی و خمسين و خمسمائه فوت شد.

سیف الدین محمد بن علاء الدین حسین بن حسین بن سام  
بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم الطبع بود  
بغایت عادل و رعیت پرور و بخشنده و دریادل و متواضع بود  
ملك غزنین به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد بعد  
از سلطان سنجر سلجوقی بلخ را نیز مسخر کرد غزان بجنگ  
او آمدند سیف الدین در آن جنگ کشته شد در سنه ثمان و  
خمسين و خمسمائه مدت سلطنت او هفت سال بود.

غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بعد از عم  
زاده پادشاهی باو تعلق گرفت و با غزان جنگ عظیم کرد و  
بیاری از ایشان بکشت بتایای ایشان زینهار خواستند و خراج  
پذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود سلطان شهاب الدین  
ابوالظفر را در هرات نیابت داد و خود غزنین را دار الملك  
ساخت چهل سال در پادشاهی بماند در سنه ثمان و تسعين  
و خمسمائه فوت شد و مسجد جامع هرات از آثار اوست که در سنه  
اربعم و تسعمائه امیر خلشیر اورا بتجدید تعمیر کرد.

شهاب الدین ابوالظفر بن سام بن حسین بعد از برادر  
پادشاه شد و مدت چهار سال پادشاهی کرد در حالت نماز کردن  
قذائیان هندی اورا کشتند و در تاریخ وفات او شاعری گفته :

✽ شعر ✽

شهادت ملك بحر و بر شهاب الدین کز ابتدای جهان مثل او نیامد يك  
سیوم ز غمره شبان سال ششصد و دو فتاد در ره غزنین بمنزل دم يك  
محمود بن محمد بن سام بعد از عمش سلطنت بروقرار  
گرفت مدت هفت سال پادشاهی کرد در سنه تسع و ستمائه روزی  
اورا در خانه کشته یافتند و کس ندانست این کار که کرده  
مملکت غوریان بخوارزمشاهیان منتقل شد.



### فصل ششم - در ذکر آل بویه

ایشانرا ملوک دیالیه نیز گویند عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال صابی دیر در نسب آل بویه آورده که بویه از نسل بهرام گوراست چون ماکان بن کاکی بر طبرستان مستولی شد و بعد از یکسال بر دست قرامطه کشته گشت مرداویج بن زیار بحکومت درآمد بجای او نشست و بعد از یکسال بر رود بار و طالتان و رستمدر مستولی شده در ضبط آورد پس مازندران و ملک ری و ابهر و زنجان و طارمین مستخلص کرد و تسخیر دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام و غارت کرد مرداویج علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود باصفهان رفت علی بن بویه و برادران بفارس رفتند و در ضبط آوردند و مرداویج را در صفاهان غلامانش در حمام بکشتند در سنه احدی و عشرين و ثلثمائه از پادشاهی فرو نشست و علی بن بویه باصفهان رفت و با وشمگیر بن زیار حرب کرد و او را منہزم گردانید و وشمگیر بطبرستان رفت و ملک فارس و عراق علی بن بویه را مسلم شد .

عمادالدوله علی بن بویه در حادی عشر ذی قعدة سنه ۳۲۱ پادشاهی نشست و عراق به برادر کهتر حسن داد و او را رکنالدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد را باستخلاص کرمان فرستاد و او را معزالدوله گفت مدت شانزده سال و نیم پادشاهی کرد و در جمادی الاولی سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائه در گذشت و برادر زاده عضدالدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد .

رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال زیاده بود در شب بیست و پنجم محرم سنه ست و ستین و ثلثمائه در گذشت سه پسر داشت عضدالدوله و مؤید الدوله مادر ایشان کنیزك دو ترکی بو

فخرالدوله از دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان بن کاکی پادشاه طبرستان بود بوجود آمد رکنالدوله بعد از وفات عمادالدوله مملکت بر پسران قسمت کرد یزد و اصفهان و قم و کاشان و جریبا دقان و نطنز به مؤید الدوله ابونصر داد و ری و همدان و قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی کردستان بفخرالدوله خلی و پسر مهتر عضدالدوله فنا خسرو را همان که عمش داده بود یعنی ملک فارس برو مسلم داشت .

معزالدوله احمد بن بویه بفرمان برادر باستخلاص کرمان رفت و مسخر گردانید و از آنجا بخوزستان رفت و بگرفت و ملک بصره و واسط مسلم گردانید مستکفی استدعای حضور او کرد در سنه ۳۳۴ ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید و خلافت بمطایع داد چنانکه گذشت .

معزالدوله بیست و یکسال پادشاهی کرد سه سال معاصر عمادالدوله و هجده سال معاصر رکن الدوله در ربیع الاول سنه ست و خمسين و ثلثمائه بمرض اسهال در گذشت پنجاه و چهار سال عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بویه اثنی عشری بود اقامت بر صلوٰة غدیر خم در هجدهم ماه ذی الحجه کرد و در روز عاشورا تربیت حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد در سنه ۳۵۲ .

عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو بن رکنالدوله حسن بن بویه بعد از عم بحکم وصیت در فارس در سنه ۳۳۸ پادشاهی نشست مدت سی و چهار سال در پادشاهی بماند ماخذ او در دیالیه نبود و خلاصه آن قوم بود عضدالدوله در سنه ۳۶۷ ببغداد رفت و با عم زاده خود عزالدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و او را بکشت و بغداد مستخلص کرد و در روز دخول او ببغداد خلیفه باستقبال بیرون آمد اکابر زمان در دولت



او آسایشها کردند و در عدالت ید بیضا نمود از آثار او مشاهد  
امیر المؤمنین علی و امام حسین علیهم السلام و دارالشفای بغداد  
و باروی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و  
بند امیرست که بر رودخانه کرمال و کرخه ساخته است در سنه  
۳۴۳ و کرمال از آن آب مزروعست و شهری در قبلی شیراز  
که اکنون مزرعه است و آنرا سوق الامیر میخوانند عضدالدوله  
در رمضان سنه ۳۷۲ بمرض صرع درگذشت و در مشهد مقدس  
امیر المؤمنین علی علیه السلام مدفون شد ولادت او در یوم الاحد  
خامس ذیقعد سنه اربع و عشرين و ثلثمائه بوده در اصفهان .  
عزالدوله بختیار بن معزالدوله بعد از پدر در بغداد یازده  
سال امارت داشت بعد از آن بحکم عضدالدوله کشته شد در  
سنه ۳۶۷ چنانکه گذشت .

مؤیدالدوله ابونصر بن رکن الدوله در ایام پدر در اصفهان  
می بود چون پدرش درگذشت بمدد عضدالدوله بری رفت و  
بجای پدر هفت سال ونیم سلطنت کرد و میان او و فخرالدوله  
و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات  
رفت و در جمله ظفر او را بود فخرالدوله و قابوس دونوبت  
از مؤیدالدوله شکست یافتند در نوبت اول روز چهارشنبه ۲۲  
رمضان سنه ۳۷۲ واقع شد بعد از آن گریخته بخراسان رفتند قابوس  
هجده سال و فخرالدوله سه سال در خراسان بماند و مملکت  
ایشان بتصرف مؤیدالدوله در آمد صاحب عباد که از وزرای  
مشهور است در خدمت او می بود مؤیدالدوله در سنه ثلث و  
سبعین و ثلثمائه درگذشت .

فخرالدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در  
همدان میبود پس مؤید الدوله بمدد عضدالدوله او را اخراج کرده  
به نیشابور رفت و چون مؤید الدوله بماند صاحب اسمعیل بن عباد

استدئای حضور او کرد در سنه ۳۷۳ پسر مملکت آمد و  
چهارده سال دیگر در سلطنت بماند در شوال سنه سبع و ثمانین  
و ثلثمائه درگذشت .

اما صاحب ابن عباد بوفور فضایل و کمالات موصوف بود  
گویند چهار صد شتر کتابخانه او می کشید و باوجود آنکه امور  
کلبه و جزویه بدو مفوض بود و کماینی بآن میرسید همه روزه  
افاده میفرمود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود  
و مصنفات خوب دارد و در فروع اثنا عشری بود و در اصول  
معتزلی و در سنه ۳۶۷ بعد از وزیر ابوالفتح بن العمید وزارت  
بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعه ۲۴ صفر  
سنه ۳۸۵ در ری وفات یافت تابوت او را باصفهان بردند و  
در محلت ذریه دفن کردند صاحب عباد شیرازیست (خ.ل. رازیست)  
و بعضی گفته اند اصفهانیست .

مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله بعد از پدر پادشاهی  
عراق بدو تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده کفیل  
مصالح ملک شد و تا سیده در حیات بود مدت بیست و هفت  
سال ملک مجدالدوله بروفق بود چون در سنه ۴۱۵ درگذشت  
کارها دست بهم داد سلطان محمود غزنوی آهنگ عراق کرد  
مجدالدوله با پسرش ابو دلف گرفتار شدند و ملک در تصرف  
سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجدالدوله سی و سه سال وی  
مرض مالیخولیا داشت شیخ ابو علی سینا معالجت کرد در اول  
دولت او قابوس بن وشمگیر باز سلطنت رسید و در شعبان  
سنه ۳۸۸ گرگان و طبرستان و مازندران را بتصرف خود  
درآورد و بر گیلان نیز مستولی شد و یازده سال در سلطنت  
بماند فضایل بسیار داشت و خط نیکو نویسی اما سفاک بود  
بدین سبب لشکر بدو خروج کردند او را گرفته محبوس ساختند



و پادشاهی به پسرش متوجهر دادند قابوس در سنه ۴۰۳ در حبس درگذشت .

اما شیخ ابوعلی پسر عبدالله سیناست و او از جمله اعمال بلخ بود و در زمان نوح سامانی به بخارا رفت و در آنجا ستاره نام عورتی را بعقد آورد و شیخ بوعلی در سنه ۳۷۳ متولد شد و بعد از پنج سال در بلخ او را بمعلم سپرد و شش سال بواسطه کمال رشد علم اصول و فروع را ضبط نموده پیش محمود مساح که در علم حساب ماهر بود بمطالعه آن علم مشغول شد و در اندک وقتی مدعا حاصل کرد علم فقه را نزد اسمعیل زاهد کسب نمود بعد از آن بعلم طب اشتغال نموده در اندک وقتی بمرتبه رسانید که هیچکس قرینه او نبود و در فن منطق و اقلیدس بی بدل روزگار شد آورده اند که در ایام تحصیل هرگز شب خواب نکردی و در روز بامردیگری پرداختی چون در مسئله متردد گشتی بعد از طهارت بمسجد رفتی و دو رکعت نماز گذاردی و باستغاثه مشغول شدی تا حل آن مشکل نمودی باتفاق مورخین در سن هجده سالگی تکمیل جمیع علوم نموده بود در آن وقت امیر نوح سامانی را مرض صعب روی نمود و اطبا از علاج عاجز گشته بودند شیخ بوعلی او را در اندک فرصتی بحالت صحت آورد بتوفیق الله تعالی ملازم درگاه پادشاه شد و کتب بی نهایت در خزانه او جمع بود شبی آتش در کتابخانه افتاد و هرچه بود نابود شد مردم نسبت این عمل بشیخ دادند و گفتند شیخ میخواهد علوم را بخود نسبت دهد بعد از آن بتصنیف مشغول شد و در ۲۲ سالگی پدرش فوت شد و پریشانی بسیار بحال او راه یافت بخوارزم نزد علی مامون که در آن زمان خوارزمشاه بود رفت و در آنجا بصحبت ابوسهل و ابوریحان و ابونصر و ابوالخیر رسید پادشاه همه را کما ینبغی رعایت نمود



مردم بعرض سلطان محمود غزنوی رسانیدند که این نوع مرده پیدا شده و بد مذہب است سلطان ابوالفضل بن میکائیل را نزد خوارزمشاه فرستاد که شیخ ابوعلی را ارسال دارد خوارزمشاه قبل از رسیدن ابوالفضل شیخ را گریزانید و شیخ بد حال و بیمار خود را بایورده رسانید و از آنجا باستراپاد رفت و در آنجا بمعالجه خود و مردم مشغول گشت و خواهر زاده قابوس بیماری پیدا کرده بود حکما از معالجه آن عاجز بودند چون شیخ بوعلی حاضر شد و او را نمودند فرمود که این شخص غیر عشق مرضی ندارد و او انکار نمود شیخ فرمود که نام محلات و کوچها و خانهها و کدخداها را بنویسند و اسامی آن کسانی که در خانهها نشسته اند تحقیق نمایند بموجب فرموده عمل کردند شیخ نبض مریض گرفته شخصی تعداد میکرد همین که نام محله مطلوب و کوچه و خانه و نامش مذکور شد یافت که چه حالتست و بعرض قابوس رسانید که خواهر زاده تو در فلان محل عاشق است قابوس بقرینه یافت و در علاج او ورعایت شیخ کما ینبغی کوشید و شیخ از آنجا بری رفت و مجدالدوله را مالخویا بود ید بیضاء موسوی نموده او را نیز علاج کرد آورده اند که ابوالفضل میکائیل که بطلب شیخ ابوعلی آمده بود از جانب سلطان محمود برگشته خبر فرار نمودن شیخ بعرض رسانید سلطان فرمود که مصوران صورت بوعلی را کشیده بهر محل نزد حکام فرستادند که او را شناخته عرض نمایند و صورتی نیز بقابوس فرستاده بود همین که چشم قابوس بصورت افتاد دانست که بوعلیست فاما بهیچکس ظاهر ساخت اما سلطان محمود در آن سال رایت بعزم تسخیر عراق بر افراشت شیخ ابوعلی از ری بقزوین آمده و از آنجا بهمدان رفت و حاکم آنجا را قولنجی روی نمود یمن اهتمام بوعلی شفا یافت حاکم که عبارت از شمس الدوله باشد



منصب وزارت به بوعلی رجوع نمود بعد از چند روز آشوبی در آنجا روی نمود و بعضی از لشکریان سرای بوعلی را غارت کردند و قصد قتل او نمودند بوعلی گریخته چهل روز در خانه ابو سعید نامی پنهان شد و در آن مدت مرض شمس الدوله نکث کرد بعد از جهد بسیار بوعلی را یافتند و مراسم اعتذار بجای آوردند و بار دیگر بوعلی علاج آن مرض نمود باز از روی کراهیت وزارت باو رجوع شد فقیه زمان ابو عید التماس شرح کتب ارسطو کرد شیخ فرمود فرصت ندارم اما در علم مناظره و مجادله آنچه معلوم من شده باشد کتابی تصنیف کنم گریند که شفا را نوشت در روز باتمام مهمات وزارت مشغول بود اول شب بعلماء درس و بحث داشت و بعد از آن سازنده ها جمع شده بشارب شراب مشغول میشد تا وقت صبح در آن اثنا میان شمس الدوله و فخرالدوله مخلفت روی نمود شمس الدوله متوجه بغداد شد و در راه بمرض قولنج گرفتار و متوجه سفر آخرت شد و مردم بمدان پسرش را بحکومت قبول نموده کس بطلب شیخ بوعلی فرستادند جهت وزارت شیخ قبول نکرد و از ترس در خانه پنهان شد و به تصنیف طبیعات و الهیات مشغول بود که تاج الملك نامی از امرای پسر شمس الدوله شیخ را گرفته در قلعه مجبوس ساخت شیخ ادویه قلبیه را در آنجا تألیف نمود بعد از مدتی تاج الملك شیخ را بمدان آورد بهر تقدیر بوعلی در کسوت قلندری بادو غلام و برادر خود محمود متوجه اصفهان شد همین که خبر بعلاء الدوله رسید اسب و خلعت و نوازشها باستقبال فرستاده شیخ را بمنزل عالی فرود آوردند و هر شب جمعه بمجلس بعلاء الدوله حاضر گشتی و هرگاه که شیخ متکلم شدی هیچکس را یارای سخن گفتن نبود و درسته ۴۲۰ که سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان محمود بمراق

آمدند شیخ بوعلی بوزارت بعلاء الدوله اشتغال داشت پادشاه و وزیر از صولت سلطان متوهم شده بجانب شایور رفتند پس از آنکه سلطان محمود ایالت آن مملکت را به مسعود گذاشته مراجعت نمود . بعلاء الدوله پسر خود را باتخف و هدایای بسیار بسلطان مسعود فرستاد اینمعنی او را پسند افتاده حکومت اصفهان بدستور معهود بدو داد چون چندی رفت حکومت کرد و استقلال پیدا کرد سلطان مسعود بمافی الضمیر او اطلاع پیدا کرده روی توجه باصفهان آورد بعلاء الدوله بدستور معهود بگریخت و خواهر بعلاء الدوله بدست سلطان افتاد شیخ ابوعلی بواسطه آنکه بی ناموسی بعلاء الدوله فرسد بسلطان نوشت که خواهر اوجمیله است اگر او را بجایه نکاح آوری ولایت اصفهانرا بتو گذارد سلطان سخن شیخ قبول کرده او را عقد نمود بعد از آن شنید که او اراده مقاتله و جنگ دارد سلطان بیغام فرستاد که خواهر ترا بدست او باش لشکر خواهم داد بعلاء الدوله شیخ را گفت که جواب بنویس شیخ نوشت اگر این زن خواهر اوست اما زن تست و اگر طلاقش دهی مطلقه تست و غیرت ضعفا بر ازواج است نه بر اخوان و این جواب مؤثر افتاد خواهر را نزد برادر فرستاد بعد از فوت سلطان محمود سلطان مسعود بخراسان رفته ابو سهل را والی عراق گردانید و میان سهل و بعلاء الدوله محاربه روی نمود بعلاء الدوله منهزم گشت و ابو سهل باصفهان درآمده امتعه شیخ بغارت رفت و باز بعلاء الدوله باصفهان عود نموده بمسند ایالت نشست - تقلبت که حرص مجامعت بر مزاج شیخ غالب بود بواسطه همین ضعف بر مزاج مستولی بود در سفری زحمت قولنج غارض ذات او گشت و در یکروز هفت مرتبه حلقه کرد و در آن ایام بحسب ضرورت کوچ واقع شد علت صرع علاوه آن شد دیگر نوبت خدام را امر فرمود که بترتیب حقه قیام



نمایند و دو دانگ تخم کرفس داخل کنند و شخصی که مرتب حقه بود بسپو یا بعد پنج درم تخم کرفس با سایر ادویه ضم کرده بدان واسطه ضمیمه امراض دیگر گشت و دیگری از خدام که در مال شیخ خیانتی داشت به معجون مترو دیطوس که جهت دفع صرع میخورد افیون ضم نمود لاجرم مرض اشتداد یافت شیخ را بمحضه نهادند و به اصفهان بردند و همان روز که از راه رسید با وجود بی قوتی باز در مقام معالجه شد و فی الجمله روی بصحت نهاد بعد از آن علاء الدوله متوجه اصفهان شد در راه شیخ قولنج گرفته همین که عود کرد بهمدان رسید شیخ از معالجه دست باز داشته غسل کرد و از جمیع مناهای توبه کرد و غلامان خود را آزاد کرد و آنچه داشت بمردم محتاج صدقه کرد و به تلاوت مشغول شد در جمعه رمضان سنه ۴۲۷ وفات یافت و این قطعه را گفت و فرمود که بجای نویسند.

### ❀ قطعه ❀

حجت الحق ابوعلی سینا ❀ در شجع آمد از عدم بوجود  
در شصا کسب کرد جمله علوم ❀ در تکر کرد ازین جهان بدرو  
و مصنفات شیخ ابوعلی بسیار است .

شرف الدوله ابوالقوارس شیر ذیل بن عضدالدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم بر آمد به بغداد رفت برادرش صمصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله او را بگرفت و میل کشید و بقلعه کبوسان فرستاد و این واقعه در سنه ۴۷۶ بود صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضدالدوله بعد از برادر ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و بیادشاهی نشانند نه ماه پادشاهی کرد و برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله بگریخت و هشت سال دیگر بزیست تا در ۳۸۸ بر دست

پسران عزالدوله بختیار گشته شد .  
بهاء الدوله ابن عضدالدوله بعد از برادر در صفر سنه ۳۸۰ پادشاه شد مدت ۲۴ سال و سه ماه در پادشاهی بماند و خلیفه القادر بالله او را شهنشاه قوام الدین لقب کرد و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و ازو دختر خواست در ربیع الاول سنه ۴۰۴ در اوجان فارس فوت شد .

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضدالدوله بحکم وصیت پدر پادشاه شد مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی بماند برادرش قوام الدین ابوالقوارس برو خروج کرد سلطان الدوله برو غالب آمد در شعبان سنه ست عشر و اربعمائه در فارس وفات یافت مشرف الدوله حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه بنام خود کرد در سنه ۴۱۰ فوت شد مدت حکومتش شش سال و دو ماه بود .

جلال الدوله بن بهاء الدوله از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت کار او رواجی نداشت مدت ۲۵ سال امارت کرد در سنه ۴۳۵ درگذشت .

عمادالدین الله عز الملوك ابوکالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدرش در فارس در سنه ۴۱۶ بیادشاهی نشست میان او و عمش جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات رفت پس صلح کردند بعد از جلال الدوله بغداد را در تصرف آورد اما کارش استقامتی نداشت و ترکان او را اعتباری نمیکردند و از خوف ترکان از شیراز رفت اسماعیل شیانکاره بر او خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد عمادالدین در سنه ۴۴۰ درگذشت .

الملك الرحيم ابونصر بن عماد الدین الله بحکم پدر امارت



بغداد بدو تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد و در سنه ۴۴۷  
سلطان طغرل بیک سلجوقی بغداد رفت و او را بگرفت و بقلعه  
طبرک فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت.

الملك المنصور بن عمادالدین بعد از پدر بحکم وصیت در  
فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره برو خروج کرد در سنه ۴۴۸  
او را بگرفت و بقلعه محبوس کرد و همانجا در گذشت و فارس به  
تصرف فضلویه درآمد و هم در آن چندگاه سلجوقیان در ضبط  
آوردند و از آل بویه ملک ابوعلی بن عمادالدین الله بعد از برادر  
قریب چهل سال بزیست و بندگان فارس و کرمان شاهان اقطاع  
او بودند و سلاطین او را عزیز داشتندی و طبل و علم داده بودند در سنه  
۴۸۷ درگذشت و دولت آل بویه سیری شد.

### فصل هفتم در ذکر سلجوقیان

ایشان چهارده نفر بودند مدت ملکشان صدویست و یکسال  
آل سلجوق بسی و چهارپدر به افراسیاب میرسند و سلجوق  
را چهار پسر بود میکائیل و اسرافیل و موسی و یغور و یونس  
و ایشان مال بی نهایت داشتند از ترکستان جهت تنگی چراگاه  
در سنه ۳۷۵ باوراء النهر آمدند در حدود بخارا و سمرقند مقام  
ساختند و بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی رخصت طلبیدند  
که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان جاذب که والی  
طوس بود ایشانرا رخصت دادن مصلحت ندید و گفت عدد ایشان  
بیحد و شمارست مبدا از ایشان در خراسان قتنه ظاهر شود سلطان  
قبول نکرد و ایشانرا رخصت داد ایشان از ماوراء النهر بخراسان  
آمدند در حدود نسا و باورد مقام ساختند میکائیل را دو پسر بود  
طغرل بیک و جعفر بیک پیشوای آن قوم شدند آثار دولت  
و سلطنت از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان دل بر کار

ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود داورها پیش ایشان میردند  
سلطان مسعود غزنوی لشکر بجنگ ایشان فرستاد و سلجوقیان  
را ظفر بود سلطان مسعود میخواست که بانتقام سلجوقیان رود  
او را از طرف هند تشویشی رسید و به هند رفت و سوباشی  
که امیر خراسان بود بفرموده سلطان بجنگ ایشان رفت رفتن  
و شکست خوردن یکی بود.

سلطان رکنالدین ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل  
این سلجوق در نیشابور در سنه ۴۲۹ در غایت سلطان غزنوی  
بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه ۴۳۲  
در مرو بصرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست  
یافته بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی  
شدند و قائم خلیفه بجبهت ایشان منشور سلطنت مصحوب قاضی  
ابوالحسن باوردی که از فحول علمای زمانه بود بخراسان فرستاد  
پس ولایت با یکدیگر بخش کردند خراسان بجعفر بیک دادند  
و عراق عجم و آنچه مستخلص شود طغرل بیک اختیار کرد  
و مقامش در همدان بود و بغداد را فتح کرد و قائم خلیفه  
را از بند بساسیری خلاص کرد چنانچه گذشت و آل بویه  
را برانداخت در خراسان جعفر بیک در سنه ۴۵۳ وفات یافت  
و طغرل بیک جای او به پسرش الب ارسلان تفویض کرد و  
طغرل بیک در روز جمعه ۱۸ رمضان در سنه ۴۵۴ در ری  
وفات یافت پادشاهی نیکوسیرت بود همیشه پنج وقت نماز بجماعت  
گزاردی و پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی و هر وقت خواستی که  
از جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی بعد از آن  
بعمارت پرداختی مدت ملکش بیست و شش سال مدت عمرش  
هفتاد سال بود.

سلطان عزالدین ابوشجاع الب ارسلان بن جعفر بیک



ابن میکائیل مردی مهیب و با شکوه بود در زمان سلطنت خود بر اطراف تاختن کرد فارس را از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و از مانوس پادشاه روم را در جنگ بگرفت و بقرار آنکه هزار هزار دینار خراج بدهد او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزای گرجستان رفت و بعضی از امرای گرجستان در دست وی اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای حلقه بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترك اول کسی که از آب قرات عبور نمود او بود ابونصر عمید الملك كندری وزیر پدرش بود بعد از وفات پدر در شهر نسا او را بکشت و سر او را به نیشابور فرستاده و وزارت بخواجه نظام الملك طوسی که از مشاهیر عالم است تفویض فرمود و در آخر عهد بقصد تسخیر ماوراءالنهر باندویست هزار سوار از جیحون عبور کرد که در کنار آب قلعه برزم را مستخلص نمود یوسف کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند سلطان از وی سخنان میشنید و او را تهدید میداد در این اثنا یوسف کارد بکشد و آهنگ سلطان کرد سلطان بنا بر اعتمادی که بر شصت خود داشت غلامانرا از قصد او منع کرد و سه تیر بر او انداخت هر سه تیر خطا شد یوسف بسلطان رسید و سلطانرا زخم زد و حاضران از هول این زخم پراکنده شدند یوسف همچنان کارد در دست بیرون رفت جامع فراش نیشابوری میخ کوبی بر سرش زد و بکشت و سلطان نیز از آن زخم در گذشت و این واقعه در روز سه شنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه ۴۶۵ بود ولادت او شب آدینه محرم سنه ۴۲۱ مدت سلطنت او ده سال و ششماه مدت عمرش ۴۴ سال و سه ماه قبرش در مرو است.

سلطان جلال الدین ابوالفتح ملك شاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملك پادشاه شد بخت موافق و روزگار

مساعد داشت ممالك ایران و توران در تحت تصرف آورد و حکم او بروم و شام نیز جاری شد چهل و هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودند و اقطاعات ایشان در ممالك پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی درماندگی نبود و اصفهانرا دار الملك ساخت از حکما عمر خیام و ابوالعباس لوکری همیشه ملازم او بودند شکار دوست بود و در سنه ۴۷۹ بزیارت بیت الله الحرام رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در بادیه راه حج خانها ساخت و رباطها پرداخت و در آخر عهد خواجه نظام الملك را از وزارت عزل کرد و جای او را بتاج الدین ابوالغنائم داد و خواجه نظام الملك را بفرموده حسن صباح در حدود نهاوند در ماه رمضان سنه ۴۸۵ فدائیان ملحد شهید کردند و سلطان نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت و مولانا معزی شاعر در این باب قطعه گفته :

رفت در يك مه بفر دوس برین دستور پیر شاه برنا در رفت در ماه دگر کردنا که قهریزدان عجز سلطان آشکار قهریزدانی بین و عجز سلطانی نگر ولادت سلطان ملك شاه در جمادی الاول سنه ۴۴۵ وقوع یافت مدت سلطنتش بیست سال و قبر او در اصفهانست .

سلطان رکن الدین ابوالمظفر برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت قرار گرفت پادشاه بخشنده و خوشخو بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد و او را بابرادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر او را بود در سنه ۴۸۹ امارت خراسان به برادر خود سلطان سنجر تفویض فرمود چون دوازده سال و هشت ماه پادشاهی کرد در ۱۲ ماه جمادی الاخر سنه ۴۹۸ در بروجرد در گذشت ولادتش در اصفهان در محرم سنه ۴۷۴ واقع شده

سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر بسلطنت برو مقرر شد و او پادشاهی بود بعد از داد



موصوف و بدین و دیانت معروف در دفع ملاحده که در آن عهد قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرموده به نیت غزا بپند رفت و با کفار محاربات کرد و مظفر شد چون سیزده سال حکومت کرد در ۲۴ ذی حجه سنه ۵۱۱ در گذشت آورده اند که در وقت وفات این آیات اشا کرد.

### ﴿ نظم ﴾

بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای بسی بلاد گرفتم یک اشارت دست بسی حصار گشودم یک فشردن پای چو مرگ تا ختن آورد هیچ سود نکرد بقا بقای خداست و ملک ملک خدای ولادت سلطان محمد در شعبان سنه ۴۷۴ بوده.

سلطان معزالدين ابو العارث سنجر بن ملک شاه بهمد برادر بر کبارق و محمد بیست سال حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان از حدود خطا و ختن تا اقصای مصر و شام و از خزر تا بین در حوزه تصرف او بود نوزده مصاف معتبر کرد و در هفده مصاف مظفر و منصور شد و او پادشاه مهیب و باوقار و کرم و حیا بود بر رعیت شفقت تمام داشتی و در ملبوس تکلف زیاد نکردی و نیمچه پوستین بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه از خصایص سلاطین باشد فرو گذاشت نکردی بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد و برادر زاده اش محمود بن محمد با او حرب کرد و منهزم شد باز بخدمتش آمد و عنبر خواست سلطان سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام او را داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و ثلثین و خمسمائه در ماوراء النهر با گور خان جنگ کرد و شکست یافت و بخراسان آمد و قریب سی هزار کس درین جنگ کشته شده بودند و ماوراء النهر

از تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون که زن سلطان بود و امیر قماج و امیر ابوالفضل حاکم نمرود درین واقعه گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فریدالدین کاتب در آن وقت گفته.

### ﴿ رباعی ﴾

شاهان زستان توجیهانی شده راست تیغ تو چهل سال زاعد اکین خواست گر چشم بدی رسید آنهم ز قضا است آنکس که بیک حال بماند دست خداست سلطان سنجر سه نوبت بر سر آتزر خوارزم شاه که نوکر و نوکر زاده او بود یاغی شده بود بخوارزم رفت و در نوبت آخر در روز دوشنبه ۱۲ محرم سنه ۵۴۳ چون آتزر انقباد نموده بصلح باز گشت و در آخر عهد او غزان از جیحون بگذشتند و حشر سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان آهنگ جنگ غزان کرد ایشان زنان و طفلان را در پیش داشتند و تضرع کنان قبول کردند که از هر خانه یکمن قره بدهند تا سلطان از سر گناه ایشان بگذرد سلطان خواست که باز گردد امرا نگذاشتند غزان چون نا امید گشتند دل بر جنگ نهادند و بجان کوشیدند و سلطانرا در شهر سنه ۵۴۸ اسیر کردند و خلقی پیشمار را شهید کردند و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن جمعی از ممالیک سلطان که باغزان در آمیخته بودند موکلان سلطان را فریب دادند و با سلطان بر سیل شکار بلب جیحون آمدند بعد ترمذ رسیدند سلطانرا از میان ایشان بیرون آوردند و رباعی ترمذ رفتند و سلطان از آنجا برو رفت و چون تهرمش به آنجا رسید بود اندوه برو غلبه کرد بفرس الموت گرفتار شد و در ۲۶ ربیع الاول سنه ۵۵۲ در گذشت هفتاد و دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار شام بوده روز جمعه



۲۵ رجب سنه ۴۷۹ مدت سلطنتش ۶۲ سال بعد ازین دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد و خواهر زاده اش محمودخان بن محمد خان را از نسل بغرا خان در خراسان پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرد مؤیدایه که از غلامان سلطان سنجر بود در رمضان سنه ۵۵۷ برو خروج کرد و او را بگرفت و میل کشید پادشاهی خراسان بعضی بمؤیدایه و بعضی بخوارزم شاهیان و بعضی بغوریان رسید.

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد در اوایل شهر سنه ۵۱۳ در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد و ظفر سلطان سنجر را بود و بعضی امرا در میان افتادند در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد و در ری بخدمت سنجر رسید و یکماه ملازمت کرد سلطان خاطر با او صاف کرد و ملک عراق تا حدود روم و اقصای شام برو مسلم داشت چنانکه گذشت و سنجر دختر خود بدو داد و برادرش سلطان مسعود دو ثوبت با او جنگ کرد و منهزم شد سلطان محمود سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت نیکو داشت لطیف طبع و خوش سخن بود و حرکات موزون باحسن خط و عبارت جمع کرده بود با زنان انس و الفتی داشت و بطیور شکاری و سگهای معلم مولع بود گویند چهارصد فرسنگ موضع شکار او بود و چهار صد سگ تازی باقلادهای مرصع و جلپهای زربفت در سلسله او بود و از علم نحو و شعر خبری داشت و بر دقائق امور و حساب ملک هیچ پادشاه چون او واقف نبود و در تاریخ یازدهم شوال سنه ۵۲۵ بهمدان درگذشت و لادتش در سنه تسع و تسعین و اربعمائه بود عمرش بیست و هفت سال.

سلطان رکن الدوله ابوالمظفر طغرل بن محمد باشارت سلطان

سنجر مدت سه سال در عراق و در حدود مصر و شام پادشاهی کرد و بعدل و سیاست و حیا و کرم موصوف بود و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و فواحش آزرده بود در همدان در محرم سنه تسع و عشرين و خمسمائه فرمان یافت بیست و پنج سال عمر داشت.

سلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد بعد از برادر ملک برو قرار گرفت و او پادشاهی بود بافر و شکوه و رحیم دل و عادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی نبود که یک حمله سپاهی را شکستی و بزخمی شیری کشتی خوش خوی و ظریف و هزل دوست بود در عهد او خلایق آسوده بودند و رعیت در امن و فراغت و راحت بودند عالم دوست و درویش بخشای بود و بادیوانگان و مرغان انسی خوش داشت از تنعم و تکلف دور بود و از شکار سیری نداشت و در مصافها خود جنگ کردی و حمله آوردی هرگز ذخیره نهداد و خزانه او اکثر اوقات خالی بود هرچه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بخشیدی میان او و برادرش محاربات رفت و همیشه ظفر او را بود در زمان او سلغریان در فارس خروج کردند و سلطنت بنام خود نمودند سلطان مسعود هیجده سال و نیم پادشاهی کرد و در غره رجب سنه سبع و اربعین و خمسمائه بحدود همدان فوت شد مدت عمرش چهل و پنجسال بود.

سلطان مغیث الدین ابوالفتح ملکشاه بن محمود بن محمد بعد از عم پادشاهی بدو دادند پادشاهی سخی و خوش خوی و هزل دوست بشکار و شراب حریص و بلهو و لعب و طرب مایل بود امرا را کمتر باردادی بعد از آنکه چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند و موکل بروی گماشتند و او را حبس کردند و این صورت در شوال سنه سبع و اربعین و خمسمائه بود از حبس بگریخت و بخوزستان رفت و بعد از وفات



برادرش محمد که احوال او بعد ازین خواهد آمد باصفیات رفت و بسلطنت قرار گرفت و بعد از پانزده روز وفات یافت در ۱۱ ربیع الاول سنه خمس و خمسين و خمسائه مدت عمرش سی و دو سال و مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال .

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه چون برادرش را مجبوس کردند او از خوزستان بیامد و پادشاهی نشست پادشاهی لطیف خلق بود عقل کامل و رای صائب داشت محب علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی الحجه سنه اربع و خمسين و خمسائه درگذشت .

سلطان معزالدین ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه چون سلطان محمد درگذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند همه روزه بعثت مشغول بود و از مردمان متغیر و پادشاهی بود خوشخوی و معاشر طبع اما اقبال نداشت پس درشش ماه امیران او را بگرفتند و بنقله بردند و سلطنت به برادر زاده اش سلطان ارسلان دادند ولادت او در رجب سنه احدی عشر و خمسائه وفات او در دوازدهم ربیع الاول سنه ست و خمسين و خمسائه

سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاهی خوب صورت و زیگو سیرت باحیا و رحمت و رحیم هیچ سایل ازو حرف لا نشنید و هیچ خدمتکاری ازو جفا و خواری ندید و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزان و وظایف متغافل و از تفحص آن مسامح و مساهل تنعم دوست و طرفه خوی و در خورش و پوشش تکلف بغایت رسانندی لباس های فاخر و اکسونهای ملون و کسوت خطائی و زر کشیده های

مصل در عهد اوقیت گرفت و آن لباسها که او پوشیدی در همان دم بخشیدی و هرگز در مجلس بزم او فحش و حشو نگذشتی و از حضار مجلس او حرکت ناپسندیده سر نزدی پانزده سال و هشت ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الاخر سنه احدی و سبعین و خمسائه درگذشت .

سلطان معیث الدین طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد ابن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب طلعت نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود و در آل سلجوق بکمال و عقل و عدل و چابکی و نیزه داری و سپهسالاری ممتاز بود جمله اسلحه را کار فرمودی و در بزم بر فضلا نکتها گرفتی و این نظم او راست .

### ﴿رباعی﴾

دی روز چنان وصال بجان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی  
افسوس که در دفتر عمرم ایام آنرا روزی نویسد اینرا روزی (۱)  
حضرت شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو و شیرین را بنام او گفته و در زمان او در ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسائه هفت کوبک سیاره در سوم درجه میزان در یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران بود از مثله هوای منجمان قتل عام و نهب و غارت که در زمان چنگیزخان در توران و ایران واقع شد از نتایج آن گفته اند سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد و در آخر ربیع الاخر سنه تسعین و خمسائه سلطان تکش از خوارزمشاهیان در ری با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش بیغداد نزد خلیفه فرستاد و تنش را در ری بردار کردند شاعری درین معنی گفته

(۱) رباعی ذیل نیز ازوست .

آئیم درین جهان چرانیم و چمان بخشیم و خوریم و یاد ناریم غمان  
نه مال همی ما ندونه خان و نه مان چون عمر نمی ماند گو هیچ ممان



❦ رباعی ❦

امروز ملك جهان دل تنگست منصوبه چرخ هر زمان در رنگست  
دی از سر تو تا بفلک يك گز بود امروز سرتا به تلت فرسنگست  
دولت سلجوقیان در عراق بسر آمد اما بعد ازین تاریخ فرقه دیگر  
از سلجوقیان در روم قریب صد و ده سال پادشاهی کردند.

فصل هشتم - در ذکر خوارزمشاهیان

وایشان نه نقرند مدت ملکشان صد و سی و هشت سال  
اصل ایشان از انوشکین فرجه است و او غلام بلکانکین  
و او غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود سلطان ملکشاه بعد از بلکانکین  
جای او به انوشکین داد چون در آن وقت مال خوارزم در وجه  
طشت خانه مقرر بود طشت داری و شکنجی خوارزم تعلق بدو گرفت  
و او تا آخر عمر شخنه خوارزم بود بعد از او پسرش قطب الدین  
محمد در زمان سلطان بر کبارق حاکم و والی خوارزم شد و او  
را خوارزمشاه خوانند در سنه ۴۹۱ سی سال ملازمت سلجوقیان  
میکرد در سنه احدی و عشرين و خمسمائه در گذشت.

سلطان آتس بن محمد بن انوشکین بعد از پدر با سلطان  
سنجر یافی شد و مدتها با استقلال پادشاهی کرد و هیچ قدر از جاده  
عدالت و اتباع سیرت پدر انحراف نمود و در سنه ۵۵۱ در  
خرم دره خبوشان بموت فجأة در گذشت رشید و طواط از مداحان  
اوست در آنوقت که نعش آتس را برداشتند رشید این دو بیت بگفت

❦ بیت ❦

شاد فلک از سراسر ملت میرزید پیش تو بطوع بندگی می ورزید

سلطان ایل ارسلان بن آتس بعد از پدر پادشاه شد و  
بسی از بلاد خراسان او را مسخر شد و در تحت تصرف در آمد  
و بسبب ضعف سلجوقیان او را استقلال تمام پدید آمد و در ناسع  
عشر رجب سنه ۵۵۸ وفات یافت مدت سلطنتش هفت سال بود.

سلطان شاه بن ایل ارسلان بن آتس بن محمد بعد از پدر  
بحکم وصیت پادشاه شد سلطان تکش که برادر مقرر بود بر وی  
خروج کرد تا مدت ده سال میان ایشان مجاریات بود در سنه  
ثمان و ستین و خمسمائه سلطان تکش بروی غالب آمد و خوارزمشاهی  
برو مقرر گشت و سلطان شاه در خراسان بر بعضی از ولایات حاکم  
گشت مدت بیست و یکسال دیگر زنده بود در ساخ رمضان سنه  
۵۸۹ در گذشت و مملکت او بتصرف تکش خان آمد

سلطان تکش بن ایل ارسلان بن آتس بعد از انضمام برادر  
در ۱۲ ربیع الاخر سنه ۵۶۸ پادشاه شد رشید الدین و طواط در  
تهنیت او گفت.

❦ رباعی ❦

جدت ورق زمانه از ظلم بشت عدل پدیرت شکستها کرد درست  
ای بر تو قباى سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست  
خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او بود و در سنه ۵۹۰ که  
سلطان طغرل سلجوقی را بکشت مملکت عراق را هم بتصرف  
در آورد و حکیم خاقانی درین باب می گوید:

❦ نظم ❦

مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان گرفت ملك عراقین راهم چو خراسان گرفت  
ماهچه چتر او کردون گشاد مورچه تبغ او ملك سلیمان گرفت  
و کمال اسماعیل را در مدح او قصیده ایست که مطلعش اینست  
ای ز رایت ملك و دین در نازش و در پرورش  
ای شه نشاه فریدون فر اسکندر منش



سلطان تکش بیست و هشت سال و نیم پادشاهی کرد و در تاسع عشر رمضان سنه ست و تسعين و خمسمائه در منزل چاه عرب از حدود خوارزم بمرض خفاق درگذشت.

سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر بسلطنت قرار گرفت و دولت این دودمان در زمان او بدرجه اعلی رسید و کوکب طالع او بغایت ارتفاع پیوست و تمام خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و بجانب آذربایجان و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس خراج گرفت و هیچ آفریده با وی قوت مقاومت نداشت چون مدت بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد و لشکر مغول بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب مشرق بروی خروج کردند و سلطان از ایشان منهزم شد و از ماوراء النهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند و از خراسان بعراق توجه نموده بشهر قزوین آمد مغول از عقب او بعراق آمدند و از قزوین بگیلان رفت مغول از عقبش بگیلان رفتند از آنجا بمازندران رفت و بجزیره آبگون گریخت و در آنجا وفات یافت در سنه ۶۱۷ مدت سلطنتش بیست و یکسال بود و مغول درین ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ بیشتر زیامد.

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاهی شجاع و دلیر بود بشجاعت هیچ پادشاه چو او نبود بعد از وفات پدر از جزیره آبگون بمیان قشلاق رفت و از آنجا بخراسان آمد و از آنجا بغزنین رفت و درین سفر او را هفت جنگ با مغول واقع شد در شش جنگ غالب آمد و در نوبت آخر که چنگیز خان با لشکر یکران ایلغار کرده درکنار آب سند بدو رسید و میان ایشان محاربه عظیم رفت مغلوب

افتاد و بهند رفت و تمامت هند را فرو گرفت و دو سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از ایران باز گشت از راه کج و مکران به کرمان آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه بود سلطنت بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین بعراق رفت و بالشکر ناصر خلیفه در آنجا جنگ کرد و مظفر شد و از عراق عرب به آذربایجان آمد و در ضبط آورد و از آذربایجان بگرستان رفت و مسخر گردانید و امرای گرجی را بکشت و چون شنید که لشکر تاتار بعراق آمده اند باصفهان آمد و در ماه رمضان سنه ۶۲۴ در حدود ستین و بلهار بالشکر تاتار جنگ کرد و کفار بجانب خراسان گریختند و سلطان نیز بمرستان گریخت و بعد از چند روز بصفاهان آمد و عراق در ضبط گرفت و از آنجا بآذربایجان رفت و اخلاط را در حصار گرفت و فتح فرمود پس ازین بجنگ سلطان کیتباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد درین وقت او کتای قاآن پسر چنگیز خان جرباغون نوین را بالشکر بسیار بر سر او فرستاده بود درمنتصف شوال سنه ۶۲۸ شیخون بر سر او بردند در پای خیمه مست خفته بود بهزار حیلت بجست دیگر کس او را ندید بعضی گفتند بنا شناخت در دست گردان کشته شد.

سلطان غیاث الدین و برادرش رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند هر یک چند روزی در قدرت مغول در عراق حکومت کردند در آخر رکن الدین در دست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان بکشت و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغول در آمد و دولت خوارزمشاهیان سیری شد.



## فصل نهم در ذکر اتابكان

ایشان سه شعبه اند

شعبه اول بفارس و ایشان معروفند بسلغریان و عدد ایشان یازده است مدت ملکشان صد و بیست سال

اول ایشان اتابك مظفرالدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد و ملك فارس مسخر او شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز رباط و مسجد و مناره رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست و خمسن و خسمائه درگذشت.

اتابك مظفرالدین زنکی بن مودود بعد از برادر سلطنت فارس برو مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز ملك را برو مسلم داشت مدت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه ۵۷۰ درگذشت

اتابك مظفرالدین تکه بن زنکی وارث تخت و تاج پدر گشت بغایت عادل بود و سیرت نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین گازرونی که حاتم زمان بودی وزیر وی بود وفاتش در سنه تسعين و خسمائه بود.

اتابك قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه هنرمند بود بعد از عمزاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او و عموی سرش سعد بن زنکی مجاریات رفت فارس در آن فترات خراب شد و مدت حکومت او نه سال در سنه تسع و تسعين و خسمائه بدست سعد بن زنکی اسیر شد.

اتابك مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنکی بعد از طغرل پادشاهی برو قرار گرفت او در سخاوت حاتم روزگار بود و در شجاعت

رستم کارزار و در عدل و داد یگانه جهان ملك کرمان نیز تسخیر کرد و مملکت فارس در عهد او آبادان شد اتابك در سنه ثلاث عشر و ستمائه بعراق آمد و با هزار کس خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام کرد و بقرار آنکه هر سال دودانگ محصول فارس بخزانه رساند او را باز بملك خود فرستاد و پسرش ابوبکر او را در شیراز راه نداد و بچنگ انجامید و تیری به اتابك رسید اهل شیراز او را در شب بشهر بردند و او پسر را بگرفت و مجبوس کرد مدت هفت سال در زندان بماند اتابك سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط ساخت وفاتش در سنه ۶۲۸

اتابك مظفرالدین ابوبکر قتل خان بن سعد بن زنکی بعد از پدر پادشاهی رسید پادشاه عادل و عاقل بود اخبار عدل و آثار فضل او در جهات شایع گشت در حق اهل علم و مشایخ مملکت خود انعامات فرمودی و بدیگر ممالك نیز بجهت این طبقه و وظائف فرستادی و از اقالیم افاضل و اکابر احرام خدمتش بستندی و در بعضی از بلاد هند بالقاب او خطبه کردند و در زمان او ملك فارس رونق تمام یافت و او عمارات بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود معمور گردانید و خانهها و بازارها در شیراز بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت بقعهها ساختند و حضرت شیخ سعدی کتاب گفستان بنام او تصنیف کرد مدت سی سال سلطنت کرد و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسين و ستمائه درگذشت.

اتابك مظفرالدین سعد ابن ابوبکر بن سعد بن زنکی بعد از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و درگذشت.

اتابك محمد بن سعد چون پدرش وفات کرد او کودك



بود پادشاهی بنام اومقرر شد مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه سنه ستین و ستمائه گلبرگ عمرش ناشکفته فروریخت .

اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد هشت ماه حکم کرد و شب و روز بعیش و طرب مشغول و از کار مملکت غافل بود ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنه احدی وستین و ستمائه با او حرب کرد و او را اسیر گردانیده بمنزل فنا رسانید .

اتابک مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغر شاه برفارس مستولی شد و ترکان خاتون را بخواست و بکشت برادر ترکان خاتون علاء الدوله یزدی پناه بهلاکو خان برد لشکر مغول بکین ترکان خاتون بجنگ سلجوقشاه رفتند بعد از محاربه از ایشان منهزم شد و بکازرون رفت و لشکر مغول از پی او رفتند و او را از مسجد کازرون بیرون آوردند و بکشتند .

اتابک آتش خاتون بنت سعد بن ابو بکر بعد از سلجوقشاه پادشاهی بدو دادند بعد از آن او را جهت شاهزاده منکوتمرخان بن هولاکو خان بخواستند و فارس بتصرف مغول دادند قریب بیست سال حکومت بنام او بود پس نام سلغریان از عالم بر افتاد .

### شعبه دوم بشام و دیار بکر

نه تن بودند مدت ملکشان صد و هفتاد و هفت سال و ایشان از تخمه آق سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی اند آق سنقر در سنه ۴۸۱ بحکم سلطان ملکشاه حاکم حلب شد ده سال والی آنجا بود در سنه ۴۹۱ در گذشت .

عمادالدین زنگی بن آق سنقر در سنه ۵۲۱ بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی ولایت عراق عرب شد و بعد از یکسال

حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع نیز تعلق بدو گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در سنه ۵۲۴ با فرنگ که بشام آمده بودند جنگ کرد و غالب شد و دونوبت دمشق را محاصره کرد از آنجا مراجعت فرموده دیار بکر و کردستان را در ضبط آورد و در سنه احدی و اربعین و خمسمائه او را بکشتند مدت سلطنتش بیست و سه سال بود .

نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی بعد از پدر بر حلب و حمص استیلا یافت و لشکر بسنجار کشید و آن دیار را مسخر گردانید و در سنه ۵۴۹ دمشق بگرفت حکومت نورالدین محمود در بلاد شام چنان قوت گرفت که عضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جهت دفع فرنگ از وی استمداد نمود و او صلاحالدین یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد بعد از آن مملکت مصر از اسماعیلیه بصلاحالدین منتقل شد و صلاحالدین بملک ناصر ملقب گشت نورالدین محمود پادشاه عابد و عادل و خیر بود و او را از جمله چهل تنان شمرده اند گویند دعا نزد قبر او مستجاب است ولادتش در سنه احدی و عشر و خمسمائه بود و وفاتش در ۱۱ شوال سنه تسع وستین و خمسمائه بدمشق مدفون است .

ملک صالح بن نورالدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود اعیان شام با او بیعت کردند و صلاحالدین یوسف نیز در مصر خطبه بنام او خواند چنانکه باسم پدرش خوانده بود مدت هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه ۵۷۷ در گذشت .

سیفالدین غازی بن عمادالدین زنگی بعد از فوت پدر بحکم برادرش نورالدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و جزیره و بعضی از کردستان بود و اکثر اوقات بغزای فرنگ مشغول بود در سنه



۵۴۴ وفات یافت .

قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادر سیف الدین غازی بجای او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنه ۵۶۵ وفات یافت .

سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت و شوکت قرار گرفت و یازده سال حکم کرد در سنه ۵۷۶ وفات کرد .

عزالدین مسعود بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر متصدی حکومت گشته و حلب را نیز بگرفت و در میان او و صلاح الدین ملک ناصر منازعات و معاربات واقع شد و در یست و نهم شعبان سنه ۵۸۹ وفات کرد ملک ناصر نیز در همان سال درگذشت نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن زنگی بعد از وفات عزالدین مسعود پادشاه شد هجده سال سلطنت داشت و در سنه ۶۰۷ وفات یافت .

عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلان شاه بعد از پدر بجای او نشست و پدر الدین لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود بعد از اندک مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر پدر الدین لؤلؤ قرار گرفت و او در سنه ۶۵۹ وفات یافت و دوشش سال عمر داشت و بعد از پدر الدین لؤلؤ پسرش ملک صالح بر جای او نشست و چون ملک صالح با هولاکوخان یاغی شد امرای مغول چند ماه او را در موصل محاصره کردند و با وقطع در موصل پیدا شد بالضروره ملک صالح بیرون آمد و به اشد عذاب بقتل آمد در سنه ۶۶۰ بعد از این دیوان مغول دیار بکر را متصرف شدند .

شعبه سیوم شش تن بعراق و آذربایجان در حکومت مستولی شدند

اول ایشان اتابک ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود سلجوقیست و بجهت قبابیتی که داشت بمرتبه امارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد اتابک ایلدگز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک چنان بلند شد که جمیع امرا و سرحد نشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه و جزویه مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او در هیچ امر شروع نکردی اتابک ایلدگز مدت سیزده سال مطاع و مطیع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان در سنه ۵۶۸ درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از او یک ماه نماند و قاضی رکن الدین جوینی درین معنی گفت :

﴿ شعر ﴾

دردا که زمانه را نکو خواه برفت و اندر بی او چو شمس دین شاه برفت  
در گردش دهر کس ندادست نشان در پانصد سال آنچه درین ماه برفت  
جهان پهلوان اتابک محمد بن ایلدگز بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را به آذربایجان فرستاد و اساس ملک چنان مشید گردانید که ملوک شرق و غرب از و حسابها گرفتند و بنا بر رنجشی که از خلیفه داشت نام خلیفه را یکسال از خطبه بینداخت و خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد بر سر رضا آمد و بار دیگر نام خلیفه را بخطبه آورد بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت در دست او بود



در سه اثنی و ثمانین و خمسمائه وفات یافت و ازو چهار پسر ماند  
اتابك ابوبكر و قتلغ اينانچ و ميرميران پهلوان و ازبك ابوبكر  
ازفته خاتون بنت اينانچ در وجود آمد .

اتابك قزل ارسلان بن ايلدگز بعد از فوت اتابك محمد  
از تبريز بعراق آمد و فتنه خاتون را در نكاح آورد و مقصدی  
امور سلطنت گشت و سلطان طغرل اسمی بیش نبود بعد از مدتی  
سلطان طغرل قزل ارسلان را در کمين بود قزل ارسلان از  
آن واقف شد او را بگرفت و بقلعه كهرام فرستاد و مجبوس  
کرد و بسلطنت نشست و در همان شب او را كشته یافتند پنجاه  
زخم كارد خورده نسبت قتل او بفدائیان ملحد کردند و اينصورت  
در شوال سنه ۵۸۷ بود .

اتابك ابوبكر بن اتابك محمد بعد از قتل قزل ارسلان  
در تبريز بسلطنت نشست و بمدد فتنه خاتون و پسرش قتلغ  
اينانچ مقصدی ایالت عراق گشت مقارن اين حال سلطان طغرل  
ار قلعه ای كه مجبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد و بر تخت  
نشست و فتنه خاتون را بخواست اينانچ با برادرش ابوبكر در  
كار آذربايجان تنازع کردند و در يكماه چهار نوبت حرب کردند  
و در همه اتابك ابوبكر غالب آمد و اتابك ابوبكر بیست سال  
پادشاهی کرده بآذربايجان و در سه سبع و ستمائه درگذشت .

قتلغ اينانچ بن اتابك محمد چون سلطان طغرل مادر  
او را بخواست پسر و مادر باتفاق زهر در طعام سلطان کردند  
و سلطان طغرل را شخصی از آن آگاهی داده بود سلطان  
تكليف كرد تا فتنه خاتون از آن طعام تناول كرد خوردن همان  
و مردن همان بعد از آن قتلغ اينانچ بحكم سلطان مجبوس شد  
و بشفاعت ارکان دولت خلاصی یافت و بخدمت خوارزمشاه رفت  
و بعد از كشته شدن سلطان طغرل تكش اصفهان بدو ارزانی

داشت و امرای عراق را در خيل او مرتب گردانید بعد ار آن  
بشامت كفران نعمت در شهر سنه اربع و تسعين و خمسمائه  
بر دست مياجق كه از جانب خوارزمشاه والی ری بود كشته  
شد و سرش بخوارزم نزد سلطان تكش فرستادند و گفتند در  
خيال او خلاف بود .

اتابك مظفر الدين ازبك بن اتابك محمد بعد از اتابك  
ابوبكر در آذربايجان پادشاه شد و پانزده سال حكم كرد در سنه  
۶۲۲ چون خوارزمشاه سلطان جلال الدين منكبرنی بر ملك آذربايجان  
مستولی شد او در قلعه النجق برنج قولنج درگذشت و ملك در  
تصرف خوارزمشاه در آمد و روزگار اتابكان سرآمد .

### فصل دهم در ذكر اسماعيليان

و ایشان دو شعبه اند<sup>۱</sup>

شعبه اول طبقه از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق  
عليه السلام كه در مغرب و مملكت مصر پادشاهی کرده اند چهارده  
تن مدت ملكشان دويست و شصت و شش سال اين طبقه هر چند  
در ايران پادشاهی نکردند و مقصود ازین مختصر احوال حكام  
ايرانست اما چون اعيان ایشان در ايران حكومت کردند و  
بروايات مجهول نسب خود بايشان ميرسانند از احوال ایشان  
نیز شمه ای بر سیل استطراد آورده میشود .

ابوالقاسم محمد بن عبدالله نخستین کسی كه از ایشان مقصدی  
منصب حكومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست كه محمد مهدی  
كه در اخبار آمده عبارت ازوست و در عبون التواریخ<sup>۲</sup> نبش

۱ - برای اطلاع كامل از تاریخ ملاحده بجلد سوم جهانگشای جوینی  
ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۴ مراجعه نماید . ۲ - خ - ل - عبون الرضا



بدین نوع آورده : محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی او را از نسل عبدالله بن میمون قداح میدانند و او داعی اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و در ربیع الآخر سنه تسعین و اربعمائه در بغداد خلعا و اکابر قداح در نسب ایشان کردند و محضری درین باب نوشتند و مقدم السادات والا کابر والمجتهدین السید المرتضی و اخوه الشریف الرضی الحسینی و الشیخ ابو حامد الاسفرائینی و التاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسن القنوری<sup>۱</sup> و خلق بسیار بر آن محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسماعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بری گریخت و بمحمد آباد مدفونست و آن ده بدو منسوبست و قرزندان او بولایت قندهار افتادند و نسل او در آنجا مشهور است . ابو القاسم در سنه ست و تسعین و مائین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در تقویت دولت خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد .

علی رأس ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها و کار او در آنجا بالا گرفت و در سنه ۳۰۲ بر بنو اغلب که از قبل مقتدر خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشانرا متهور گردانید و بلاد افریقیه و قبروان در تحت تصرف آورد و در حدود قبروان قلعه ای در غایت حصانت بنا کرد و آنرا مهدیه نام نهاد و در سنه اثنی و عشرين و ثلثمائه وفات یافت و در مهدیه مدفون گشت القائم بامر الله نزار بن محمد برجای او نشست و دوازده سال حکم کرد و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه وفات یافت .

المنصور بقوة الله اسماعیل بن قائم بن محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنه احدی و اربعین و ثلث مائه در گذشت بمهدیه .

المعز الدین الله ابو تمیم معز بن منصور بن قائم بن محمد برجای پدر نشست پادشاهی صاحب رای بود ملک ازو وسعت یافت و مصر از گماشتگان بنی عباس بیرون آورد و در سنه اثنی و ستین و ثلثمائه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دارالملك ساخت و حجاز را نیز از بنی عباس بستد و چوت ۲۴ سال حکم کرد روز جمعه ۱۱ ربیع الآخر سنه ۳۶۵ وفات یافت .

العزيز بالله ابو منصور نزار بن معز برجای پدر پادشاه شد و البتکین مغربی را که از قبل طایع خلیفه حاکم شام بود بکشت و ملک شام در تصرف آورد چون بیست و یکسال در حکومت بماند در رمضان سنه ست و ثمانین و ثلث مائه از دنیا رحلت کرد

الحاکم بامر الله ابو علی بن عزیز بن معز بن منصور بعد از پدر بحکومت قرار گرفت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد بجدی که جهة شرب خمر بسیاری تآک بیرید و حکم کرد که آشکارا موزة زنان ندوزند و زنان از خانه بیرون نروند مدت بیست و پنج سال حکومت کرد و در سنه احدی عشر و اربعمائه دشمنان او را بکشتند .

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بجای پدر نشست و چون فرصت یافت قاتلین پدر خود را بکشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در منتصف شوال سنه سبع و عشرين و اربعمائه بمرض استسقا در گذشت .

المستنصر بالله ابو تمیم معز بن ظاهر در هفت سالگی پادشاهی رسید و مدت شصت سال در سلطنت بماند و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبدالحمید در اول نزار را ولی عهد کرده بود و بامیری



لقب فرموده و در آخر ازو رنجید و او را خلع کرد و ولیعهدی باحمد داد و مستعلی لقب کرد اسماعیلیان دو گروه شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشانرا مستعلوی گفتند و آنهایی که پیروی نزار کردند امرائی خواندند حسن صباح گوید اعتبار نص اول دارد و تابع نزار است و در ایران بنام نزار دعوت کرد نزاری قهستانی بدین سبب تخلص کرده مستنصر در سنه سبع و ثمانین و اربعهائیه وفات یافت .

المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر برجای پدر پادشاه شد و برادر خود را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا متوفی شد در عهد مستعلی در سنه ۴۹۲ فرنگان به بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد مسلمانرا در مسجد اقصی شهید کردند مستعلی ۷ سال حکومت کرد و در سنه خمس و تسعین و اربعهائیه در گذشت .

الامر باحکام الله ابوعلی منصور بن مستعلی بعد از پدر بیست و نه سال حکومت کرد و در رابع ذی قعده سنه اربع و عشرين و خمسمائه جمعی از مریدان نزار او را بکشتند .

الحافظ لدین الله ابو میمون عبدالمجید بن مستنصر برجای برادر زاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد و در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و خمسمائه در گذشت عمرش هفتاد سال

الظافر بالله ابو منصور بن محمد بن حافظ بن مستنصر بعد ازو بر تخت سلطنت قرار گرفت در عهد او فرنگان مستولی شدند و وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او داشت و مردم در این باب سخنان میگفتند ظافر را در سنه تسع و اربعین و خمسمائه بکشت .

الفایز بالله ابوالقاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر سلطنت بدو رسید شش سال پادشاهی کرد و مصر و ع بود در سنه خمس و خمسين و خمسمائه فوت شد .

العاذل لدین الله ابو عبدالله محمد بن فایز بن ظافر بعد از پدر سلطنت قرار گرفت در عهد او در سنه اربع و ستین و خمسمائه فرنگان قصد مصر کردند و عاضد پناه بصاحب شام سلطان نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی برد او ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمدد عاضد فرستاد و لشکر فرنگک پیش از وصول لشکر شام بگریختند و درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاپور مخاصمت شد صلاح الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت بدو داد و عاضد در روز جمعه ثانی محرم سنه ۵۶۷ وفات کرد ازین طبقه دیگر در آن ملک پادشاه نیست و صلاح الدین خطبه بنام مستضی عباسی کرد ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و در سنه احدی و سبعین و خمسمائه ملک شام نیز بتصرف سلطان صلاح الدین درآمد و در سنه خمسين و ثمانین و خمسمائه بیت المقدس از تصرف فرنگان بیرون آورد و بتصرف گرفت و شهر عکه را نیز مسخر کرد و در سابع عشر صفر سنه تسع و ثمانین و خمسمائه وفات یافت پنجاه و نه سال و کسری مصر در تصرف آل ایوب بود و هشت کس از ایشان درین مدت حکومت کرده اند بعد از ایشان حکومت مصر بغلامان رسید و از غلام بغلام می آمد تا در آخر شهور سنه اثنی و عشرين و تسعمائه سلیمشاه روم بر شام و مصر مستولی شد و سلطنت از دست غلامان بستد و سلطان قانصو که دولت غلامان باو منتهی شده بود در حدود حلب در جنگ کشته شد مدت سلطنت غلامان که ایشانرا چراکسه و ترکان نیز خوانند در مصر و شام دوست و هفتاد و پنج سال - درین سال که سنه ثمان و اربعین و تسعمائه ۱ است روم و شام و مصر و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلطان سلیمان شاه بن سلیمشاه است .

(۱) تاریخ تألیف لب التواریخ که ۹۴۸ هجری قمری است .



## شعبه دوم - در ذکر ملوک قهستان

که ایشانرا ملاحظه نیز خوانند و ایشان هشت قرنند  
مدت دولتشان صد و هفتاد و یکسال

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن  
محمد الحمیری است پدر حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه  
بقم رفت و از قم بری و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهراً  
سمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را مجازت  
کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تاجیدی درین باب مجد  
بود که پسر خود را بجهت خمر خوردن هلاک کرد و او شعبه  
اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او  
دعوت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سنه ۴۸۳  
بقعه الموت رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت  
بقول او فریفته شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود  
حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش درآمدند و در ذیقعد  
سنه خمس و تسعین و اربعمائه قلعه لمر نیز بتصرف گرفت و  
سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او درگذشت و کار او  
عروج تمام یافت و طریق زهد و انزوا مملوک میداشت و  
تصانیف میپرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات  
کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه  
ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸ فوت شد در ایام دولت او بسیاری  
از اهل اسلام که برکیش حسن منکر بودند بزرگم فدا بپایان گشته شدند.

کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود  
چون حسن را روزگار بانجام رسید او را ولی عهد کرد و او  
نیز در ظاهر شریعت مجد بود و اقاویل حسن صباح را متبع دانستی  
و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دوماه حاکم رودبار

و قلاع ملاحظه بود و در ۲۶ جمادی الاخر سنه ۵۳۲ وفات یافت  
محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام او گشت  
ظاهراً شرع رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد  
در خفیه به مناهای مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و  
قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون  
پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر  
عنست و ما دیلمیم و امام نیستیم و هر کس که در حق ما اعتقاد امامت  
دارد باطل است و او را مجبوس کرد و مردم را بوی راه نداد  
محمد بیست و چهار سال و ششماه حکومت کرد و در سوم ربیع الاول  
۵۵۷ درگذشت.

حسن بن محمد بعد از پدر حکومت یافو تعلق گرفت و بنیاد  
الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹ در  
پای قلعه الموت مردم را جمع کرده منبری نهاد و چهار علم سرخ  
و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر بر افراخت و بر منبر رفت  
و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از جهانیان برداشتم و  
تاوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم و این دور زمان قیامتست  
ظاهراً اعتباری نمی باید کرد و از منبر فرود آمد و افصار کرد  
و مرتکب انواع ملامی و مناهای گشت قومش با او متفق شدند  
و آروز را عبدالقیام نام نهادند و تاریخ عالم را از آن  
روز گرفتند و بتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات  
عالی که بعد از آن تاریخ ساختند عبدالقیام نوشتند و حسن را علی  
ذکره السلام لقب نوشتند کار الحاد در زمان او رواجی تمام یافت  
و او در ایامش چهار سال بماند و در سنه ۵۶۱ بر دست برادر  
زن خود کشته شد و در قلعه لمر بدوزخ رفت.

خراند محمد بن حسن بن محمد بعد از پدر پادشاه شد و  
مقاتلان پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد کار



الحاد در زمان او قوت تمام گرفت و شعائر اسلام از آیین دیوار بر افتاد و او در ۱۰ ربیع الاول سنه ۶۰۷ بمرد بعضی گفتند پسرش جلال الدین او را زهر داد .

خواند جلال الدین حسن بن محمد بعد از پدر پادشاه شد از طریقه پدر و جد تبرا نمود و از جاده شریعت غزا تجاوز نکرد و صنای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود تا علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را جدید الاسلام خواندند و او بتلقین علمای قزوین بر اسلاف خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد و فرمان داد تا هر دمی از دهمهای رودبار مسجدی و حمای بنا کردند و رسم اذان و اقامت و نماز تازه کردند چون یازده سال و نیم در پادشاهی بماند در منتصف رمضان سنه ۶۱۸ در گذشت ولادتش در سنه ۵۵۲ بود .

خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین بعد از پدر پادشاه شد ترك مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد و باسر اباحت و اباطیل والحاد رفت مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی بماند و در سلخ شوال سنه ۶۵۳ بر دست حسن مازندرانی که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین ایوب طوسی قزوینی جهت مرثیه او این دو بیت گفته :

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست  
برد سوی قمطریران تا خمارش بشکند  
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز  
تا نشاط دوست کامی در کنارش بشکند  
در ایام او جرماغون نوین بقهستان آمد و قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را با کراه و اجبار بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان رکن الدین آنجا بود .  
خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر

پادشاهی نشست حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت چون یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان بجنگ او رفت حربی عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون دزیرون آمده بجانب هولاکو خان پیوست و این صورت در سلخ شوال سنه اربع و خمسين و شتمائه بود هولاکو خان بمرد تا قلاع ملاحده را از بنیاد بر انداختند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت و میمون دز و غیرها خراب کردند از قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند هولاکو خان خواند رکن الدین را بخدمت منکوقاآن بطرف خطای فرستاد چون بماوراء النهر رسیدند از جانب منکوقاآن فرمان رسید او را در راه بگشتند و دوات ملاحده الموت بآخر رسید قلعه الموت که دارالملک ملاحده بود در سنه ۶۴۶ بفرمان داعی کبیر حسن بن زید الحسینی که پادشاه آن ولایت بودند بنا کرد .

### فصل یازدهم - در ذکر سلاطین قراختای

یکرمان که نه تن بودند مدت ملکشان هشتاد و شش سال بود براق حاجب از امرای گورخان قراختای بود بر سالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و اجازت مراجعت یافت و از ارکان دولت و امرای حضرت اوشد در قرت مغول بر کرمان هستولی شد و سلطنت باسم خود کرد و از دارالخلافه او را قتلغ سلطان و از دیوان جنگیز خان قتلغ خان نوشتند یازده سال پادشاهی کرد و در بیستم ذی قعدة سنه ۶۳۲ فوت شد و او را در مدرسه که خود بنا کرده بود در محله ترکان آباد دفن کردند بعد از براق حاجب برادر زاده اش قطب الدین بحکم وصیت عیش در کرمان حاکم شد و روزی چند حکم کرد بعد از آن بفرموده او کتای قاآن عزلت گزید و حکومت کرمان



به پسر براق حاجب سلطان رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند  
سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب شانزده  
سال در پادشاهی بماند پس بحکم یرایغ منکوقا آن در سنه ۶۷۴  
و ستمائه عزت گزید و بعد از مدتی بفرمان منکوقا آن بردست  
سلطان قطب الدین گشته شد .

سلطان قطب الدین محمد بن حمید تانیکو که برادرزاده  
براق حاجب است بفرمان منکوقا آن بار دیگر بر دشت حکومت  
علم افراخت و مدت حکومتش شش سال بود و قتل و هلاک  
گسترده و عمارات عالی ساخت و در رمضان سنه ۶۵۵ درگذشت  
سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکوقا  
قا آن پادشاهی کرمان نامزد او شد چون کودک بود منکوقا  
پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند  
سریت او بود حسب الحکم مدیر ملک و حاکم شد بعد از آن  
که سلطان حجاج بحال مردی رسید حرمت جانب خاتون رعایت  
نمیکرد قتلغ ترکان از او برنجید و بدرگاه ابقاخان رفت و حکم شد  
که سلطان حجاج در کرمان دخل نسازد و حکومت قتلغ ترکان  
گذاشت سلطان حجاج از خوف در سنه ۵۶۹ بدهلی رفت و  
قتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان حجاج دوازده سال حکومت کرمان  
کرد و سلطان حجاج در آن سفر فوت شد و قتلغ ترکان در  
سنه احدی و ثمانین و ستمائه درگذشت مدت حکومت قتلغ ترکان  
یست و پنج سال بود .

سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین بعد از ایشان  
بحکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال در سلطنت بسر  
برد و کردوجین خاتون دختر منکوترخان بن هولا کو خان را  
در نکاح داشت و در سنه ۶۹۱ بفرمان گیخاتو خان معزول شد  
پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در حباله

گیخاتو خان بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم گیخاتو  
خات پادشاهی کرمان رسید و برادر سیورغتمش را بقتل  
آورد و بعد از آن در سنه ۶۷۴ کردوجین خاتون منکوحه  
برادرش سیورغتمش و دخترش شاه عالم خاتون بنت سیورغتمش  
که در حباله بایندوخان بود پادشاه خاتونرا بحکم بایندوخان بقصاص  
رسانید خاتون فاضله و عاقله بود مصاحف و کتب نوشتی و این  
رباعی ازوست :

آنروز که در ازل نشانش کردند      آسایش جان بدلائش کردند  
دعوی بلب نگار میکرد نبات      زان روی سه سیخ در دهانش کردند  
و هم او گوید :

بر اعل کدید هرگز از مشک رقم      یا غالیه برنوش کجا کردستم  
جانا اثر خال سیه بر لب تو      تاریکی و آب زندگانست بهم

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان  
خان در اول سنه ۶۹۵ بسلطنت کرمان رسید مدت هشت سال  
سلطنت کرد در سنه ثلث و سبعمائه درگذشت پادشاه خوب صورت  
و بزرگ منش و با داد و دهش بود مدت عمرش ۲۳ سال

سلطان قطب الدین جهان سیورغتمش بن قطب الدین  
بعد از عزاده بسلطنت کرمان قرار گرفت دو سال و چند ماه پادشاهی  
کرد اولجایتو سلطان او را عزل کرد و نام سلطنت ایشان از کرمان  
برافتاد و بعد ازین حکام از جانب مغول در آنجا حکم کردند و  
سلطان قطب الدین قناعت پیش گرفت در شیراز ساکن شد و صاحب  
مال فراوان بود هم آنجا فرمان یافت دختری داشت که او را  
مخدوم شاه میگفتند و بخاتون قتلغ موسوم بود و امیر مبارز الدین  
محمد مظفر او را بخواست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین  
شاه محمود و عماد الدین احمد ازو متولد شده اند .



باب دوم

در ذکر پادشاهان مغول

و ایشان بیست و یک تن اند مدت ملکشان در ایران  
صد و پنجاه سال

اول ایشان چنگیز خان بن یسوگوی بهادر بن برتان بهادر  
بن قیل خان بن تومته خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن  
ذوتومن بن بوقاخان بن بوذنجرخان است پدران چنگیزخان بدین  
ترتیب که مذکور شد در بلاد شرق پادشاه بوده اند اصل همه  
بوذنجرخان است که مجموع خاتان مغول از نسل اویند و او  
معاصر ابومسلم مروزی بوده وجدنهم چنگیز خان است و سلسله  
نسب امیر تیمور گورکان هم بسیزده پدر بدو میرسد ولادت  
چنگیزخان در عشرين ذی قعدة سنه ۵۴۹ اتفاق افتاد چون پدرش  
در سنه اثنی و ستین و خمسمائه در گذشت او سیزده ساله بود بسیار  
زحمته کشید و کار او بمهالك و خطرات انجامید و در سن ۵۰  
سالگی در رمضان سنه ۵۹۹ پادشاهی رسید و او را در اول  
توچین نام بود چون سه سال از پادشاهی او بگذشت در سنه  
۶۰۲ او را چنگیزخان خواندند .

از آترو که معنی چنگیز خان بود خان خانان بتوری زبان  
صاحب اقبال بود و دولت او روز بروز در تزايد و تضائف بود  
سال بسال مرتبه و جاهش بلندی و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل  
و صحرا نشینان بلاد و لایات مملکت خطا و ختن و چین و ماچین  
و دشت قبچاق و بلغار واس و روس و آلان و سقین و غیر  
آن سروری یافت و در سنه خمس عشر و ستمائه بقصد قلع و قمع سلطان

قطب الدین محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر حرکت کرد و خوف و  
واهمه بر سلطان محمد غالب شده از ماوراءالنهر بخراسان گریخت چنگیز  
خان در شهر سنه ست عشر و ستمائه بماوراءالنهر درآمد غارت  
و قتل عام فرمود در سنه ۶۱۷ از جیحون عبور کرده در بلخ  
نزول کرد و آنرا خراب ساخت و سی هزار کس بطلب سلطان  
محمد بایران فرستاد سلطان از ایشان گریخته بجزیره آبگون  
رفت و در آنجا وفات یافت و لشکر مغول در اکثر ایران غارت  
و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حبوة  
بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که درین فتنه در شهر ری  
که مولد و منشاء او بود هفصد هزار کس شهید شدند و در  
مقدمه ظفر نامه مذکور است که خلق کشته نیشابور را دوازده  
روز شماره کردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و  
چهل و هفت هزار بقلم آمد و مشهور است که هزار هزار و  
ششصد هزار و کسری از خلق هرات بکشتند و در مرو و خوارزم  
و سایر بلاد برین قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دربند  
و دشت قبیاق بماوراءالنهر مراجعت نمودند و بچنگیز خان  
پیوستند چوت توران و ایران بقبضه اقتدار چنگیز خان درآمد  
و سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد در جنگ  
بر کنار آب سند در رجب سنه ۶۱۸ از او منهزم شده بهندوستان  
گریخت چنگیز خان در سنه ۶۲۱ بمالک خطای معاودت فرمود  
و در رمضان سنه ۶۲۴ بمرد و دست و پنج سال پادشاهی کرده  
بود و از دین بهره نداشت و از زمره کفار فجار است در فتنه او  
قریب هشتاد سال کفار براهل اسلام در ایران و توران غالب  
و حاکم بودند و چنگیز خان را چهار پسر نامدار عالمقدار بوده  
اول توشی خان سلطنت دشت قبیاق و بلغار و الان و اس و روس  
بدو داده بود و در بعضی تواریخ وفات او را در سنه ۶۲۲



ایراد کرده اند اما حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمه ظفر نامه آورده اند که بشش ماه قبل از بدروقات یافته دوم جنگای خان پادشاهی ماوراء النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو تفویض کرده بود و قات او بروایت ظفر نامه در سنه ۶۳۸ و بقولی دیگر در سنه ۶۴۰ بود سوم او کتای قآن او را وایعهد کرده قائم مقام خود ساخت و بر همه تقدیم نمود و شرح حال او گفته خواهد شد چهارم تولی خان او را اموال و خزاین بخشید و او را نوا (۱) میخوانده و تولی در اکثر اوقات ملازم پدر بودی و تولی در زبان مغول آئینه باشد پادشاهان ایران از نسل تولی خان اند و قات او در سنه ۶۲۸ بوده.

او کتای قآن بن چنگیز خان بعد از پدر بدو سال و نیم در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۸ بحکم وصیت چنگیز خان بسلطنت قرار گرفت و چون مغول در القاب تکلف نمیکنند و پادشاه را قآن یا خان میگویند بنا بر این او را قآن خواندندی او کتای بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و داد جود و عطا داد آورده اند که هیچکس از درگاه او نومید نرفت و مبلغ چهارصد و شصت هزار تومان بالش زر در زمان سلطنت خود بوضع و شریف بخشید و یک بالش زر بقول بعضی پانصد مثقال باشد و بقولی هشت درم و دو دانگ و بقولی صد و شصت تومانست او کتای قآن در سنه ۶۲۸ امیر جرماغون نوین را بایران فرستاد سلطان جلال الدین منکبرنی را بر انداخت و از خوارزمشاهیان اثر نماند و ممالک ایران سوای عراق عرب که در حکم مستنصر خلیفه بود مغول را صاف شد امیر جتمور از دیوان مغول بایران آمد تا حکومت کند بعد از او در سنه ۶۳۳ امیر توسال بجای او نامزد شد اما اختیار در دست نایب او گورگوز بود بعد از او امیر ارغون آقا بحکومت

(۱) خ ل نوکر

ایران مقرر شد و ده سال حکم کرد چون هولا کو خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او بود امیر ارغون آقا شخص عادل و پسندیده اطوار بود و در زمان ابقا خان در سنه ۶۷۳ وفات یافت او کتای قآن سرزده سال در پادشاهی پسر برد و در سنه ۶۳۹ از افراط شرب خمر در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند

### نظم

فرو خلط خلط فرون کرد ز هر سال قآن روز و شب داد زمستی خبر از بیخبران اندر ایستاد مزاجش مددی کرد تمام مشتری بادبران و مدد باده بر آن گیوک بت او کتای قآن بعد از پدر بچهار سال در ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه بسلطنت معین گشت قبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش توراکین خاتون حکم کرد بنا بر آنکه آئین مغول چنانست که چون پادشاه فوت شود تا زمان تعیین یکی از وارثان ملک خاتونی که مادر مبین فرزند باشد حکم کند گیوک خان همچو پدر بخشنده بود تقویت دین نصارا کرد یکسال پادشاه بود در شهر سنه ۶۴۴ در حدود سمرقند وفات کرد.

منگوقاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از عم زاده به چهار سال در ربیع الاول سنه ۶۴۸ بسعی باتوخان بن توشیخان که مهتر قوم بود و حکومت دشت قبیچاق داشت بسلطنت معین شد و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و تقویت اهل اسلام کرد و ایشان را بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود سادات و علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنین بحال هر طبقه پرداخت اما از یهود کسی را سیورغال نداد منگوقاآن برادران خود قویلای قآن را بطرف شرق و هولا کو خان را بجانب غرب بجهانگیری فرستاد در تاریخ وفات او اختلاف هست صاحب تاریخ گزیده وفات او را در سنه ۶۵۷ ذکر کرده و صاحب روضه



الصفادرسنه ۶۵۵ ایراد کرده و ظاهر ا ایراد صاحب روضه الصفا غلط است بنابر آنکه در احوال هولاکو خان قتل مستعصم خلیفه عباسی و فتح بغداد را در سنه ۶۵۶ ذکر کرده و نوشته که منشورات عراق عرب و بشارت فتح و ظفر بنگوفا آن رسید و از آن شادمان گشت و ایلیچیان را بعنایات پادشاهانه مستظهر گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و این کلام اقتضای آن میکند که منگوفا آن در سنه ۶۵۶ در حیات بوده باشد و این معنی سابقا ایراد یافته .

هولاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خان بفرمان برادرش منگوفا آن در شوال سنه ۶۵۳ از جیحون عبور کرده بایران آمد و بقلع و قمع ملاحظه پرداخت و در تون و توابع آن که منشأ طایفه اسماعیلیه بود قتل عام فرمود بعد از آن بعراق آمد و به الموت رفت و خواند رکن الدین را در غره ذی قعدہ سنه ۶۵۴ از قلعه میمون دز پرون آورده قلاع ایشان خراب کرد بعد از آن بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد رفت و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام نمود و چون ببغداد رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات بخدمتش رسید و بعد از آن در دو روز با چهار پسر در سادس صفر سنه ۶۵۶ بقتل آمده و در بغداد غارت و قتل عام رفت و در تاریخ مرآت الجنان مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و این معنی سابقا ایراد یافته هولاکو خان روز جمعه ۲۲ شهر رمضان سنه ۶۵۷ شهر حلب فتح کرد و از آنجا بدمشق رفت و کتب و قانونین را به نیابت آنجا بگذاشت و باذربایجان مراجعت کرد و در ۱۹ ربیع الآخر سنه ۶۶۳ درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند چون هولاکو ز مراغه بزمستانگه شد

کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر

سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر هولاکو خان عظیم حکمت دوست داشتی و بعلم کیمیا میل تمام داشتی در وجه کیمیاگران چندان زر خرج کرد که قانون عشق از عشق آن در خیال نیآورده بود عراق و مازندران و خراسان به سر خود ابقا خان داد و دیار اران و آذربایجان بفرزند دیگر شفقت کرد و حکومت دیار بکر و دیار ربیع را بامیر تودان تفویض فرمود و بر ملک بغداد خواجه عطا ملک جوینی را گماشت و ملک روم را بمعین الدین پروانه گاشی سپرد اول وزیر او خواجه یوسف الدین البکچی بود و چون او را شهید کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود از آثار هولاکو خان زیج جدید خانی است که خواجه نصیر الدین طوسی باتفاق مولانا نجم الدین شای کاتبی دیرانی قزوینی و دیگر علما ساخته است

اما خواجه نصیر الدین طوسی اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده و نشو و نما یافته و او ابو جعفر محمد بن حسن است که طوسی شهرت یافته استاد زمان و یگانه عصر بود در حکمت شاگرد فرید الدین داماد است و او شاگرد سید صدر الدین سرخسی است و او شاگرد افضل الدین غیلانی (۱) است و او شاگرد ابوالعباس لوکری است و او شاگرد بهمنیار است و بهمن یار شاگرد بوعلی سینا است خواجه نصیر الدین طوسی مشهور جهان است و تصانیف او عالم گیر است و لادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه ۵۹۷ بوده در وقتی که مولانا فخر رازی از عالم رفت سن شریف خواجه نصیر الدین هفتاد و پنج سال و هشت ماهه بوده و در شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تألیف کتاب شرح اشارات



فارغ شده و در وقت عصر روز دوشنبه هجدهم ذی حجه سنه ۶۷۲ وفات یافته و عزیزی در تاریخ او گفته .

تصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او مادر زمانه نژاد بسال ششصد و هشتاد و دو بنی حجه بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد در کاظمیه متبرکه مدفون است و اما مولانا نجم الدین علی کاتبی دیرانی قزوینی حکیم بی مانند است و در حکمت شاگرد اثیر الدین ابهریست شرح تحصیل و شرح ملخص و شرح کشف و حکمت العین و رساله شمسیه و جامع الدقائق از مصنفات اوست و فاتهش در سنه ۶۷۵ بوده قبرش در قزوین مشهور است .

ابقا خان بن هولا کو خان بعد از پدر بفرمان عرش قویلائی قحان که بر جای منگوقاآن پادشاه بود سلطنت ایران بدو تعلق گرفت و در رمضان سنه ۶۶۳ نام او بر عنوان نامه نوشتند اما در زمان پدرش عنوان احکام و مناشیر بنام منگوقاآن بود میان او و بر اقا خان از نسل جغتای خان که پادشاه ماوراءالنهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ۶۶۸ جنک شد ابقا خان مظفر گشت و براق منهزم بماوراءالنهر رفت ابقا خان مدت هفده سال در ایران پادشاه بود و در همدان وفات یافت در تاریخ او گفته اند .

چو بیست و روز برآمد زمان ذی الحجه ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا چهارشنبه هنگام صبح در همدان بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزیر پدرش بود وزیر اوست احمد خان بن هولا کو خان بعد از برادر روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائه در الاداق پادشاهی نشست در اول نام او نکودار اغلی بود چون بشرف اسلام مشرف شد سلطان احمد موسوم شد وزارت برقرار بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد

ارغون خان بن ابقا خان در سنه ۶۸۳ برو خروج کرد و او را بکشت .

ارغون خان بن ابقا خان بعد از احمد خان در هفتم جمادی الاخر سنه ۶۸۳ سلطنت قرار گرفت . خواجه شمس الدین صاحب دیوان که بیست و نه سال وزارت پدر و جد و عرش کرده بود و با انواع فضایل و خصایل مرضیه اتصاف داشت بجهت آنکه ابقا خان را زهر داده در وقت صبح دوشنبه چهارم شعبان سنه ۶۸۳ در آذربایجان بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت طلید و غسل کرد و بمصحف تقال نمود پس وصیت نامه ای بفرزندان در قلم آورد و این رقعہ با کابر تبریز نوشت که « چون تقال بقرآن کردم این آیه آمد ان الذین

قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الاتخافوا ولا تحزنوا و بشروا بالجنة التي كنتم توعدون باری تعالی جل جلاله و عم نواله چون بنده خویش را درین عالم بشارت جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی ازو دریغ نداشت هم درین عالم بشارت جهان باقی بدو رسانید چون حال برین نهج بود بمولانا محی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا همام الدین تبریزی و مشایخ کبار که ذکر هر یک بطویل می انجامید و موضع احتمال نمیکرد و بشارت رسانیدن واجب بود تا دانند که قطع تلاقی کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدینای خیر مدد دهند والسلام و چون از کتابت فارغ شد در مقام تسلیم بزبان آورد که :

هر چه از تو آید خوش بود خواهی وفا خواهی سقم و در مرثیه او گفته اند :

ازرقن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره کسوی برید



شب جامه سیاه کرد زین ماتم و صبح بر زد نفسی سرد و گریان بدرید  
و اولاد او خواجه فرج الله و یحیی و مسعود و اتابک سیاست  
رسیدند مرقد صاحب دیوان و اولاد او در چرنداب تبریز است  
ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول  
سنه ۶۹۰ درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند :

شنبه ز هجرت نبوی شصت و نود در پنجم ربیع نخستین بنو بهار  
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت کرد از جهان کناره بتقدیر کردگار  
گیختو خان ابن ابقا خان بعد از ارغون پادشاه شد وزارت  
بخواجه صدرالدین احمد خالیدی داد و او پادشاهی بود کریم  
و در عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث و حلال  
و حرام پیش او یکی بودی در سنه ۶۹۳ گیختو خواست که در ایران  
بشیوه خطا زر چاوه (۱) روان باشد میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد  
و بایدو خان برو خروج کرد امرا بطرف بایدو خان رفتند در  
صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه گیختو کشته شد مدت پادشاهی  
او سه سال و هفت ماه .

بایدو خان بن طرغای بن هولا کو بعد از گیختو پادشاه  
شد در جمادی الاول سنه اربع و تسعین و ستمائه و وزارت  
بخواجه جمال الدین دستگردانی داد غازان بن ارغون متابعت او  
نکرد و در شعبان سنه مذکوره غازان خان مسلمان شد و اکثر  
مغول مسلمان گشتند و ترتیب لشکر دادند و آهنگ جنگ بایدو  
خان کردند و امراء بطرف غازان خان آمدند بایدو خان از  
ایشان گریخته بطرف نخجوان رفت و در راه او را بگرفتند و  
در اواخر ذی القعدة سنه ۶۹۴ در تبریز بکشتند مدت پادشاهی  
او هفت ماه .

غازان خان بن ارغون بن ابقا خان بن هولا کو بعد از  
بایدو در سلخ ذی الحجه سنه ۶۹۴ پادشاهی بدو قرار گرفت بنیاد  
(۱) چاو نوعی اسکناس بوده که درختا بجای درم مسکوک استعمال میشده

عدل و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید وزارت بخواجه  
جلال الدین دستگردانی داد و بعد از دو ماه او را بکشت و در  
محرم سنه ۶۹۶ خواجه صدرالدین خالیدی زنجان را بوزارت  
معین نمود بعد از یک سال و نیم که وزارت کرده بود در ۲۱  
رجب سنه ۶۹۷ او را نیز با برادرش قطب الدین بقتل رسانید  
و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله طیب همدانی و خواجه  
سعد الدین ساوجی تفویض فرمود غازان خان در ثالث عشرین  
ربیع الاول سنه ۶۹۹ در حدود دمشق با مصریان جنگ کرد  
و مظفر شد و بمشق رفت و از آنجا مراجعت کرده بایران آمد  
و در سنه ۷۰۳ در فشكل دره از نواحی قزوین بعالم آخرت  
انتقال نمود و ابن یمن در تاریخ وفات او گفته :

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه  
شد از نواحی قزوین شه جهان غازان بسوی خلده که باد آنجهان ازینش به  
هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود و سروسه سال عمر داشت  
تابوت او را در تبریز بردند و در گنبدی که جهت خود خوابگاه  
ساخته بود و بشتب غازان مشهور است دفن کردند در تخته  
پادشاهان مغول پیش از او هیچ پادشاهی را گور آشکارا نبود  
ولادت غازان در سحر جمعه ۱۹ ربیع الاول و بقولی در ذیحجه  
سنه ۶۷۰ بوده در سلطان دوین و در جامع التواریخ آورده  
که ولادت او در شب جمعه ۲۹ ربیع الاول سنه مذکور بوده  
در آب سکون مازندران .

اولجایتو سلطان خدابنده محمد بن ارغون خان بن ابقا  
خان بعد از برادر در خامس ذی الحجه سنه ۷۰۳ در تبریز بر  
تخت سلطنت قرار گرفت عمرش ۲۳ سال بود از پادشاهان مغول  
پادشاهی مانند او نبود عدل و داد بی نهایت داشت و در تقویت  
دین اسلام کوشید و آئین ادیان دیگر منسوخ گردانید و جزیره



بر یهود و ترسا معین فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران بنام شریف دوازده امام علیهما السلام خطبه خوانند و منصب امیرالامرائی بامیر قتلغشاه نوئین مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشیدالدین و دستور اکرم خواجه سعدالدین را منصب سابق متکین داشت و در سنه ۷۰۵ شهر سلطانیه را بنا کرد و در ذیحجه سنه ست و سیمائیه گیلان و رشت را مسخر کرد و خراج برایشان مقرر فرمود اما امیر قتلغشاه که نوئین اعظم بود با چند امیر دیگر در راه فومن در جنگ کشته شدند در عاشر شوال سنه ۷۱۱ بر وزیر که خواجه سعدالدین ساوجی بود غضب کرد و او را بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت با خواجه رشید شریک گردانید اولجایتو سلطان در شوال سنه ۷۱۲ بشام رفت و صلح مراجعت کرد و چون دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه ۷۱۶ وفات یافت و خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ قوت او گفته :

از هفصد و شانزده چونه ماه گذشت \* از گاه و کلاه سروری شاه گذشت  
بگذشت و جهان بی وفا را بگذشت \* آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت  
او را در مقبره ابواب البر سلطانیه که احداث اوست دفن کردند  
و لادتش در دوازدهم ذیحجه سنه ۶۸۰ بود که مدت عمرش سی و شش سال باشد .

سلطان ابوسعید بهادرخان بن الجایتو سلطان بعد از پدر پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر جوین اسلدوزی درآمد چنانچه سلطانرا از جهاننداری نامی یش نبود امیر جوین ایالت خراسان به پسر مهتر خود امیر حسین داد و گرجستان به پسر دیگر شاه محمود و دیار روم را به پسر دیگر امیر تیمورتاش تفویض کرد پسر دیگرش امیر دمشق را بر درخانه نیابت داد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان

تزوین کرد و خواجه رشید را از وزارت عزل نمود بعد از مدتی در حدود ابهر او را بقتل آورد در شهر سنه ۷۲۸ چون دوازده سال از پادشاهی ابوسعید بگذشت بامیر جوین متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن ایلمکانی بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ حسن بیرون آورده بنکاح خود در آورد امیر جوین تسکین نکرد و فتنه تنظیم پدید گشت و امیر جوین و فرزندان در سر این کار غوغا کردند و خاتمت کار امیر جوین و فرزندان بعد از این خواهد آمد عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتونرا طلاق داد و بنکاح سلطان در آمد و سلطان شیفته و فریفته او بود عنان سلطنت در قبضه اقتدار او نهاد و او را ملقب بخواندگار ساخت و وزارت بعد از قتل امیر جوین در سنه ۷۲۸ بخواجه غیاث الدین محمد رشید که بانواع فضایل آراسته بود تفویض فرمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صبرفست و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول ممتاز بود اول پادشاهی که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او کرده اند او است تابستان در سلطانیه نشستی و در زمستان در بغداد یا قراباغ قشلاق گرفتگی و او را با ارباب فضل و هنر و شعر میلی تمام بود و صورت خوب و سیرت نیکو داشت ولادتش در شب چهاردهم ذی قعدة سنه اربع و سیمائیه اتفاق افتاد در ماهی دشت طارم و وفاتش در سلقان آران بوده نعلش او را بسلطانیه نقل کردند و در گنبدی که در غرق سلطانیه بود مدفون شد بعد از آنکه میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور بتخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آورده بگنبد ابواب البر در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند این زمین در تاریخ وفاتش گفته :



چون گذشت از سال هجرت هفتصد باسی و شش  
وز ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود  
در قرا باغ از سر سلطان اعظم ابو سعید  
دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود  
مدت سلطنتش نوزده سال و در زمان او خواجه ثلیث شاه که مدت  
دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر جمادی الاخر  
سنه اربع و عشرين و سبعمائیه در اوجان وفات یافت و در عهد  
مغول غیر از وزیر بمرگ خود نمرد و او را در مقبره که در  
جنب عمارت خود ساخته بود دفن کردند بعد از سلطان ابو سعید  
سلاطین مغول در سلطنت استقلال نیافتند و دولت ایشان بغایت  
ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند و در ایران از هر طرف  
پادشاهی بحکومت نشست چنانچه در باب سیم خواهد آمد و بالجمله  
چون سلطان ابو سعید در گذشت هشت کس دیگر از مغول نام  
سلطنت داشتند و عزل و نصب ایشان در دست امرا بود و شرح  
حالات هر یک گفته میشود انشاء الله تعالی .

اریا خان چون از نسل ابو سعید کسی نماند اریا خان را  
که از نسل اریق بوکا خان بن تولی بود بسعی خواجه غیاث الدین  
محمد رشید وزیر زنجان برداشتند و علی پادشاه که خال ابو سعید  
بود چون خبر وفات سلطان ابو سعید و جلوس اریا خان در عراق عرب  
شنید بغایت متغیر شده و با اقوام اویرات موسی خان را از نسل  
بایدو خان بسلطنت برداشت و صنادید عرب را با خود موافق ساخت  
و با عظمت هر چه تمامتر متوجه اریا خان شد و چون اریا خان ازین فتنه  
خبر یافت باتمامی لشکر روی بدیشان نهاد و در حدود چقو بهم رسیدند  
و بیشتر امرای اریا خان ازو روگردان شده بموسی خان پیوستند  
که میل خاطر مردم به نژاد هلاکوخان بیشتر بود بدین سبب  
شکست به اریا خان افتاده بگریخت و بعد از چند روز او را در

ولایت سجاس گرفته باوجان آوردند و در روز عید فطر بکشتند  
مدت سلطنت او پنجاه و کسری بود و خواجه غیاث الدین وزیر و  
برادرش درین جنگ بدست افتادند و خواجه غیاث الدین در بیست  
و یکم ماه رمضان بقتل رسید - خواجه غیاث الدین محمد وزیر  
بی نظیر و بزرگ و عظیم المثال بود علمای آن زمان باسم او تصانیف  
دارند از آنجمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او  
نوشته و خواجه سلمان ساوجی قصیده مصنوع در مدح او گفته و  
شیخ اوحدی مراغی کتاب جام جم را باسم شریف او بنظم آورده  
و قاضی عضد الدین ایچی که صاحب کتاب مواقف است در وقتی  
که دست مبارک وزیر شهید را بشیراز بردند قصیده ای در مرثیه  
او به عربی گفت .

موسی خان بن علی بن باید و خان بعد از کشته شدن اریا خان  
در شوال سنه ۷۳۶ در اوجان بر تخت خانی نشست در آن حال  
امیر شیخ حسن که به بزرگ مشهور است در کماخ بود از روم و  
گرخ لشکری گرد آورده و محمد خان را از نسل هولاکوخان به  
پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد در موضع نوشهر اله داق  
باموسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه را بکشت و  
موسی خان بهزیمت رفت .

محمد خان بن ماجوین بن اموجین بن هولاکوخان بعد از کشته  
شدن علی پادشاه در اواخر ذی الحجه سنه ست و ثلثین و سبعمائیه  
در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن بزرگ دلشاد خاتون را که  
محبوبه سلطنت ابو سعید بود در نکاح آورد و به تبریز رفته بضبط  
ونسق امور مملکت مشغول شد وزارت بامیر شمس الدین زکریا  
داد که خواهر زاده غیاث الدین محمد وزیر بود بعد از آن  
طفا تیمور خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر پیر حسین  
چوبانی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورده و



آهنگ تبریز کرد و چون بحدود آذربایجان رسیدند موسی خان  
 و اقوام اوریات به ایشان پیوست و چون محمدخان و امیر شیخ  
 حسن ازین معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ ایشان آوردند و در  
 صحرای گرم رود اتفاق جنگ افتاد لشکر محمدخان ظفر یافتند و  
 موسی خان را بدست آورده سرش را برداشتند و این واقعه در  
 عید اضحی سنه ۷۳۷ بود و طغا تیمور خان بخراسان گریخت  
 پس از این امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر جویان  
 که در روم بود از آنجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و  
 در حدود نخجوان با محمدخان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و  
 مظفر شد و محمدخان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ بگریخت و  
 بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در ۲۰ ذیحجه سنه ۷۳۸ بود  
 مدت سلطنت محمدخان یکسال بود.

ساتی یک خاتون دختر سلطان محمد اولجایتو بعد از قتل  
 محمدخان بتعین شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت مقرر شد  
 و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شد و شیخ حسن بزرگ  
 نیز بانقیاد پیش آمد و هر دو شیخ با هم صلح کردند و یکدیگر  
 را در کنار گرفتند بعد از این ساتی یک خاتون و شیخ حسن  
 کوچک بقرا باغ رفتند و آنجا قشلاق کردند و شیخ حسن بزرگ  
 بسلطانیه آمد و زمستان آنجا بود چون بهار شد طغا تیمورخان  
 یار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن بزرگ در  
 ساوه بخدمت او پیوست و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و از آنجا  
 متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز  
 با ساتی یک خاتون روی بجنگ نهاد و در صحرای مراغه دولشکر  
 در برابر یکدیگر فرود آمدند و در این اثنا شیخ حسن کوچک  
 طغا تیمورخان را در خفه فریب داد و او را بنکاح ساتی یک  
 خاتون تطمیع کرد و بقتل امیر شیخ حسن بزرگ ترغیب فرمود

و طغاتیمور خان قبول کرد و بسودای خاتون خط ید خود را  
 نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ حسن این خط  
 بواسطه محرمی با شیخ حسن بزرگ نمود و میان طغاتیمور خان  
 و شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغاتیمورخان را جای اقامت نماند  
 در شب از لشکر بیرون رفته باستراباد فرار نمود و بعد از چند  
 سال سربداران که پس از وفات سلطان ابوسعیدخان در سبزوار  
 خروج کرده بودند ایشانرا دعوت انقیاد کرد و بخدمتش آمدند  
 و چون فرصت یافتند در سلطان دوین استراباد بر سر شیلان  
 تبریز بر کله او زدند و او را بکشتند و در تاریخ قتل او گفته اند:  
 تاریخ مقتل شه عالم طغاتیمور

از هجره بود هفصد و پنجاه و چهار سال  
 در روز شنبه از ماه ذی قعدة شانزده

کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال  
 بعد از فرار طغاتیمور خان شیخ حسن بزرگ با امرا بلشکر جویانیان  
 پیش ساتی یک در آمد و دست شاهزاده ساتی یک بوسه داد  
 و عذر خواهی نمود و باتفاق روی با وجان نهادند و بعضی از امرا  
 متوجه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دوفر سگی او جان  
 فرود آمد و در این اثنا شیخ حسن کوچک ساتی یک را از  
 پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان خان نام را گفت که از  
 اولاد هولا کو خان است بر تخت نشاند.

سلیمان خان بن محمد بن سنگی بن یشت بن هولا کو خان  
 بسلطنت نشست و ساتی یک خاتون را در نکاح آورد و اینحال  
 در تابستان سنه ۷۳۹ بود بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ از غدر  
 جویانیان اندیشه کرده براه بغداد رفت و جهات تیمورخان را  
 بیادشاهی برداشت.

جهان تیمور خان بن آلا فرنگ بن گیخان خان باهتمام



امیر شیخ حسن بزرگ با اسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی که با اسم امیر شیخ بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر ذی الحجه سنه ۷۴۰ بجنگ سلیمانخان و امیر شیخ حسن کوچک رفتند و شکست خوردند و بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمورخان را بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند شد و بنیابت سلطنت رسید و در حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب ایراد خواهد یافت .

انوشیروان خان ملك اشرف در زمان حکومت خود او را چند روزی بخانی نصب فرمود بعد از این تا زمان امیر تیمور گورکان که سیور غتمش افغان را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران خان نبود .

## باب سوم

### در ذکر ملوک طوایف

که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر پنج فصل

#### فصل اول - در ذکر چوپانیان

اصل ایشان امیر چوپان سلدوز است که در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید مدت دوازده سال استقلال یافته و در سلطنت بود و مدار حکومت برو بود و بر سلطان ابوسعید نامی پیش نبود و او در طریق عدل و داد

و فتوت و مردی نظیر نداشت و بمجامد صفات وی محاسن سمات آراسته بود در راه مصر و شام و باده مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچکس نکرده در فتنه دخترش بغداد خاتون چنانچه سابقاً در احوال سلطان ابوسعید خان بدان اشاره شد خبر قتل پسرش امیر دمشق از خراسان بدو رسید امیر چوپان باهقتاد هزار سوار با انتقام قتل پسر متوجه عراق شدند چون در قوه هری نزول کرد لشکر او روگردان شده سلطان ابوسعید که بحدود ری آمده بود پیوستند امیر چوپان از آنجا فرار کرده بخراسان مراجعت فرمود و او را در سنه ۷۲۸ در هرات ملك غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید بکشت و نعش او را دخترش بغداد خاتون که در حبالة سلطان ابوسعید بود بمکه فرستاد تا در عرفات حجاج برو نماز کردند و از آنجا بمدينه طيبه بردند و بگورستان بقیع دفن کردند امیر چوپان نه پسر داشت امیر حسین والی خراسان بود در فتنه پدرش بخوارزم رفت و آنجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر تیمورتاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و آنجا بفرموده شاه مصر ملك ناصر بقتل رسید و امیر دمشق که نایب سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه ۷۲۷ در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوپانست والی گرجستان بود بفرمان سلطنت ابوسعید در تهریز بقتل رسید و جلاده خان که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدا بنده بود او نیز بفرموده ملك غیاث الدین بعد از امیر چوپان بقتل آمد و پسر ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او دختر دیگر سلطان محمد خدا بنده بود بدست ساتی يك خاتون در دیار بکر بفرموده امیر ایلکان پسر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و



سه پسر دیگر امیر چویان سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز بودند و یاغی باستی در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بقتل آمد و احوال سیوکشاه و نوروز معلوم نشد.

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چویان بعد از سلطنت ابوسعید و اریا خان چنانکه گذشت بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه نشان بود چند روز سانی یک خاتون را بخانی برداشت بعد از آن او را عزل کرده و سلیمانخانرا بجای او نصب کرد چنانچه سابقاً مذکور شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و همه بار مغلوب شد و در تبریز عمارت استاد و شاگرد را او ساخته است سیاست تمام داشت چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن عزت ملک زوجه او در شبی که امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصیتین او را گرفته بفشرد و بدان درگذشت سلمان ساوجی درین باب گفته :

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار

در آخر رجب افتاد اتفاق قتل

زنی چگونه زنی جزء خیرات حسان

بزور بازوی خود یافت خصیتین حسن

گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت

زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن

ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چویان بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و اران حاکم گشت او نیز چند روزی انوشیروان خان را بخانی نصب کرد و بعد از آن او را معزول ساخت مردی ظالم و ستمکاره و غدار و ناسازگار بود و جور یعد و ظلم بیشمار کردی و بقدری اموال بروجع شد که چهارصد قطار شتر از جواهر سرخ و سفید در خزانه او

جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ صدر الدین صفوی قدس سره بگیلان رفت و خواجه شیخ یحیی بشام افتاد و قاضی محی الدین بردعی بردشت قبیچاق رفت و در شهر سرای منزل گرفت و در آنجا جانی یک خان پادشاه دشت قبیچاق بود بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس بگریه افتادند جانی یک در عرض دو ماه ترتیب لشکر داد و متوجه آذربایجان گشت و چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت حرم خود را به خزاین بقلعه النجق روانه کرد ایشان هنوز بقلعه نرسیده بودند که لشکر جانی یک خان در رسید و ملک اشرف را در حدود خوی بدست آوردند و بفرمان خان شمشیری بر پهلوش زدند و کشتند و سر او را به تبریز بردند و در مسجد مراغیان آویختند و قطارهای زر سرخ و سفید و جواهر و اقمشه بدست مردم جانی یک افتاد و یکی از شعرا گفت :

دیدم که چه کرد اشرف خر اومظلمه برد و جانی یک زر

و این صورت در اوایل سنه ۷۵۹ بود بعد ازین از چوپانیان کسی بسلطنت نرسید جانی یک به تبریز آمد و یکشب در تبریز بود صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز گزارد و از آنجا باوجان رفت دونوبت لشکر او در آن سال بزراعت مردم عبور کردند و یک خوشه غله شکستند جانی یک پسر خود را بردی یک با پنج هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قبیچاق مراجعت کرد بعد از چند وقت خبر مرض جانی یک از دشت قبیچاق رسید و استدعای حضور شاهزاده بردی یک کرده بودند بنا بر این شاهزاده عازم دشت قبیچاق شد و اخی جوق را در تبریز به نیابت گذاشت و اخی جوق در قرا باغ قشلاق گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد و سر انجام او در احوال سلطان اویس ایلمکان معلوم خواهد شد.



## فصل دوم در ذکر ایلکانیان

از ایشان چهارتن سلطنت کرده اند و ایشانرا جلایر نیز خوانند و ایلکانیه از اروغ چنگیز خان همیشه نوین و لشکر کش بوده اند و از ایشان امیر آق بوغان بن امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخا تو خان منصب امیر الامرائی داشت و در فتنه باید و خان بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان امیر اروس بود و دختر ارغون خان را در نکاح داشت و در محرم سنه ۷۲۲ در گذشت.

امیر شیخ حسن نویان که بشیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم بدو دادند و تا انقراض ایام دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن مرزو بوم مشغول بود بعد از اریا خان چوت علی پادشاه مستولی شده بود از روم باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در حرکت آمد و در ۱۴ ذی حجه سنه ۷۳۶ باعلی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد خاتون بنت امیر دمشق بن امیر چوپان که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و خیال بغداد خاتون را که ابوسعید با کراه ازو گرفته بود بوصول دلشاد خاتون بدل کرد چوت امیر شیخ حسن کوچک چوپانی خروج کرد میان ایشان مجاربات رفت و در آخر امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بعراق عرب رفت و قریب هفده سال حکومت کرد و در سنه ۷۵۷ در بغداد بجوار رحمت حق انتقال نمود و در نجف متبرک مدفون شد امیر شیخ حسن اول محمدخان را بخانی برداشته بود و بعضی اوقات بعد از وطن تیمور را بخانی نامزد کرد بعضی اوقات جهان تیمور را چنانکه گذشت و در زمان حکومت او کوفه خراب شد و مردم آنجا متفرق شدند و از آنوقت تا این زمان همچنان خرابست.

امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت

نشست و خواجه سلمان در تهنیت جلوس او قصیده گفته اولش اینست

### نظم

مبشران سعادت برین بلند رواق همیکنند ندا در ممالك آفاق  
که سال هفصد و پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلائق یساری خلاق  
نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق  
شهنشاهی که برای تبار مجلس اوست پراز جواهر انجم سپهر را اطباق  
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق  
سلطان اویس در سنه ۵۷۹ از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با اخی جوق که از جانب بردی پسر جانی بیک خان حاکم شده بود جنگ کرد و مظفر شد و اخی جوق فرار کرد و سلطان اویس به تبریز رفت و بر تخت نشست و چهل و هفت امیر را از امرای ملک اشرف بیاسا رسانید و بغداد مراجعت فرمود و در غیبت سلطان اخی جوق باز به تبریز آمد و بحکومت قرار گرفت و در سنه ستین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان آمد و با اخی جوق جنگ کرد و او را بشکست و به تبریز آمد سلطان اویس از بغداد متوجه تبریز گشت چون محمد مظفر از توجه سلطان اویس خبر یافت بشیراز مراجعت نمود و سلطان به دار السلطنه تبریز آمد و اخی جوق را بدست آورده بکشت و مدت هفده سال باستقلال سلطنت کرد و در دوم جمادی الاول سنه ۷۷۶ وفات یافت سلطان اویس پادشاه لطیف طبع و کریم بود خواجه سلمان و شرف رامی خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از مداحان او بوده اند و خواجه سلمان در مرثیه او گفته :

ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده

ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده



آسانی را فرود آورده ای از جای خوش  
بر زمین افکند با خاک یکسان کرده  
آفتابی را که خلق عالیش در سایه بود  
زیر مشت گل بصد خوارش پنهان کرده

سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم وصیت بجای پدر  
نشست و هشت سال پادشاهی کرد و برادرش سلطان احمد در  
یازدهم صفر سنه ۷۸۴ برو خروج کرد و او را در تبریز بکشت  
و در دمشقیه تبریز مدفونست.

سلطان احمد بن سلطان اویس بعد از برادر پادشاه شد  
اما سفاک و بی باک بود دولتی متزلزل داشت او را با امرای  
خود مکرراً محاربات واقع شد در ابتدای سلطنت او از دشت  
هیچاق قریب بصد هزار کس از راه دربند در زمستان بآذربایجان  
آمدند و هشت شبانروز در تبریز مردم را غارت میکردند وی  
گشتند آنچه درین واقعه بر مردم تبریز واقع شد قلم از ادای  
شرح آن عاجز است و این صورت در سنه ۷۸۷ روی نمود  
و در سنه ۷۸۸ که چهار سال از سلطنت او گذشته بود  
امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و سلطان احمد  
بمعراق عرب قانع شد و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود تا در  
سال ۷۹۵ امیر تیمور بقصد اومتوجه بغداد شد سلطان احمد  
بغداد را گذاشته بصر رفت و عراق عرب نیز بتصرف امیر  
تیمور درآمد بعد از آن دوازده سال دیگر که امیر تیمور در حیات  
بود سلطان احمد گاهی در مصر بود و گاهی در روم و بغداد نیز  
آمد شد داشت و هر چند وقت فتنه می انگیزت و بعد از وفات امیر  
تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب میسر شد قریب پنج  
سال دیگر حکومت کرد باروی بغداد که فرمان امیر تیمور خراب  
ساخته بودند او عمارت کرد و این بارو که حالا بغداد دارد آنست

که او ساخته و در سنه ۸۱۳ بعظمت هر چه تمامتر به تبریز آمد  
در شب غازان باقرایوسف ترکمان جنگ کرد و منهزم شد و  
در مر آب باغی پنهان گشت مردم قرا یوسف او را از آنجا  
بیرون آوردند و در شب شنبه بیستم ربیع الاخر سنه مذکوره کشته  
شد و در دمشقیه تبریز در پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون  
شد و دولت ایلکانیان بآخر رسید.

سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود شعر میگفت و  
در علم رمل و موسیقی ماهر و نادر زمان بود و خواجه حافظ شیرازی  
هو غزل در مدح او گفته یکی اینست.

احمد الله علی معدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلکانی  
کلک مشکین توروزی که زما یاد کند میرد اجر دوصد بنده که آزاد کند

### فصل سوم در ذکر امیر شیخ ابواسحق اینجو و مظفریان

و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر امیر شیخ ابواسحق  
و او پسر امیر محمود شاه اینجوست و اصل او از  
شیرازست و صاحب تاریخ گزیده آورده که امیر محمود شاه بن  
فضل الله بن عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری است  
و او در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصه شریفه بود و از آنجهت  
او را اینجو میگفتند و او را در شیراز املاک و رقبات زیاد پیدا  
شد و اکثر مردم شیراز بدو ازبابط تمام داشتند و حکام آنجا  
بی مشورت و صلاح و کلای او دخل در مهمات نمیتوانستند کرد  
و کلانتران شیراز حکم ملازمان او داشتند و در زمان سلطان  
ابوسعید خان مرتبه او بلند شد و امیر چویان او را تربیت کرد  
بعد از سلطان ابوسعید چون اریخان بحکومت نشست امیر محمود  
شاه را بقتل آورد از پسران او امیر مسعود شاه بروم رفت و  
امیر شیخ ابواسحق به امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید



بود پیوست و چون اریخان بقتل آمد بفارس رفت و بدارائی شیراز قیام نمود و در شهور سنه اربعین و سبعمائه که امیر شیخ حسن کوچک بحکومت نشست ایالت فارس بامیر پیر حسین جویانی تقویض فرمود و او بفارس آمده اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت وزارت خود را بامیر سلطان که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد بعد از چند وقت ملاحظه کرد دید که خود اختیاری ندارد و رتیق و فقیق مهمات در دست وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد بدین سبب شیرازیان غوغا کردند و نزدیک بود که امیر پیر حسین در میان کشته شود بهزار حيله فرار نموده و خود را بامیر شیخ حسن کوچک رسانید و لشکری برداشته متوجه فارس شد و کرمان را بامیر مبارز الدین محمد مظفر داد و اصفهان را بامیر شیخ ابواسحق شفقت کرد بنا بر آنکه بخدمت او سبقت کرده بود بعد ازین ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن جویانی بود بعراق آمد امیر شیخ ابواسحق بواسطه رنجشی که از قتل برادرش از امیر پیر حسین داشت حکومت فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد باتفاق متوجه شیراز شدند امیر پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود و امیر شیخ ابواسحق زخمت یافته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز آید بشیراز آمد و شهر را محکم کرد و ملک اشرف ظالم را بشیراز نگذاشت و درین اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز بقتل آمد ملک اشرف باذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابواسحق در شیراز بحکومت نشست بعد ازین برادرش مسعود شاه در خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر جویان که از جانب امیر شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمده بود بشیراز آمد امیر شیخ ابواسحق شیراز را بدو گذاشته بشبانکاره رفت و درین اثنا امیر یاغی باستی امیر مسعود را بقتل آورد امیر شیخ ابواسحق بشیراز آمد و شیرازیان با او متفق شده امیر یاغی باستی را از

شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابواسحق بسلطنت نشست و سکه و خطبه بنام خود کرد و اینصورت در سنه ۷۴۴ روی نمود و امیر شیخ ابواسحق مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ۷۵۸ در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه بر سیل اجمال در بیان احوال امیر مبارز الدین مظفر خواهد آمد خواجه حافظ در تاریخ این واقعه گفته :

بروز کاف و الف از جمادی الاول  
بسال ذال و دگر حا و نون علی الاطلاق

خدا یگان سلاطین مشرق و مغرب  
خدایو کشور لطف و کرم باستحقاق

سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال  
جمال دینی و دین شاه شیخ ابواسحق

میان عرصه میدان چو دید تیغ عدو  
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق

امیر شیخ ابواسحق را در همین میدان سعادت که خود ساخته  
بود دفن کردند مدت حکومت او قبل از سلطنت ده سال و

ایام سلطنت چهارده سال بود و خواجه حافظ شیرازی علیه -  
الرحمه این غزل در واقعه شیخ ابواسحق گفته :

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود  
دیده را رخنه از خاک درت حاصل بود

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی  
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

مقاله دوم در ذکر مظفریان

و ایشان هفت تن اند مدت ملکشان هفتاد و دو سال



جد اعلای ایشان امیر شیخ غیاث الدین حاجی است و از شیخاوند  
خواف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام بتسخیر آن  
ولایت آمده بود اجداد او از دیار عرب بدانجانب آمدند و در آن  
وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند او بطرف یزد آمد  
مردی قوی هیکل و بالا بلند بود در یزد هر چند موزه جستند  
که بیای او راست آید نیافتند عاقبت قالب علیحده تراشیدند و  
شمشیرش بسنگ یزد سه من و نیم بود و او سه پسر داشت  
ابوبکر و محمد و منصور از ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور  
را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی  
فرزند نداشت و امیر محمد يك پسر داشت امیر بدر الدین  
ابوبکر نام که پدر شاه سلطان است و احوال شاه سلطان خواهد  
آمد اما امیر مظفر هر چند از برادران کهنتر بود اما آثار دولت  
از جبین او لایح بود و بغایت يك دامن و يك اعتقاد بود اتابك  
یوسف شاه بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و سرحد می بد  
بدو داد و او مدتی در آنحدود دست بردها نمود و قطاع الطريق  
را که در آن حوالی استیلا یافته بودند جمله را برانداخت بعد  
از آن بخدمت ارغون خان پیوست شکل و شمایل او پسند  
ارغون خان آمد او را یساولی تعیین کرد بعد از وفات ارغون  
گیخاتو در تربیت او یفزود و بعد از او امیر مظفر در ربیع الاول  
سنه ۶۹۴ دوی غازان آمد و امارت هزاره و طبل و کوس  
و نایره بدو تفویض رفت و مرتبه و جاه او بلند و رفیع گشت  
و در اواسط جمادی الاخر سنه ۷۰۰ امیر مبارز الدین محمد  
که اول پادشاهان آل مظفر است در میند از او متولد شد  
و بعد از غازان خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر  
مبارز الدین زیاده گشت و در سیزدهم ذی قعدة سنه ۷۱۳ در شبانکاره  
وفات یافت سه ماه مریض بود و او را از شبانکاره بمیند نقل

کردند و در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون شد امیر مظفر  
را يك پسر بود امیر مبارز الدین محمد و يك دختر که او را به  
برادر زاده خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان  
از او متولد شد.

امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سیزده ساله بود که پدرش  
وفات یافت مردی دین دار و شجاع بود در تقویت دین اسلام و  
تعظیم شرع و تربیت علما و رعایت رعایا جدی بلیغ داشت در  
شوال سنه ۷۱۸ سلطان ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدین  
وزیر او را تربیت فرمود و حکومت خطه یزد را بدو داد و او  
در مدت چهار سال بیست و يك جنگ بانكودریان کرد و ایشانرا  
مستأصل گردانید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و  
عشرین و سبعمائه او را پسری شد شرف الدین مظفر نام کرد و  
در سنه ۷۲۸ دختر سلطان قطب الدین سلطان جهان سیور غتمش را  
در نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد  
شدند بعد از سلطان ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد و در  
ایران مردم از هر طرف طمع در ملك کردند امیر مبارز الدین بشیاد  
اساس سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی و تزیاید بود  
تا در محرم سنه ۷۴۲ کرمان را مسخر کرد بعد از آن میان  
او و امیر شیخ ابواسحق اینجو که در فارس بسلطنت قرار گرفته  
بود مکررا محاربات واقع شد شیخ ابواسحق از او بگریخت و  
شیراز بتصرف امیر مبارز الدین محمد درآمد و در آخر شیخ ابواسحق  
در صفاهان بدست خواهر زاده امیر مبارز الدین محمد گرفتار شد و او را  
بشیراز بردند و میدان سعادت شیراز بگشتند و ملك فارس او را صافی  
شد و در اثنای این محاربات پسرش نیز لیرستان مسخر کرد  
و در استیصال اوغانی جرمانی سعی نمود تا ایشانرا مقهور ساخت  
و قلع شیانکاره فرمود و قلعه سره بند را نیز بگرفت و



اصفهانرا نیز مسخر کرد و در آخر دولت با دوازده هزار مرد قصد تسخیر آذربایجان کرد و اخی جوق که در آن حدود علم دولت افزاشته بود باسی هزار مرد در تبریز متوجه دفع امیر مبارزالدین محمد شده و در موضع میانه جنگ کرد و امیر غالب شده به تبریز رفت و در آنجا روز جمعه خود خطبه خواند و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر و منصور معاودت فرمود شاف شرف الدین مظفر که بسمت شجاعت و درایت متمتع بود در جمادی الاخر سنه ۷۵۴ در ظاهر شیراز وفات یافت بیست و هشت سال و چهار ماه زندگی کرده بود نش او را بید قتل کردند و در مدرسه مظفریه مدفون گشت و ازو چهار پسر ماند شاه یحیی و شاه منصور که احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه حسین و شاه علی و اما امیر مبارزالدین محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بمشایه جد و جهد میفرمود که فرزندان او و ظرفای شیراز از وی بمحاسب شیراز تعبیر میکردند چنانچه خواجه حافظ در آن وقت این غزل فرموده

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند

پنهان خورید باده که تعذیر میکنند

و شاه شجاع این رباعی در آن ولا گفته :

در مجلس دهر ساز مستی پستست نه چنگ بقانون و نه دف بردستست  
رندان همه ترك می پرستی کردند جز محاسب شهر که بی می مستست  
اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میگردگویند  
قریب هزار کس را کشته بزد چهل و دو سال حکم کرد از آنجمله بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج سال در ممالک فارس و عراق و بعد از آن در سنه ۷۶۰ که امیر مبارز الدین محمد از آذربایجان معاودت فرموده بود در اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود با شاه سلطان که

خواهر زاده و داماد او بود بنابر خوفی که ازو داشتند اتفاق کردند و در وقت صبحی که او در خانه تنها نشسته بود و قرآن میخواند بر سر او رفتند و او را گرفته در گنبدی محبوس کردند او تا شب پسرانرا دشنام میداد بعد از غروب آفتاب مجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان زره پوشیده با شمشیرهای برهنه تا پای قلعه طبرک رفتند و در تاریکی شب امیر محمد را بآن قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان او را میل کشیدند و مباشر این امر شعیب شاه سلطان بود یکی از فضلاء فارس در این واقعه گوید .

یکچند شکوه همتش پیل کشید      یکروز سپه زهند تا نیل کشید  
بیمانه دولتش چو شد مالا مال      هم روشنی چشم خودش میل کشید  
بعد از این او را بقلعه سفید فارس بردند و بعد از مدتی بقلعه یم نقل کردند او در آنجا در اواخر ربیع الاخر سنه ۷۶۵ فوت شد مدت عمرش ۶۵ سال .

کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان

بزرگس افسر زر داد و چشم نا بینا

جلال الدین شاه شجاع چون پدرش مکحول و محبوس گشت او برجای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان را به برادر دیگر شاه محمود داد و برادر زاده خود شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز حبس نمود بعد از مدتی او را تربیت نمود و یزد را بدو داد و بعد ازین شاه محمود و شاه یحیی با او مخالفتها کردند اما شاه شجاع بعد از آن باصفویان آمد و از اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان و جرقادقان و غیر ذلک بخدمتش پیوستند شاه شجاع از اصفهان با دوازده هزار مرد متوجه تبریز شد و در موضع جرم خواران سلطان حسن پسر



سلطان اویس که پادشاه تبریز بود باسی هزار سوار به شاه شجاع رسید و میان ایشان جنگ در گرفت شاه منصور بن سلطان مظفر که برادر زاده شاه شجاع بود و دست راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمنان حملهای مردانه کرد و غالب آمد و شاه شجاع به تبریز رفت و بر تخت نشست و در آن زمان زمستان بود بعش و عشرت اشتغال نمود و خواجه سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسیده بود و در مدح شاه شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست سخن بوصف رخسار چون بخاطر م سرزد زمطلع سخن آفتاب سر بر زد شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود ما سلمانرا زیاده از

آنچه می شنودیم یافتیم شاه شجاع در اثناء زمستان بفارس مراجعت نمود و مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بجوار رحمت ایزدی پیوست حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت عمرش پنجاه و سه سال و دوماه بود و شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و کمال مکرمات و شجاعت متصف بود و در نه سالگی حفظ کلام الله مجید کرده بود بعد از آن بکسب دیگر فضایل و کمالات کوشیده و بر قاضی عضد که صاحب کتاب مواقف است تلمذ میکرد و در علم و دانش بمرتبه ای رسیده بود که علمای کبار چون بمجلسش راه می یافتند از لطایف خاطرش مستفید و بهره مند میگشتند و قوت حافظه اش بمرتبه ای بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میگرفت و اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد و این رباعی از آن جمله است

جان در طلب وصل توشیدائی شد دل در خم گیسوی توسودائی شد  
اندر طلب وصال تو گرد جهان بیچاره دلم بگشت و هر جایی شد  
و این رباعی هم ازوست

افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار جهان بر دلم آسان میکن  
امروز خوشم بدار و فردا بامن آنچه از کرم تو می سزد آن میکن  
ولادت شاه شجاع در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه ۷۳۳ بود

قطب الدین شاه محمود بن مبارزالدین محمد بعد از آنکه پدرش مجبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت ورزید و سلطنت با اسم خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او به اصفهان آمد و شاه محمود متحصن بشهر شد درین فتنه شاه سلطان که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و فرموده شاه محمود میل در چشمش کشیدند و نور دیدگانش باطل ساختند و شاه شجاع بجانب شیراز مراجعت فرمود پس از آن شاه محمود با سلطان اویس وصلت نمود و دختر او را در نکاح آورد و خواجه سلمان در تهنیت او میگوید :

آسان ساخت در آفاق یکی سورو چه سور

که از آن سور شد اطراف دو عالم معمور  
شاه محمود یک نوبت بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی شد خواجه سلمان در بعضی از قصاید خود که در مدح سلطان اویس گفته اشارت بدین فتح کرده و بسلطان اویس نسبت داده همای چتر همایون پادشاه اویس \* بسیط روی زمین را بر سر سایه گرفت حدود مملکت فارس تا درهرمز \* بسال خمره و ستین و سبعمایه گرفت و شاه محمود قریب شانزده سال بحکومت کرد و در نهم شوال سنه ۷۷۶ در اصفهان بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع این رباعی درین معنی گفته :

محمود برادر من شیر کین \* میکرد خصومت از بی تاج و نگین  
کردیم دو بخش تایا ساید خاق \* او زیر زمین گرفت و من روی زمین  
ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه ۷۳۷ بود



عمرش سی و نه سال و پنجاه بوده است.

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای او نشست میان او و پسر عمش شاه یحیی و عمش سلطان ابونزید مخالقات و مازنات دست داد چون در شهر سنه ۷۸۹ امیر تیمور گورکان عراق عجم آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر که در شوشتر بود و چون سلطان زین العابدین تروم کرد با امرای خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت شاه منصور او را بضافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد او را با جمیع امرا بگرفت و مقید ساخت و درین اثنا خبر بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه یحیی ارزانی داشته خود بجانب ماوراءالنهر مراجعت فرمود شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحیی را قوت مقاومت نبود فرار کرده به یزد رفت شاه منصور در فارس بر تخت سلطنت قرار گرفت بعد ازین طایفه از موکلان سلطان زین العابدین او را از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند و او در عراق استقرار پیدا کرده در اصفهان متمکن شد و باتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بچنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند و سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمد و موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی آن ملک شده بود او را در آنجا گرفته نزد شاه منصور فرستاد و شاه منصور چشم او را میل کشید و بقلعه سفید مجبوس ساخت بعد از آن چون امیر تیمور گورکان بار دوم بفارس آمد او را از آنقلعه بیرون آورد و بعضی گفته اند که او را بماوراءالنهر فرستاد و در آنجا وفات یافت.

شاه منصور بن مظفر بن محمد در سنه ۷۹۰ بشیراز آمد

و چنانکه مذکور شد بیادشاهی رسید بغایت شجاع و دلاور بود مدت ۵ سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق بدو داشت و چون در سنه ۷۹۵ بیادشاه جهانگیر امیر تیمور بحدود شیراز رسید شاه منصور با پنج هزار سوار ناموسدار که هر یکی از اقلیمی گزیده جمع کرده بود در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکوره بالشکر امیر تیمور مصاف داد و چون شعله آتش برقلب سی هزار سوار ترک پر خاشجوی و کشور گشای حمله کرد و مجموع قشونات خصم را برهم زد و از قفای لشکر گردیده بایستاد امیر تیمور فرمود تا صا کر بیکبار حمله کنند شاه منصور مانند بلای ناگهان باز خود را برقلب گاه زده بامیر تیمور برسید بی توقف دونوبت شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل اختاجی غلامش در آنحال سیری بر امیر تیمور بداشت تا او را از آسیب تیغ شاه منصور نگاهداشت شاه منصور امیر تیمور را شناخت و بطرف دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار زنده بودند دست او را بوسه دادندی اما چون دولتش بآخر رسیده بود تیری برگردن و تیری بر شانه و زخم شمشیری بر رخسارش رسید و بشکست و چون شکست یافت و روی بشهر نهاد یکی از ملازمان شاه رخ میرزا در راه باو رسید و او را از اسب فرود آورده سرش را بیرید و آتش دولت آل مظفر فرومرد و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور گورکان درآمد.

سلطان عبادالدین احمد بن امیر مبارز الدین محمد بفرمان شاه شجاع حاکم کرمان شد بعد از فوت شاه شجاع سلطنت آنجا با استقلال کرد و در دونوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار بخدمتش پیوست بار دوم در هشتم رجب سنه ۷۹۵ در موقع قشۀ اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود کشته شد.



شاه یحیی بن مظفر بن امیر مبارز الدین بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد و در آنجا سلطنت باسم خود کرد پادشاه دلیر و مستعد مردانه و حاکم چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حيله و تزویر نهاده دائماً فتنه می‌انگیخت و با اقوام همیشه منازعت و مخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت شیراز بدو داد و در آخر او نیز بقمه اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت مظفریان بسر آمد ولادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۴۴ بود آل مظفر هر چند بصفات حمیده و شجاعت و دلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و مملکت ایشان وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمان و بعضی از عراق و خوزستان بیش روان نبود و میل در چشم کشیدن در میان ایشان شایع بود و شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه سابقاً مذکور شد چشم پدر را کور کرد و بعضی گویند که قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت سلطان شبلی نام او را هم میل کشید.

این جهان بر مثال مردار است کرکان اندرو هزار هزار آخر الامر بر پرند همه وزمه باز ماند این مردار

### فصل چهارم در بیان حالات ملوک کرت

ایشان هشت تن بودند و مدت حکومتشان صد و سی سال

اول ایشان ملک شمس الدین بن ابی بکر کرت است و او دختر زاده ملک رکن الدین است و او از فرزندان امیر عزالدین مرعشی است و امیر عزالدین از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوریست و او وزیر و نایب سلطان بوده و در کل امور بغایت فاضل و خیر بوده و مساجد و مدارس و خوانق و

رباطات ساخته و ارباب فضل و دانش ازو مرفه و محظوظ می بوده اند و بعضی برآند که نسب ملوک کرت بسلطان سنجر بن ملکشاه میرسد و مولانای فاضل صدر الشریعه بخاری که از مشاهیر علماست وفاتش در سنه ۶۴۷ بوده در وصف ملک عزالدین حسن کرت فرموده .

ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم نبال فخر آل کرت بن سنجر  
و ربیعی شاعر پسر قاضی فوشنج در مدح بعضی از ایشان گفته :  
قاعده دوده سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی  
چون عزالدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین غوری والی دار السلطنه هرات شد حکومت قلعه خسار و بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است تفویض کرد و ملک شمس الدین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و آداب از اینای زمان ممتاز بود رکن الدین با وجود فطنت و ذکا در تنظیم امور ملک با او مشورت میکرد در زمانی که چنگیز خان بر ملک خراسان استیلا یافت ملک رکن الدین ایلی نموده با ایلچیان چنگیز خان و لشکر مغول معاش بستیده کرد و از دیوان چنگیز خان حکومت و ایالت ولایات غور بدو شفقت کردند بعد از این کار ملک رکن الدین قوت گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین در شهر سنه ۶۴۳ درگذشت ملک شمس الدین برجای او نشست و بعد از مدتی باردوی منکوقا آن رفت و در بعضی حروب مریدها نمود و منظور نظر منکوقا آن گشت امارت هرات و غرجستان و اسفرار و قرا و سیستان با توابع و لواحق بملک شمس الدین تفویض کرد و با یرلیغ و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان و ملک نصرت



الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند بقتل آورده در زمان هولاکوخان و اوایل سلطنت ابقاخان همچنان بحکومت همراه و توابع اشتغال نمود و در شهر سنه سبع و ستین وست مائه شهزاده براق خان از ماوراء النهر بعزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یک هفته رخصت انصراف یافته بجانب قلعه خنسار غور رفت و چون ابقاخان با براق خان جنگ کرده وغالب شد و براق باوراء النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب خواجه شمس الدین صاحب دیوان استمالت یافته باردوی ابقاخان آمد و چون ابقا ازو رنجیده بود دیگر رخصت انصراف نیافت و در سنه ۶۷۶ در تبریز وفات کرد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته یسال ششصد و هفتاد و شش مه شوال

قضا ز مصحف دوران چو بنگریست ببال

چنان صفدر ایرانیات محمد کورت

بر آمد آیت والشمس کورت فی الحال

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در شهر سنه ۶۷۷ بشارت ابقاخان حکومت عراق عرب بدو قرار گرفت و ابقاخان فرمود که با او بلقب پدرش خطاب کنند بنا براین او را ملک شمس الدین کهن گفته اند و او در عدل و احسان کوشید ملک در عیت پرور و داد گستر بود و در سنه ۶۷۹ بطرف غور رفت و در قلعه خنسار چندگاه اقامت کرد و در شهر سنه ۶۸۰ فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقاخان درین سال بدو رسید بنا بر مصلحت پسر خود ملک علاء الدین را بهرات نیابت داد و خود بقلعه خنسار رفت و آنجا مقیم شد و از دیوان ارغون خان مکرر بطلب او فرستادند اطاعت نکرد و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در دامن خفایت و فراغت کشید و دیگر

بدرگاه هیچ پادشاهی نرفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ او گفته :

دو زینجشبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفصد و پنچ

شمس دین کورت خسرو آفاق شد بفردوس ازین سرای سینچ

ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین بفضیلت و شجاعت موصوف بود و در انشاء و املا و نظم و شعر از ابناء ملوک ممتاز بود پدرش ملک شمس الدین با اولطف و محبت بسیار داشت اما بواسطه اندک ترک ادب مدت هفت سال بحکم پدرش مجبوس بود تا در سنه ۶۹۳ بند خود بشکست و نگاه بانان را بکشت و بقلعه بالامتحصن شد و هر چند پدرش او را بعنایت نوید داد او اعتماد نکرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب غازان خان امیر نوروز که والی خراسان بود ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد و در باب ملک فخر الدین شفاعت کرد ملک فخر الدین بعهده پیمان از قلعه بیرون آمد و چون ملک شمس الدین سوگند خورده بود که روی او نبیند پسر منظور پدر نکشت و برادران و اقربا را وداع کرد و بخدمت امیر نوروز شتافت و در خدمت او با مخالفان دست برد ها نمود بعد از آن در عراق بخدمت غازان خان مشرف گشت و بسعی امیر نوروز بحکومت هرات و طبل و علم و سرایرده تفویض کرده و ده هزار دینار انعام فرمودند ملک فخر الدین بهراه آمد و بحکومت آنجا مشغول شد و شوکت و حشمت او بدرجه اعلی رسید و در مقابله فیککی بامیر نوروز بدی کرد در وقتی که غازان خان بر امیر نوروز غضب کرده بود و امیر قتلشاه نوین را بقصد او بخراسان فرستاد امیر نوروز از بیم سطوت غازان خان گریخته پناه بملک فخر الدین آورد و ملک او را به قتلشاه سیرد تا امیر قتلشاه او را در ماه ذیحجه سنه ۶۹۶ در قتلشاه شهر هرات بقتل رسانید و ملک فخر الدین در بعضی امور اعانت غازان خان نکرده و او برادر خود سلطان محمد خدا بنده



را با لشکر بسیار بر سر او فرستاد ملک فخرالدین بحصار شهر هرات متحصن شد و بین الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا شدند و سلطان محمد این کینه را در دل داشت تا در زمان سلطنت خود امیر دانشمند بهادر را بالشکر بسیار بدر هرات فرستاد و بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک فخرالدین بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح و صلاح باندرون شهر هرات برد و با او غدر کرده او را بکشت و قتل عظیم پدید آمد و خلق بسیار در سر آت فتنه رفتند و در آن تاریخ گفته اند .

پس هفتصد و شش در صفر شهر هرات

بحکم لم یزل کردگار میماند  
در دست برد قضا از کف محمد سام

چشید جام شهادت امیر دانشمند  
بعد از آن امیر یساول را سلطان محمد خدا بنده بهرات فرستاد و محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک فخرالدین مدت ده سال گذشت خبر موت پدرش از قلعه خسار بدو رسید ملک در مسجد جامع هرات عزای پدر داشت و ختمات کرد و برسم سلاطین آتش داد و بعد از پدر قریب بدو سال در اثنای قتل امیر دانشمند بهادر در شهر سنه ۷۰۶ در قلعه نیکلجه وفات یافت قلعه اختیارالدین متصل بدیوار شهر بند هرات او ساخته است و بازار ملک در هرات بدو منسوبست .

ملک غیاث الدین بن شمس الدین کهن بعد از برادر و پدر بحکم الجایتو سلطان در سنه ۷۰۶ حکومت اصل هرات بدو تعلق گرفت و گماشتگان خویش را باسفرار و فراه و غور و غرجستان تا حد آب آمویه و سند فرستاد و خطه هرات را معمور و آبادان گردانید در ترویج شریعت غرا کوشید و بقاع

خیر ساخت علما و فضلا را ادرات تعیین کرد اوقات شریف مصروف عبادات و طاعت گردانید و چون چهارده سال از مدت حکومت او بگذشت در سنه ۷۲۱ پسر خود ملک شمس الدین را در هرات بنیابت خود بگذاشت و خود عزیمت حج کرد و با دوستان مرد سیاهی روی به بیت الله نهاد و زیارت حرمین شریفین زادهما الله تکریمًا و تعظیما مشرف شد و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید و امیر چوپان نوازشها یافت و بهرات آمد و بعد ازین هشت سال دیگر حکومت کرد و در سنه ۷۲۸ چون امیر چوپان از سلطان ابوسعید خان گریخته در محرم پناه بدو برد و بهرات آمد ملک غیاث الدین با امیر چوپان بحکم ابوسعید همان کرد که برادرش ملک فخرالدین با امیر نوروز کرده بود امیر چوپان را با پسرش خلو خان بکشت و دست او را بریده نزد ابوسعید نشانه فرستاد و ملک غیاث الدین در سنه ۷۲۹ وفات کرد و ازو چهار پسر ماند ملک شمس الدین و ملک حافظ و ملک حسین و ملک باقر و احوال همه خواهد آمد .

ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین بحکم ولایتعهد قائم مقام پدر شد و بغایت خوش معاوَره و مردانه بود اماروزگارش امتدادی نداشت و بر شرب خمر میل مفرطی داشت مدت حکومتش ده ماه بود و درین مدت ده روز هشیار نبود لفظ خلد ملکه جلوس او را تاریخ شده وفاتش در سنه ۷۳۰ .

ملک حافظ بن ملک غیاث الدین بعد از برادر در هرات بر سریر حکومت نشست جوانی خوب منظر و خط نیکو می نوشت و اما او را در اوامر و نواهی اختیاری نبود و غوریان برو تحکیمات میکردند تا در شهر سنه ۷۳۲ او را در حصار اختیارالدین بقتل رسانیدند .

ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از برادر



بحکومت هرات نشست بحسن تدبیر از جمیع ملوک کثرت ممتاز بود غوریان را که از حیطة اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غراو تربیت علما و فضلا جدا تمام نمود جناب سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین تقی‌زانی علیه الرحمه کتاب مطول را بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابو سعید خان بر تخت ایران پادشاهی ذی شوکت اشتغال نیافت ملک حسین را قوت و مکتت تمام حاصل شد اسباب سلطنت را مهیا ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او زیاده گشت واعیان اطراف در دارالامان هرات در ظل عنایت او درآمدند در سیزدهم صفر ۷۴۳ امیر و جیه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جویری با لشکر آراسته سی هزار کس از سبزوار بقصد ملک حسین بیرون آمدند و ملک حسین در آنجا با ایشان جنگ کرد و مظفر شد و بسیاری از آن لشکر از پای درآمدند و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن جویری درین جنگ کشته شد و شرح این واقعه در احوال خواجه وجیه - الدین مسعود خواهد آمد یکی از فضلا درین باب گفته :

گر خسرو کثرت بردلیران نژدی و ز تیغ پللی گردن شیران نژدی از یم سنان سربداران تا حشر یک ترک دگر خیمه بایران نژدی بعد ازین امرای ارلات و ایرادی از جانب اند خود و شبرغان با لشکر بسیار بجنگ ملک حسین پیادغیر آمدند و در محاربه مغلوب گشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دومانر در خیابان از دو طرف کوچه باغ ساختند و چون این خبر بامیر قزغن که والی ماوراء النهر بود رسید با سی هزار سوار بجانب هرات در حرکت آمد ملک بشهر متحصن شد و امیر قزغن او را مدتی در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد و باصلاح اکابرو اشراف شهر نتهه بصلاح انجامید بشرط آنکه ملک در سال آینده بخدمت

امیر قزغن بماوراء النهر رود و امیر قزغن معاودت کند و این وقایع در سنه ۷۵۲ که صورت حرفی آن ذنب باشد اتفاق افتاد بعد از این کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و غوریان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه اسکله که اجداد او در جنوبی هرات ساخته بودند و در آنوقت معمور بود تحصن نمود و در سنه ۷۵۳ بجانب ماوراء النهر در شکارگاه بخدمت امیر قزغن مشرف شد امیر قزغن او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار فرمود و گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس جغتای باملك بد بودند بر قصد قتل او اتفاق کردند امیر قزغن ملک را از اندیشه امرای خیر داده او را در شب بطرف خراسان فرستاد ملک بعد از قطع منازل بی‌دهشت بهرات آمد ملک باقر را گرفته در بند کرد و باسر مملکت و سلطنت رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سوم ماه ذی قعدة سنه ۷۷۱ درگذشت در تاریخ وفات او عزیزی گفته :

تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان معز دین ظل‌اله چون برخوانی ز ثالث ذی قعدة معلوم شود ز طیب الله ثراه مدت حکومت ملک حسین سی و نه سال بود

ملك غیاث الدین بن ملك حسین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه علی مؤید سربدار مناخات واقع شد و نیشابور را از دست سربداران بیرون آورد بعد از این امیر تیمور گورکان که بعد از فوت امیر قزغن بدوازده سال والی ماوراء النهر شده بود ملک غیاث الدین را بماوراء النهر بغرلتای طلب کرد ملک غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد تسخیر خراسان بحدود هرات نزول فرمود در محرم سنه ۷۸۳ هرات را بعد از قتال وجدال بگرفت رملك غیاث الدین با پسرش پیر محمد و متلنان بماوراء النهر فرستاد و



در آخر سنه ۷۸۴ ملك غياث الدين را بفرمان امير تيمور پارس و برادرش بقتل رسانيدند و دولت ملوك كرت پيايان رسيد و ملك ايشان بامير تيمور انتقال يافت

### فصل پنجم در ذكر سربداران

دوازده تن مدت حكومت ايشان سى و پنج سال

اول ايشان خواجه عبد الرزاق و او پسر خواجه فضل الله پاشيني است و پاشتين دهيست از دههاى ييهق خواجه فضل الله مرد محتشم و بزرگ بود و املاك بسيار داشت پسرش خواجه عبد الرزاق مردانه و شجاع و تمام قد و نيكو صورت بود در زمان سلطان ابوسعيد ملازم درگاه پادشاه بود او را جهت تحصيل اموال بكرمان فرستادند چون وجوه تحصيل وجود يافت خواجه عبد الرزاق بعيش و عشرت مشغول شد و باندك فرصتى وجوه را تلف كرد بعد از آن مضطرب و متردد روى بوطن نهاد تا املاك پدرى را فروخته و تنخواه مال كند در راه خبر فوت سلطان ابوسعيد بدو رسيد خرم و شادمان شد و بديه پاشتين درآمد و اقربا را در يافت اقرباى او گله كردند كه خواهر زاده خواجه علاء الدين محمد وزير خراسان درين ديه جور و بيداد ميكند خواجه عبد الرزاق گفت دنيا بهم برآمده در چنين وقتى حكومت روستا بچه چرا قبول بايد كرد و در شب بسر خواهر زاده خواجه علاء الدين محمد رفتند و او را بقتل آوردند روز ديگر على الصباح در بيرون ده پاشتين داري زدند و دستارها بآن آويختند و خود را سربدار نام كردند و هفتصد كس با خواجه عبد الرزاق عهد و بيعت كردند چون خبر بخواجه علاء الدين محمد رسيد جمعى را بدفع ايشان فرستاد و خواجه عبد الرزاق با ايشان حرب كرد و غالب آمد و باتفاق برادرش خواجه وجيه الدين مسعود از عقب لشكر شكسته بر سر خواجه علاء الدين

محمد رفتند و خواجه علاء الدين محمد آگاه شد با سيمد مرد بجانب استرabad رفت سربداران در عقب او روانه شدند و در قريه والاباد از حدود كهسار و كبود جامه خواجه را گرفته كشتند و اين واقعه در سنه ۷۳۷ بود بعد از آن اموال و اسباب خواجه علاء الدين محمد را غارت كردند و عزيمت تسخير سبزوار کرده شهر را فتح نمودند و خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند و سكه باسم خود زد و چون مدت يكسال و دو ماه حكومت كرد در ماه ذى حجه سنه ۷۳۸ بردست برادرش خواجه وجيه الدين مسعود كشته شد .

خواجه وجيه الدين مسعود بن فضل الله پاشيني بعد از برادر بحكومت نشست مردى نيكو اخلاق و شجاع بود و دولت او بمرتبه و درجه اعلى رسيد وسعت ملك او از جام تادامغان و از خبوشان تا ترشيز بود و صاحبقران سربدار اوست هفتصد غلام ترك داشت و دوازده هزار سوار را علوفه دادى و با دوازده هزار مرد در يكروز هفتاد هزار مرد جونی قربانى را بيه دفعه بشكست و در آب اترك با طغتمر خان كه در استرabad بسلطنت نشسته بود مصاف داده بر او غالب شد و او مرید شيخ حسن جورىست و او مرید شيخ خليفه مازندراني است كه در سبزوار بقتل آمده بود و خواجه وجيه الدين مسعود در سيزدهم صفر سنه ۷۴۳ باتفاق شيخ حسن جورى بچنگ ملك حسين كرت رفت و شكست خورد و شخصى از لشكر سربداران شمشيرى بر پهلوى شيخ حسن فرستاد كه از آن طرف بيرون رفت و مردم نسبت بقتلش بخواجه وجيه الدين مسعود كردند بعد از اين ولايت فيروز كوه و رستمدر مسخر كرد و بوقت مراجعت از آنجا در اواخر ربيع الاول سنه ۷۴۵ ملك رستمدر و لشكر سپاه يوش او را با بسيارى از لشكرش بكشتند مدت حكومت او شش سال



و چهار ماه بود جماعت دیگر که از سربداران بعد از حکومت کردند اکثر نواب و نوکران او بوده اند .

آقا محمد آی تیمور بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه ۷۴۷ بردست خواجه علی شمس الدین سربدار کشته شد .

کلو اسفندیار بعد از قتل آقا محمد بحکومت نشست مردی رزل و دون بود چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر سربداران باستصواب خواجه علی شمس الدین برو خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاخر سنه ۷۴۹ او را بقتل آوردند .

خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه مسعود که او را میرزا می گفتند بحکومت نصب کنند خواجه علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفل است و راه و رسم سلطنت ندیداند خواجه شمس الدین را که عم او بود بنیابت او بکار حکومت نصب کردند و او هفت ماه حکومت بعاریت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت من بدین کار شایسته نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت و از غوغای سلطنت جان سلامت بیرون برد مملکت را بخواجه علی شمس الدین سپرد و اینحال در ذی الحجه سنه ۷۴۹ بود .

خواجه علی شمس الدین مردی دانا و مردانه بود کار سربداران را رواجی داد باطفاثر خان صلح کرد باین شرط که ولایاتیکه بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد و هجده هزار مرد را مرسوم داد و رعیت را مرفه الحال ساخت و بکفایت زندگانی کرد بامتحرته سبزوار شریک بود و مرسوم مردم را برات ننوشتی و در مجلس خود نقد شمردی و در تمشیت

مهمات مردم عدیل و نظیر نداشت و ابواب فساد در سبزوار مسدود داشت در زمان او کسی را یارای آن نبود که نام بتنگ و شراب بر زبان آورد یا قصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاست او بمرتبه بود که هر کس را از ارباب و لشکری طلب کردی وصیت نامه نوشتندی و آنگاه زد او رفتندی و گنه کار را در میان هزار کس شناختی ولی مرد فحش گوی و بد زبان بود اکابر از او منفور شدند حیدر قصاب او را در سنه ۷۵۳ بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود عمرش پنجاه سال .

امیر خواجه یحیی بن حیدر کرابی کراب از دههای بیهق است و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است مردی بزرگ زاده اما سفاک و بی باک بود گاه گاه خشکی دماغ و جنون او را عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین برمسند حکومت قرار گرفت و سیه سالاری بحیدر قصاب داد و در ولایت سربداران میفرود و طوس از تصرف مردم جونی قربان بیرون آورد در اول سلطنت باطفاثر خان صلح کرد و در ثانی الحال در سلطان دوین استرآباد قصد طفاثر خان کرد و در روز طوی بزرگ طفاثر خان را بکشت و در شهر سنه ۷۵۹ بر دست مقربان خود بسعی برادر زن او علاما لدوله بقتل رسید مدت حکومتش چهار سال و هشت ماه بوده است .

خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی بهلوان حیدر قصاب و اکابر سربدار او را برمسند حکومت نشانندند مرد فقیر مشرب و کم آزار بود در زمان او سربداران تنزل یافتند مدت یکسال حکومت کرد و بعد از آن خود را از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلعه سفید سبزوار بقریه کراب نقل کرد اینصورت در سیزدهم رجب ۷۶۰ بود .



پهلوان حیدر قصاب از دیه حشم است در روزگار خواجه  
علی شمس الدین تربیت یافت مردی پهلوان و اهل مروت بود  
و سفره عام داشت بعد از عزل خواجه ظهیر بحکومت نشست مدت یکسال  
و یکماه حکومت کرد نصرالله یاشتینی با او یاغی شد حیدر پنجهزار مرد  
بدر قلعه اسفرائین آورد و یکماه حصار را محاصره کرد سربداران  
قصد او کردند و در طهارت خانه او را زخم زدند و بدان درگذشت  
و تقاره بنام امیرزاده لطف الله بن خواجه مسعود که در اسفرائین  
بود زدند و سر حیدر قصاب به سبزوار فرستادند و این صورت در  
ربیع الثانی سنه ۷۶۱ بود

خواجه لطف الله بن مسعود یاشتینی بعد از قتل حیدر  
قصاب بسعی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله یاشتینی که  
از امرای سربداران بودند بر تخت نشست و ارباب و اهالی سبزوار  
بدینکار شاد می نمودند چون مدت حکومت او یکسال و سه ماه رسید میان  
او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی گیران سبزوار تعصب دست  
داده و امیرزاده لطف الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان  
حسن کین او را در دل نگاه داشت و در شب پسر او رفت و او  
را دستگیر کرده بقلعه دستجردان فرستاد و تقاره بنام خود زد  
و در آخر رجب سنه ۷۶۲ او را بقتل آوردند.

پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه لطف الله بحکومت نشست  
و در اوائل دولت او درویش عزیز نامی از زمره درویشان  
شیخ حسن جوری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعه طوس را بگرفت  
پهلوان حسن متوجه طوس شد و چند خروار ابریشم بدو داد  
و او را در خراسان غنر خواسته بجانب عراق فرستاد و در آخر  
عهد با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتمر خان در  
استرآباد تمکن یافته بود رفت و منهزم شد در غیبت او خواجه

علی مؤید بمخالفت او برخاست و با هزار سوار به سبزوار آمد  
و جمعی که همراه پهلوان حسن بودند اهل و عیال ایشان در سبزوار  
بود از خوف خواجه علی مؤید و ملاحظه اهل و عیال سر پهلوان  
حسن را بریده نزد خواجه علی مؤید فرستادند و مدت حکومت  
پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود.

خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن حکومت بر او  
قرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب کرد و نزد خود  
آورد و کارها بمشورت و ارادت او میگرد در آخر از او متوهم شد  
و تغییر اعتقاد و ارادت کرد و درویش عزیز از نیشابور متوجه  
عراق شد خواجه علی دوهزار کس از عقب او فرستاد تا درویش  
عزیز را با هفتاد کس از مریدان بر سر چاهی که منزل ساخته بود  
بقتل رسانیدند و فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری  
را خراب ساخته مزبله اهل بازار کردند و حکم کرد تا مردم بر  
آن دوشیخ لعنت کنند و خواجه علی مؤید از شیعه اهل بیت بود  
و از مسکرات بغایت اجتناب میکرد و تعظیم و تکریم سادات و علما  
و فضلا بجای آوردی و هر بامداد و شام بانتظار ظهور حضرت  
صاحب الزمان صلوات الله علیه اسب میکشید کرم او را نهایت نبود  
پیوسته در زیر قبا جوشن می پوشید میان او و امرای جونی قربان  
محاربات واقع شد و چون امیر تیمور گورکان در سنه ۷۸۲ به  
خراسان آمد خواجه علی مؤید بخدمش پیوست و ملازم شد امیر  
تیمور بدو شفقت فرمود و خواجه علی مؤید در سفرها ملازم امیر  
تیمور می بود تا در ۷۸۸ وفات یافت آفتاب دولت سربداران  
غارب شد در تاریخ وفات خواجه علی مؤید گفته اند

بر دال محمد چو نهی يك نقطه تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست



## باب چهارم

### در ذکر تیموریان

وایشان بیست و یکتن بوده‌اند و مدت سلطنتشان صدوشش سال  
اول ایشان پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکانست و او  
پادشاه عظیم الشأن و خسرو صاحب اقبال بوده و اکابر مورخان  
او را در کشور گشائی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری  
نظیر اسکندر ذوالقرنین و چنگیز خان گفته‌اند در بیان حالات  
و وقایع او مجلدات پرداخته‌اند و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات  
و مآثر او کتابها بسیار ساخته از جمله کتاب ظفرنامه که بتاریخ  
تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المورخین مولانا شرف  
الدین علی یزدی است.

امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلکیر  
بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن غوجچی بن نوغان جیچن  
بن امیر قاجوئی نویان بن تومنای خان است و نسب او و نسب  
چنگیز خان در تومنه خان که پدر چهارم چنگیز خاست و پدر  
نهم اوست بهم میرسد و آباء و اجداد امیر تیمور که از خانان  
چنگیزی اند همیشه صاحب حشمت و حکومت بوده‌اند و امیر قراچار  
نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت جغتای خان بن  
چنگیز خان منصب امیرالامرائی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو  
مفوض بود و وفات او در سنه ۷۵۲ و وقوع یافته و هشتاد و نه  
سال عمر داشته امیر تیمور در شب بیست و پنجم شعبان سنه ۷۳۶  
در ظاهر خطه کش از بلاد ماوراءالنهر بوجود آمد و در آن

وقت قرای سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراء-  
النهر بود بسبب ظلمی که داشت امیر قزغن که یکی از امرای  
عادل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرد و در سنه ۷۴۷ او  
را از میان برداشت و دولت خانان چنگیزی ضعیف شد و مغلوب  
امرا گشتند بجزل ایشان معزول و بنصب ایشان منصوب شدند و  
امیر قزغن دانشمند چه اغلان را بخانی نصب فرمود و بعد از  
دو سال او را شوقاه کرده بیان قلی اغلان را از نسل جغتای  
خان بخانی نصب کرد و مملکت ماوراءالنهر به یمن معدلت امیر  
قزغن معمور و آبادان گشت چو ن دوازده سال و کسری  
حکومت کرد در سنه ۷۵۹ در شکار گاه بقصد یکی از  
نزدیکان خود بقتل آمد بعد از او پسرش میر عیدالله  
یک سال حاکم بود بیان قلی خانرا بجهت غرض فاسدی  
که باحرم او داشت بقتل آورد تیمور شاه اغلان را بیادشاهی  
تعیین کرد امرای ماوراءالنهر با او نساختند و در شهر سنه  
۷۶۰ او را از میان برداشتند بعد از آن در مملکت ماوراءالنهر  
هرج و مرج پیدا شد و هر امیری بر خود حکمی میکرد و  
یکدیگر را بحساب نمیگرفتند و باهم پیوسته در محاربه و مجادله  
بودند و مردم عرصه تلف میشدند تغلقتمور خان از نسل جغتای  
خان که باستقلال پادشاه جته بود لشکری برآراست و در ربیع  
الثانی سنه احدی و ستین و سبعمائه با عظمت و شوکت تمام روی  
بماوراءالنهر نهاد و اکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند امیر تیمور  
درین سال زنی بدست آورده بود و قات یافت و دختر امیر  
مسار بن امیر قزغن را هم درین سال بنکاح خود در آورد  
و گورکان از آن نام او شد و سن او به ۲۵ سال رسیده بود  
درینولا بخدمت تغلقتمور خان رفت و چون آثار رشد و دولت  
از جبین او ظاهر بود در ایوان تغلقتمور خان اعزاز و اکرام یافت و ایالت



و ولایت کش و توابع که تعلق با قوام او میداشت بدو تفویض فرمود و ابتدای نشو و نما ی امیر تیمور ازین تاریخست بعد ازین چون لشکر تغلق تیمور خان بچته مراجعت کردند امیر حسین بن امیر مسلار که برادر زن امیر تیمور بود و نبیره امیر قزغن بحکومت ماوراء النهر رسید امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد و بزرگ شد امیر تیمور و امیر حسین در دولت و نکبت مدتها با هم بودند تا آنکه ميان او و امیر حسین مخالفت شد امرای ماوراء النهر جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه ۷۷۱ امیر تیمور حاکم جمیع ماوراء النهر و پادشاه نشان شد و سیورغمتش خان را از نسل جغتای خان بخانی نصب فرموده بعد ازین پیوسته دولت و اقبال او در ترقی و تزايد بود بهر دیار که توجه نمود مسخر کرد و در هر مصاف که بادشمنان داشت غالب آمد و هر که با او مخالفت نمود بر افتاد و در هیچ معرکه شکست نخورد تا در مدت سی و شش سال که زمان سلطنت او بود تمام مملکت ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان و دیار بکروخوزستان مسخر فرمود و بسیاری از قلاع و حصار بگشود و پادشاهان این ممالک را بر انداخت و حکومت و سلطنت این کشورها به پسران نامدار عالیمقدار و پسر زاده ها و امرای ذوی الاقتدار تفویض نمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعده ۷۸۹ در اصفهان بسبب خلافتی که کردند و بعضی لشکریان بقتل آوردند قتل عام فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان بشماره درآمدند و چون تاقتمش خان پادشاه دشت قبچاق که از تربیت یافتگان او بود و به تقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود کمران نعمت نموده با او مخالفت ورزید امیر تیمور دو نوبت لشکر بدشت

قبچاق که طول آن هزار فرسنگ و عرض آن ششصد فرسنگ است برد و در هر دو نوبت باتقتمش خان جنگ کرد و مظفر شد و چند نوبت بگرجستان و ولایات آنجا رفت و با کفار آنجا غزا کرد و جزیه بدیشان تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست لشکر افتاد و چون در شهر سنه ۷۹۵ سیورغمتش خان وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را بجای او بخانی نصب کرد و در تقویت او کوشید و در نوبت آخر در سنه ۸۰۲ که بایران آمد قشلاق در قراباغ گرفت و در سنه ۸۰۳ سفر شام کرد و در حدود حلب امرای شام با او مقابله کردند و مغلوب و مقهور شدند و شهر حلب مفتوح گشت امیر تیمور از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شامرا که مقید داشت جمله را بقتل رسانید و با پادشاه مصر سلطان فرخ مصاف کرد و برو غالب شد فرخ بجانب مصر گریخت امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایات شام بغارت گرفت و آنقدر غنیمت بدست لشکریان افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفت که از مردم آنجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ گرفت و در سال دیگر سفر روم کرد و در روز جمعه ۱۹ ذی حجه ۸۰۴ در حدود انگوریه با سلطان روم ایلدرم بایزید جنگ کرد برو غالب آمد و ایلدرم بایزید گرفتار شد و لشکر جغتای بر تمام لشکر روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف نمود و در آن اوقات ایلدرم بایزید در ۱۳ شعبان سنه ۸۰۵ در اردوی امیر تیمور وفات کرد بعد از آن در اواسط شهر سنه مذکوره با آذربایجان معاودت نمود و در عراق توقف نمود سلطانان اطراف از گیلان و رشت و هر محل بخدتمش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و اطاعت کردند پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرده بخدتمش



فرستاد و در حرمین شریفین زاده‌ها الله تعظیماً و تکریماً خطبه بنام او خواندند بعد ازین در تاسع ذی قعدة سنه ۸۰۶ قیروزکوه رفت و در یکروز فتح آن قلعه کرده از قیروزکوه به حلب اسکندر شیخی که در آن ولایت یابی شده بود بالشکرها بولایت ویشه رستمدر در آمدند و در حدود قلعه مرسین از توابع تنکابن که سرحد مازندرانست و استرآباد نزول فرمود اسکندر شیخی را برانداخت و از آنجا بولایت لاهیجان و قیروزکوه معاودت فرموده بجانب خراسان مراجعت فرمودند در غره محرم سنه ۸۰۷ از نیشابور متوجه ماوراءالنهر شد و در مرغزار کارکل از حدود سمرقند طوی بغوغای کرد که مثل آن هیچکس نشان نداد و فرمود که نیرهارا با یکدیگر تزویج کردند و از آنجا بعزم تسخیر ممالك خطای بانزار فاریاب رفت و در زمستان آنجا بود و در آن زمستان در شب ۷ شعبان وفات یافت . یکی از فضلا در تاریخ او گفته شهنشاهی که مآزایش بهشت جاودان آمد

وداع شهریار کرد تاریخش همان آمد

نخش او را از انزار بسمرقند آوردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین جهانگیر در اوایل سلطنت پدر سنه ۷۰۶ در سمرقند وفات یافت و ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را ولیعهد ساخته بود بعد از فتح روم در ۱۷ شعبان سنه ۸۰۵ در سوری حصار روم وفات یافت دوم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایتعهد بدو مفوض شد و امیر تیمور در مرض موت امرائی را که در آنوقت در خدمتش بودند باطاعت در سلطنت او وصیت کرد و او حاکم غزنه و حدود هند بود و در ۱۴ رمضان سنه ۸۰۹ بردست پیر علی ناز که یکی از امرای او بود کشته شد . دوم معزالدین شیخ عمر که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر در ربیع الاول سنه ۷۷۶ دریای قلعه

خرماتوبیری بدو رسید و بدان درگذشت بعد از آن امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد . سوم جلالالدین امیرانشاه تخت هولاکو که عبارت از عراقین و دیار بکراست تا سرحد روم و شام بدو داده بود بعد از پدرش در سنه ۸۰۵ در مجاریه باقرا یوسف در آذربایجان کشته شد چنانکه بعد ازین ایراد خواهد یافت . چهارم معینالدین سلطان شاهرخ شرح حال او گفته شود میرزا سلطان شاهرخ بن امیر تیمور پادشاه شرع پرور و معدلت گستر بود و مروت و فتوت بسیار داشت بر اداء فرایض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت می نمود و در تقویت دین و ترویج شرع سید المرسلین و تعظیم سادات و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ می فرمود امیر تیمور در سنه ۷۹۹ حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در اکثر یورشها با پدر مرافقت کرده بود و چون خبر وفات پدرش در رمضان سنه ۸۰۷ در خراسان بدو رسید در سلطنت مستقل شد و او را با برادر و برادر زاده ها که در اطراف ایران و توران رایت سلطنت برافراشته در مقام مخالفت بودند مکرراً محاربات دست داد و ایشان در اندک وقتی بعضی نیست شدند و بعضی باطاعت و انقیاد درآمدند و او بر تمامت ممالك ایران و توران که بتصرف گماشتگان پدرش در آمده بود استیلا یافت و سه نوبت بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکمان که پسران او بعد از فوت امیر تیمور در آذربایجان مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید و در نوبت اول و ثانی بهد از فوت قرا یوسف که در آن اثنا واقع شده بود با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرا یوسف جنگ کرده غالب آمد و در نوبت سوم میرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید و امیر اسکندر چون از توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بمیرزا جهانشاه تفویض کرد و از آنجا بیرون

۸۰۹  
نخش او را  
۸۱۰  
بسمرقند  
۸۱۱  
در آذربایجان  
۸۱۲  
کشته شد  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰



آمد میرزا شاهرخ بعد از امیر تیمور فارس را به برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور بر مقرر داشته بود و اصفهان بمیرزا رستم بن عمر شیخ مسلم فرمود و همدان بر میرزا اسکندر بن عمر شیخ و ایشان نیز چون خبر فوت امیر تیمور شنیدند خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ کردند بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بردست بعضی از ملازمان خود بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا بایکدیگر در افتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت باسم خود کرد و بامیرزا شاهرخ مخالفت نمود و بعد از انهزام از آنحضرت برادرش میرزا رستم او را میل کشید و چون همچنان فتنه میکرد بموجب فرموده میرزا رستم بقتل آمد میرزا شاهرخ فارس به پسر خود ابوالفتح بهرام سلطان در سنه ۸۱۸ شفت فرمود بالجمله سلاطین عالم با او در مقام تنزل و فرمان برداری بودند و او مدت چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال تمام پادشاه بود و حکومت عالم داشت و مدرسه و مساجد و بقاع الخیر و خوانق بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین را که در هرات ملک فخرالدین کورت آنرا متصل بدیوار شهر ساخته و امیر تیمور بتخریب آن فرمان داد در سنه ۸۱۸ بتجدید عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا هفصد هزار مرد بموجب نسخه در آنجا کار کرده بودند تا به اتمام رسید العهده علیه در ماوراء النهر بلده شاهرخه را که بدو منسوبست معمور گردانید و در صباح یکشنبه نوروز ۲۵ ذی حجه سنه ۸۵۰ در فتابویه ری وفات یافت ولادت او روز پنجشنبه ۴ ربیع الاخر سنه ۷۷۹ بود در تاریخ او گفته اند .

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور در هفصد و هفتاد و نه آمد بظهور در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

میرزا شاهرخ پنج پسر داشت. اول میرزا الغ یک سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بدو داده بود بعد از این احوال او مذکور خواهد شد دوم میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان مدت بیست سال حاکم فارس بود در زمان پدر در ۴ شوال سنه ۸۳۷ وفات یافت ولادتش در شوال سنه ۷۹۶ و او را در شیراز آثار بسیار است و مدرسه و دارالصفای از منشآت اوست و خطوط او بر جدران مدارس فارس و مساجد شیراز هنوز باقیست و مولانا شرفالدین علی یزدی در تاریخ سنه ۸۲۸ ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است بفرموده او ترتیب داده و بنام او نوشته . سوم میرزا بایسنقر است او نیز در ایام حیات پدر در صبح سه شنبه ۷ جمادی الاول سنه ۸۳۷ در شهر هرات درگذشت و در تاریخ وفات او گفته اند :

سلطان سعید بایسنقر محرم گفتا که پیر باهل عالم خیرم من رفتم و تاریخ وفاتم اینست بادا بجهان دراز عمر پدرم و او سی و نه سال عمر داشت ولادتش در شب جمعه ۲۱ ذی حجه سنه ۷۹۹ بوده از میرزا بایسنقر سه پسر ماند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش ایالت مملکت غزنه و حدود هند بدو مفوض بود او نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنه ۸۳۵ وفات یافت ولادتش در روز شنبه ۸ رمضان سنه ۸۵۱ بوده پنجم میرزا محمد جوکی ۴۳ سال عمر داشت او نیز در زمان پدر در سنه ۸۴۸ درگذشت .

میرزا سلطان خلیل بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور با جد خود در یورش خطا همراه بود چون امیر تیمور وفات



یافت بعضی امرا او را باسلطنت برداشتند و او در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه ۸۰۷ در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراء النهر و ترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار برو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی بماند امیر خدا داد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او یاغی شد و او را گرفته مجبوس ساخت و شمع جهان پادشاه مغولستان را باسلطنت ماوراء النهر طلب کرد و چون شمع جهان بحدود ماوراء النهر آمد امیر خداداد حسینی بخدمتش رسید در وقت ملاقات شمع جهان سر او را برداشت و نزد میرزا شاهرخ بخراسان فرستاد و بسزای کفران نعمت گرفتار شد و میرزا سلطان خلیل از حبس خلاصی یافته به بعضی از حصون متحصن شد درین اثنا میرزا شاهرخ باوراء النهر آمد و میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید و احترام یافت میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان فرستاد و ماوراء النهر را به پسر خود میرزا الغ بیک داد و اینصورت در سنه ۸۱۲ بود چون میرزا خلیل سلطان بعراق رفت بعد از مدتی در شب چهارشنبه ۱۶ رجب ۸۱۴ در ری وفات یافت ولادتش در شب پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول سنه ۷۸۸ بوده در شهر هرات.

میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل عالم عالمقدار بود در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ۸۲۳ باتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علی قوشچی که شارح تجرید است و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین که ایشانرا از کاشان بسمرقند آورده بودند در شان سمرقند مایل بمشرق رصد بست و زیج جدید خانی که درین ایام مدار استخراج تقویم بر آنست از مصنفات اوست میرزا شاهرخ در سنه ۸۱۲

سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بدو ارزانی داشت و تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار بود چون در محرم سنه ۸۵۱ خبر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد در آنجا شنید که برادر زاده اش علاء الدوله بن بایسنقر در هرات بتخت سلطنت نشسته و پسرش میرزا عبداللطیف را گرفته و مجبوس ساخته بنا براین با میرزا علاء الدوله از راه صلح درآمد و ایلچی بهرات فرستاد میرزا عبداللطیف را طلبید و میرزا علاء الدوله عبداللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان ایشان صلح شد و میرزا الغ بیک بسمرقند مراجعت کرد بعد از یکسال در شهریور ۸۵۲ میرزا الغ بیک بایسران میرزا عبداللطیف و میرزا عبد العزیز بخراسان آمده و در چهارده فرسخی هرات در حدود مرغاب با میرزا علاء الدوله جنگ کرده او را بشکست میرزا علاء الدوله گریخته باسترآباد نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیک بهرات آمده برجای پدر بر تخت نشست و چون بشنید که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله باهم متفق شده اند و قصد او دارند از شهر هرات تا پل ابریشم بیامد و پسرش میرزا عبداللطیف تا بسطام تاخت کرد درین حالت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر برین بودند که از استرآباد بعراق نزد برادرشان میرزا سلطان محمد آیند که میرزا الغ بیک بی سبی از پل ابریشم معاودت کرد و بهرات رفت چون در غیبت او در هرات قوت شده بود مردم بیرون حصار شهر بدان متهم گشته بودند که یار علی ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را در فتنه انگیزی مدد کرده اند محلات بیرون شهر را برامرا قسمت کرد تا غارت کردند و این نوع ستمی در ماه رمضان در قلب زمستان که مردم از شدت سرما و صولت برودت هوا سر از خانه بیرون نمیتوانستند کرد واقع شد بعد از این میرزا



الغ بیک از هرات بجانب ماوراء النهر رفت و در غیبت او میرزا بابر از استرآباد بهرات آمد و بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف بیلخ آمد و با پدر یافی شد و در حدود سمرقند با او جنگ کرد و غالب آمد و پدر را بگرفت و بدست عباس نامی داد تا او را بکشت و قبل از قتل پدر برادرش میرزا عبدالعزیز را بکشت و در تاریخ او عزیزی گفته است :

شاه مغفور الغ بیک علیه الرحمه  
آنکه خود را بسوی کعبه مقصود رساند

راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید  
خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند

اگر ایدل ز تو تاریخ وفاتش پرسند  
گوی ای بیخبران دور الغ بیک نماند

و این بت را نیز در تاریخ وفاتش گفته اند :

چو عباس کشتش به تیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت  
ولادت او در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ۷۹۶ در قلعه  
سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند ۴۱ سال .

میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن میرزا شاهرخ در زمانی که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد او را قائم مقام خود ساخته در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت قرار گرفت و برخزاین جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافته لشکر بسیار بروجع شد در آنوقت میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود گوهر شاد بیگم حرم محترم میرزا شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود در میان سمنان و خوار در سلخ ذی حجه ۸۵۰ گرفته و نعش میرزا شاهرخ را با اهل اردو بسمرقند میبرد چون بحد نیشابور

رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم صفر سنه ۸۵۱ او را در آنجا گرفتند و نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهر شاد بیگم را خلاصی دادند و میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش میرزا الغ بیک فرستاد و صلح کرد و حدود بلخ و شبرغان را بمیرزا الغ بیک مسلم داشت و میرزا الغ بیک به موجب این مصالحه بماوراء النهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت در اثنای این وقایع برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابر از استرآباد برو خروج کرد و در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند بعد از تسویه صفوف امرای در میانه مصلح شدند و میرزا علاء الدوله طرف غربی خراسان را از خجوشان تا دامغان و استرآباد بر میرزا بابر مسلم داشت و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد از این در سنه ۸۵۲ عمش میرزا الغ بیک با لشکرهای ماوراء النهر بخراسان آمد و با او در چهارده فرسخی هرات جنگ کرد و او را بشکست و میرزا علاء الدوله ازو گریخته نزد برادرش میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود ازین طرف بدان طرف میرفت و با برادران میرزا محمد و میرزا بابر مخالفت مینمود با وجود آنکه بفرموده میرزا بابر میل در چشمش کشیده بودند چون نور باطل نشده بود بهر چند وقت فتنه ای می انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا جهانشاه مینمود بعد از فوت برادران چون میرزا سلمان ابوسمید در خراسان بسلطنت رسید میرزا علاء الدوله برستمندار افتاد و بر کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون در سنه ۸۶۵ وفات یافت و نعش او را بهرات بردند در شب جمعه ۲۱ صفر در مدرسه گوهر شاد بیگم دفن کردند ولادت او در شب پنجشنبه غره جمادی الاول ۸۲۰ بود .

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ



در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهر سنه ۸۴۶ بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی باجد بزرگوار عصیان نمود و برعراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارك کار او از خراسان بیرون آمده متوجه فارس شد تا کندمان برفت و میرزا محمد از فارس بکردستان گریخت و میرزا شاهرخ باز گشته در ری قشلاق گرفت و امرا را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد در این اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت و میرزا سلطان محمد بری آمد درعراق و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد از آن میل خراسان کرد سه نوبت با میرزا بابر محاربات نمود در اول ظفر او را بود و در آخر بدست میرزا بابر در موضع چناران از حدود اسفرائین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه ۸۵۵ بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس شش سال بود ولادت او در سنه ۸۲۱ بود

میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ چون جدش در ری وفات یافت اردو بازار را غارت کرد و به استرآباد رفت و در سنه ۸۵۲ که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته بماوراءالنهر مراجعت کرد میرزا بابر درهرات در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او منازعت نمود و در حدود جام با میرزا بابر جنگ کرد و مظفر شد و خراسانرا بگرفت و میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت نفر بقلعه عماد گریخت بعد از چند وقت از قلعه عماد بایبورد آمد و از آنجا باسترآباد رفت و مردم میرزا سلطان محمد را از آنجا بیرون کرد لشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند و سپاه بسیار برو جمع شد از استرآباد بیرون آمد میرزا محمد لشکر بجنگ او فرستاد در مشهد راز در قری النک با او جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد بعد از انکشاف حرب میرزا سلطان محمد با سیصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر ازو

بگریخت و مردم میرزا محمد متفرق شده بودند ازین رهگذر متحیر شد در این اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در همراه پادشاهی نشست میرزا محمد ناچار خراسانرا گذاشته بعراق آمد میرزا بابر بر سریر پادشاهی آمده بر تخت نشست بعد از مدتی میرزا محمد بیکبار در حدود اسفرائین چنانکه سابقاً مذکور شد با میرزا بابر جنگ کرد و کشته شد بعد ازو میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق آمد و از آنجا بشیراز رفت در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت حکومت بر افراشته میرزا بابر بتعجیل از شیراز بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت و بعد ازین در غیبت میرزا بابر عراق و فارس و کرمان در سنه ۸۵۹ از تصرف میرزا بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرايوسف ترکمان که در آن وقت پادشاه آذربایجان بود درآمد و میرزا بابر بواسطه مخالفت سلطان ابوسعید که درماوراءالنهر پادشاه بود و طمع در خراسان داشت از تدارك کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال در خراسان باستقلال پادشاهی کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت و در ۲۶ ربیع الثانی در سنه ۸۶۷ در مشهد مقدس بعالم آخرت انتقال کرد در تاریخ او مولانا شرف الدین عبدالقهار گفته :

آفتاب ملك بابر خان نماند \* کی چنانخورشید پنهان در خوراست  
در ربیع الثانی و فصل ربیع \* شاغر لاله زخون دل پرست  
چرخ را گفتم جگرها چاك شد \* دیدمرا از اشك دامن پر دراست  
این چه حالست و چه تاریخست گفت \* موت سلطان مؤید بابر است  
ولادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه ۸۲۵ بوده در شهر هرات مدت عمرش سی و پنج سال و نه ماه و نه روز.

میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ



در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الغ بیک را بکشت  
پادشاه شد بلطف طبع و دقت ذهن موصوف بود و خدمت اهل الله  
کردی و در مجلس ایشان بادیب نشستی و با وجود این همه حالات  
بغایت تند خوی بود و سیاست بافراط داشت در ضبط ملک و قمع  
اعدا چنان سعی نمود که هر سال لشکر از بیک تا پنج فرسخی  
شهر می آمدند و غارت می کردند در زمان او بصد فرسنگی  
ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا  
عبد اللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک سال پس نبرد  
و پیوسته این بیت از اشعار نظامی را می خواند :

پدر کش پادشاهی را شاید و گر شاید بجز شش مه نیاید  
نوکران خودش و میرزا عبدالعزیز در قصد او متفق شدند و منتظر  
فرصت میبودند تا در وقتیکه از باغ خیابان بشهر می آمد بابا حسین نامی از  
آنجماعت در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه ۸۵۴ تیری  
بدو انداخت و آن تیر رد شده بر مقتل میرزا عبداللطیف آمد  
دست بر یال اسب زده فریاد کرد که اوق دگدی یعنی تیر  
رسید معدودی چند که با او بودند متفرق شدند آن جماعت  
که قصد او کرده بودند بدو رسیدند و فی الحال سر او را از بدن  
جدا کردند و بشهر آورده از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک  
آویختند و در تاریخ آن واقعه گفته اند :

بابا حسین گشت شب جمعه اش به تیر

تاریخ فوت اوست که بابا حسین گشت

میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا محمد بن میرزا  
شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراء النهر پادشاهی  
رسید سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه بن امیر  
تیمور برو بیرون آمد و با او جنگ کرد و منهزم گشت چون  
از سلطنت میرزا عبدالله یکسال بگذشت دیگر باره سلطان ابوسعید خان

باتفاق ابوالخیر خان که از جمله پادشاهان الوس جوجی خان بود  
و بوقورجاء وحشت و عظمت ممتاز بود بحرب او آمد و در جمادی -  
الاول سنه ۸۵۵ با میرزا عبدالله در چهار فرسخی سمرقند جنگ  
کرد و میرزا عبدالله کشته شد و سلطان ابوسعید سلطنت رسید  
ولادت او ۲۷ رجب سنه ۸۳۶ بود در شهر هرات .

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا  
شاهرخ بعد از آنکه پدرش در مشهد وفات یافت او بجای پدر  
بسلطنت نشست و در آن وقت سن او نه سال و چهار ماه بود  
پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هرات با او  
یاغی شد و در حدود رباط شاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ  
کرد و ظفر یافت و میرزا شاه محمود باستراباد گریخت و دیگر در  
سلطنت تمکن نیافت و در سنه ۸۶۳ بعالم بقا انتقال نمود ولادت  
او در شب شانزدهم محرم سنه ۸۵۲ بود در ولایت مازندران

میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بعد از آنکه بر میرزا  
شاه محمود غالب شد از عقب او متوجه استرآباد گشت اتفاقاً  
میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بالشکر فراوان بطمع ملک  
خراسان بحدود استرآباد آمده بود میرزا ابراهیم ازین حال  
بیخبر ناگاه در راه بالشکر میرزا جهانشاه رسید و لشکر میرزا  
جهان شاه بغایت مستقل بود جنگ در پیوست در یک لحظه لشکر  
ترکمان سیاه میرزا ابراهیم را زیر و زبر کردند قریب پانصد  
کس از امیر زادهای جغتای درین جنگ کشته شدند و این واقعه  
در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه ۸۶۲ در یک فرسخی  
استرآباد روی نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که به  
استرآباد گریخته بودند از خدمت و صولت این واقعه هریک بطرفی  
افتادند و دیگر سلسله دوات ایشان منتظم نشد میرزا ابراهیم  
بعد ازین حرکت المذبحی می کرد تا در سادس شوال سنه ۸۶۳



وفات یافت و نعش او را بهرات بردند و در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند.

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر-  
انشاه بعد از میرزا عبدالله در ماوراء النهر بر تخت سلطنت نشست  
پادشاه عاقل و عادل صاحب رای بود و با مشایخ و گوشه نشینان  
ارادت تمام داشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ یك  
کسب کرده بود میان او و میرزا بابر منازعات دست داده میرزا  
بابر لشکر بدر سمرقند آورد و سلطان ابوسعید را در حصار  
گرفت و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان  
ابوسعید در ماوراء النهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد  
از میرزا بابر در خراسان هرج و مرج پیدا شد و میرزا  
ابراهیم و میرزا شاه محمود باهم در افتاده بودند میرزا سلطان  
ابو سعید در ماوراء النهر بعزم تسخیر خراسان ایلغار کرده  
از آب آمویه عبور نمود بیست و هشتم شعبان سنه ۸۶۱ بهرات  
آمد و گوهرشاد بیگم را بقتل آورد و بسبب اخبار موخش که  
از ماوراء النهر بدو رسیده بود خراسان را انداخته در نیم شوال  
سنه مذکوره از هرات بیرون رفته به بلخ مراجعت نمود بعد  
ازین چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان بحدود استرآباد  
آمد و بر میرزا ابراهیم غالب آمده سپاه جغتای را شکست داد  
میرزا جهانشاه بعظمت تمام در منتصف شعبان سنه ۸۶۲ در  
هرات نزول نمود و قریب ششماه در آن حدود باستقلال توقف  
کرد سپاه انبوه از هر طرف بمیرزا سلطان ابوسعید رسید سلطان  
ابوسعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ جنگ میرزا  
جهانشاه کرد و بمرغاب آمد مردم در میانه سخن صلح گفتند بدین  
نوع که میرزا جهانشاه خراسان را بر میرزا سلطان ابوسعید  
مسلم دارد و خود بعراق مراجعت نماید و طرفین بصلح راضی

شدند میرزا جهانشاه در اول صفر سنه ۸۶۳ از مزرعه یحیاباد  
کوچ کرده و از حدود هرات گذشته بعراق معاودت کرد و  
لشکرش بهرجا که رسیدند اثر آبادانی نگذاشتند و میرزا سلطان  
ابوسعید در منتصف ماه مذکوره در هرات نزول فرمود بعد ازین  
در اواسط جمادی الاول سنه مذکوره میرزا سنجر بن میرزا  
احمد بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور باتفاق  
میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم گریخته بیرون رفتند و  
یکی از ظرفا در آنوقت گفته :

علا دوله میرزا گریزد ز جنگ اگر در سپاهش فریدون بود  
پسر گر گریزد مکن عیب او از آن پرهیز بی هنر چون بود  
در سه اربع و ستین و ثمانمائے باسترآباد رفت و میرزا سلطان  
حسین بایقرا که در آنجا استقلال یافته بود از و گریخت و خراسان برو  
قرار گرفت و بدخشان و حصارشادمان و غزنه و کابل و سیستان نیز بتصرف  
آورد و چون در سنه ۸۷۲ که میرزا جهان شاه در دیار بکر  
بدفع حسن یك بن علی یك بن قراشخان حاکم آندیار رفت و  
آنجا در ۱۲ ربیع الثانی سنه مذکوره بقتل آمد و لشکر او پریشان  
شدند از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان ابوسعید  
فرستادند و آن سال در مرو قشلاق گرفته بود و چون این خبر  
بدو رسید امرا و داروغگان را از پیش فرستاد و پسر خود  
سلطان احمد را در ماوراء النهر گذاشته بالشکرها در اواخر حوت  
موافق اواخر شعبان سنه مذکوره ابوقتی که قمر در برج عقرب  
بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان شد قبل  
از وصول او امرائی که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده  
بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور نموده چون بمیانه رسید  
حسن علی یك پسر میرزا جهان شاه بخدمت او پیوست و از  
جانب حسن یك مکرراً ایلچیان باردوی اومی آمدند و التماس



صلح میکردند ابوسعید از غایت غرور قبول نمیکرد سلطان ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رفت و حسن یک چون از صلح ناامید شد با سلطان ابوسعید مخالفت نمود و راه هرجانب را مسدود ساخت تا در اردوی سلطان ابوسعید قحطی پدید آمد چنانچه دوازده روز اسبان پادشاه جو نخوردند و اردوی او پریشان شد بعد از آن حسن یک با امرای سلطان ابوسعید در حدود اردو جنگ کرد و مظفر شد سلطان ابوسعید خواست که معاودت نماید حسن یک با پسران در رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود بگرفتند و بعد از سه روز او را بدست یادگار محمد که نیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص رساند و او در عوض خون گوهرشاد بیگم او را بکشت و اینصورت در سنه ۸۷۳ روی نمود در تاریخ این واقعه گفته اند :

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست

ز کس، مدان که ز سیر ستاره وهست

بشروان چو بنه برد و ماند بر لب آب

بمنزلی که نه آنجا مقام و نی راهست

گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز

قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست

لطیفه ایست عجیب که لشکر او را

اوزون حسن زد و تاریخ بشروان شاهست

مولانا علامه جلال الدین محمد دوانی در تاریخ او گفته :

سلطان ابوسعید که در فر خسروی چشم سپهر پر جراتی چو او ندید  
الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود بانوی دهر را که بسی خبر از و رسید  
تاریخ اگر کسی طلبد در زمان بگوی تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید  
مدت سلطنت او هیجده سال بود .

میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب

بیست و هفت سال در ماوراء النهر پادشاه بود و در غره ذیقعد سنه ۸۹۹ وفات یافت برادرش میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد بعد از دو ماه در محرم سنه تسعمائه در گذشت بعد از میرزا سلطان محمود پسرانش میرزا بایسنقر و میرزا سلطان علی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مخاصمت می نمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی منهزم شده بنزد امیر خسرو شاه که از برگزیدگان پدرش بود رفت و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمائه آن شاهزاده را بقتل رسانید در آن اثنا شیک خان از یک قصد تسخیر ماوراء النهر کرد بخارا را بگرفت بعد از آن سمرقند را محاصره نمود والدۀ میرزا سلطان علی را بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی بتحریر و ترغیب مادرش بخدمت شیک خان رسید شیک خان او را با مادرش بکشت و سمرقند را بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبدالله را که نصب سلاطین بمشورت ایشان می بود بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شیک خان میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و یاقی شدند دیگر باره شیک خان سمرقند را حصار داد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند را مسخر کرد و بعضی از اکابر بقتل رسیدند و ماوراء النهر شیک خان را صافی شد و امیر خسرو شاه نیز بر دست لشکر از یک بقتل آمد .

میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در شهر سنه ۹۰۷ در خراسان پادشاه شد و بعد از آنکه شیک خان در سنه ۹۱۶ در خراسان بالشکر اغلی حضرت پادشاه جهان شاه اسمعیل بهادر خان جنگ کرد و بقتل آمد بعد امرا و لشکر قزلباش بیادشاهی ماوراء النهر رسید عید خان از یک بماوراء النهر آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون رفت و بعد ازین



از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ۹۴۸ است کسی دیگر در ماوراءالنهر سلطنت نکرد و حالا پادشاهی ماوراءالنهر در دست خانان ازبک است که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد ازین بسلطنت غزنه و حدود هند قناعت کرد قریب سی و چهار سال در پادشاهی بماند و در سنه ۹۳۷ وفات یافت و وفات پدرش عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید در شعبان سنه ۸۹۹ بود.

همایون میرزا و کامران میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بعد از پدر برجای او پادشاه شدند و معظم ممالك هند بتصرف همایون میرزا درآمد و پادشاه عظیمالشان شد و حالا مدت یازده سال است که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از ممالك هند در دست اوست درین دو سال از شیر خان اوغانی شکست یافته اکثر ممالك هند از دست ایشان بیرون رفته.

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایستقر بن میرزا شاهرخ بعد از میرزا سلطان ابوسعید بتقویت امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بسلطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای و لشکر که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان شده بودند بدو پیوستند و حسن بیک بسیاری از لشکر آق قویونلو همراه کرد و او را بخراسان فرستاده و او در استرآباد نزول کرد قبل از وصول او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود و چون خبر نزول یادگار محمد در هرات بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ یادگار محمد بحدود استرآباد آمد در نواحی بند شغان میان ایشان جنگ شد و در هشتم ربیع الثانی سنه ۸۴۷ یادگار محمد منهزم گشت حسن بیک دگر باره او را بمددکاری

لشکر بخراسان فرستاد درین نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا از او روگردان شده یادگار محمد ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هرات را گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت و یادگار محمد بعظمت هر چه تمام تر در محرم سنه ۸۷۵ در هرات نزول نمود و بعیش و عشرت مشغول گشت و از کید دشمنان قوی غافل ماند میرزا سلطان حسین از موضع بابا الهی از حدود مرغاب با هزار مرد ایلغار نموده بر سر او شیخون آورد و در نصف شب چهار شنبه ۲۷ صفر سنه مذکوره او را در بلغ زاغان بگرفت و بکشت و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت مولانا عبدالوهاب در این تاریخ گفته :

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر

سلطان حسین میرزا بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور پادشاه صاحب دولت و اقبالست از سلطنت و عمر دراز بهره مند بود و دراعات علما و فضلا جد تمام مینمود و جهت ایشان در شهر هرات مدرسه ای ساخته که نظیر آن در ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار ملا و طالب شلم در شهر هرات جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه و امرا میگذشت و خراسان بنوعی آبادان شده بود که هرگز مثل آن نبوده و در شهر هرات باغ جنان آرا که آنرا باغ مراد نیز گویند از محدثات اوست و در آنجا خانهای پرکار و قصرهای رنگارنگ ساخته و شرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارت اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم در آورده اند و چون او عمارت دوست بود امرای او همه عمارتها ساختند و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطاع پادشاه بود و نسبت با میرزا سلطان حسین بسمت قدمت



و خدمت موصوف بود و جمیع امرا و اکابر و افاضل و اعیان خراسان قریب سی سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند آنقدر مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات و بقاع خیر در صحاری و براری خراسان ساختند که زبان قلم از شرح بیان او عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از نظم و نثر بنام او کرده اند ولادت امیر علشیر در سنه ۸۴۴ بود وفاتش در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه ۹۰۶ و در تاریخ فوت او گفته اند :

آن میر بلند قدر عالی رتبت چون کرد ازین جهان بخت رحلت از سال وفات و جای او پرسیدم دادند جواب من که جنت جنت و چون بیان بزرگی و حشمت او دلالت بر علو شان و سمو مکان میرزا سلطان حسین داشت بنا بر این احوال او را در خلال احوال میرزا سلطان حسین ذکر کردیم ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنه ۸۴۲ بوده در شهر هرات و چون هشت ساله شد پدرش میرزا منصور در سنه ۸۴۹ وفات یافت و نسب او از جانب مادر نیز بامیر تیمور می‌رسد چنانچه مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است و سلطان حسین که جد مادری اوست دختر زاده امیر تیمور است و میرزا سلطان حسین با اسم جد مادری موسوم گشته وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم سنه ۸۷۴ بوده سلطان حسین میرزا در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراء النهر خدمت میرزا سلطان ابو سعید مینموده و بعضی دیگر در ملازمت میرزا بابر در خراسان بسر برده و ده تومان کیکی جهت علوفه او تعیین کرده بودند تا در سنه احدی و ستین و ثمانمائمه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان بهم برآمد و میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء النبوه با هم در افتادند

و از جانب ماوراء النهر سلطان ابو سعید میرزا در این سال قصد خراسان کرده بیلخ آمد و از آنجا بهرات رفت و باز معاودت بیلخ کرد و از جانب عراق میرزا جهانشاه در اواخر سنه مذکوره طمع در خراسان کرده بحدود استرآباد آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود ازو منبزم شده و متفرق گشتند و از هر طرف فتنه برخاست و او در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسین بیگ سعداو که میرزا جهانشاه او را حکومت استرآباد داده بود در اوایل ذی حجه سنه ۸۶۲ در موضع سلطان دوین جنگ کرده او را بکشت و استرآباد را بگرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان ابو سعید قرار گرفت و میرزا سلطان حسین در مدت ده سال همیشه با او یافعی بود و هر وقت که فرصت می یافت بمیان اولکای اودری آمد و هرگاه لشکر انبوه بدفع او میفرستاد به بیابانها میرفت و قزاق بود چون خبر فوت سلطان ابو سعید در حدود ایبورد بدو رسید بعضی امرا را از طرف نیشابور بهرات فرستاد و خود بمرو رفت و از آنجا بهرات آمد روز جمعه شاهر رمضان سنه ۸۷۳ بر تخت حکومت قرار گرفت در ابتدای سلطنت او یادگار محمد بتقویت حسن بیگ با او در سلطنت خراسان منازعت کرد و بقتل رسید چنانچه گذشت و میرزا سلطان حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین هرکس در کار خراسان با او مخالفت نمود مغلوب گشت در اواخر عهد او پادشاهان از بیگ سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد میرزا سلطان ابو سعید بیرون کردند و طمع در خراسان داشتند میرزا سلطان حسین در سنه ۹۱۱ بقصد دفع ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش در رسید و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم ذی الحجه سنه ۹۱۱ در موضع بابا الهی که از توابع باد غیس است در حوالی بل تابان که بر آب مرغاب بسته اند



وفات یافت بعد از چهار روز نعلش اورا بهرات آوردند و در گنبدی که جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و هفتاد سال عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب پانزده سال مغلوج بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار کس اورا در تخت روان براه می بردند و کودک طبع بود و همیشه بیازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت و بهر جا که میرفت قفسهای پر از کبوتر همراه او میگردانیدند از پسران او چهارده کس را نام یافته ام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد کیک میرزا - ابوالحسن میرزا ، محمد معصوم میرزا ، فرخ حسین میرزا ، فریدون حسین میرزا ، محمد حسین میرزا بایقرا میرزا محمد مؤمن میرزا و غیره اکثر در زمان پدر وفات یافتند و بعضی بعد از پدر مردند .

بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پسران سلطان حسین میرزا بعد از پدر بشهر هرات شرکت بسلطنت نشستند چون یکسال از دولت ایشان گذشت شاهی یک پادشاه از بک از ماوراءالنهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشانرا در محرم سنه ۹۱۳ منهزم ساخت میرزا بدیع الزمان فرار نمود یکشب در حوالی شهر هرات بودند از آن جا بطرف قندهار افتاد و بجانب ترشیز معاودت کرد و در آنجا با امرای از بک جنگ کرد و شکست یافته بعراق آمد و بشرف یابوس نواب کامیاب ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر خان مشرف گشت و بموجب حکم همایون اورا در شب غازان تبریز منزل دادند و هر روز یک هزار دینار جهت اخراجات او تعیین کردند مدت هفت سال در تبریز بودند و در سنه ۹۲۰ که سلیم پادشاه روم به تبریز آمد اورا همراه خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین

میرزا باستراباد گریخت و در آنجا در سنه ۹۱۳ رحلت نمود .  
میرزا عمر بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور هر چند بیان احوال او و برادرش بر بیان احوال سایر احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بنا بر ارتباط سلطنت قراقوینلو باحوال او و برادرش میرزا ابا بکر تا آخر آن بسایق تاریخ اولی و انسب نمود القصه در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد در سنه ۸۰۲ میرزا عمر را در ماوراءالنهر حکومت داد و مدت سه سال بحکومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم باذربایجان مراجعت نمود در قراباغ قشلاق گرفت و میرزا عمر را از سمرقند به قراباغ طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض نمود و حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق عرب را به برادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا امیرانشاه را با او به بغداد فرستاد بعد از آن بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور در تبریز بعیرزا عمر رسید سلطنت آن دیار باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب کرد چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد اورا بگرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز کس فرستاد تا اورا آنجا بقتل آورند چون آن شخص در آنجا که میرزا ابابکر محبوس بود درآمد میرزا ابابکر پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و اینصورت در محرم ۸۰۸ واقع شد درینوقت میرزا ابابکر بخراسان نزد پدرش میرزا امیرانشاه رفت و میرزا عمر بسلطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر را برداشته روی بعراق نهاد و چون بشهریار رسیدند لشکر فوج بدو ملحق میشدند و میرزا عمر در وقت در آذربایجان بود میرزا ابابکر از شهریار بسلطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه را تسلیم کردند و لشکر



بسیار برو جمع شد آهنگ جنگ میرزا عمر کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر روگردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا ابابکر نماید بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک تعاقب ایشان داشت رفت و از ایشان استمداد نمود میرزا ابابکر در آخر جمادی الاخر سنه مذکوره به تبریز رفت و بر تخت نشست پس از این میرزا عمر با اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر بحدود درجین آمدند و میرزا ابابکر نیز بالشکرهای آذربایجان پیرا بر رفت و در موضع جزیره با یکدیگر جنگ سخت کردند چنانچه چهار هزار سوار و پیاده کشته شد و میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر منهزم شده بخراسان رفت و میرزا شاهرخ او را اعزاز و احترام نموده استرآباد و مازندران بدو شفقت فرمود چون در آنجا قوت گرفت با میرزا شاهرخ یافی شد و در روز دو شنبه نهم ذی قعدة سنه ۸۰۹ در حدود جام با او جنگ کرد و شکست یافت و بطرف مرغاب گریخته میخواست بمرقند نزد برادر خود خلیل سلطان رود زخم تیر داشت داروغگان آنحدود او را گرفته نزد میرزا شاهرخ فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تدبیر کرده حکم فرمود که او را بهرات برند و علاج کنند چون میرزا عمر را به تقویر رباط آوردند وفات یافت در روز ۲۵ ذی قعدة سنه مذکوره او را در پهلوی امام فخرالدین رازی دفن کردند.

میرزا ابابکر بن میرزا امیرانشاه بعد از هزیمت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مردی متهور و شجاع بود در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر او کس نبود قرا یوسف بن محمد ترکمان که در آن ایام از مصر گریخته

بکنار آب فرات که یورت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر با او دو بار جنگ کرد و در هر دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا امیرانشاه در جنگ بردست غلامی کشته شد و این صورت در یست و چهارم ذی قعدة سنه ۸۱۰ روی نمود بعد از آن آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرا یوسف بر آن مستولی شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اویس پسر امیر ابدکو با او مخالفت کرد و بیستان افتاد از بیستان باز بکرمان معاودت نمود و در حدود جیرفت با سلطان اویس جنگ کرد و کشته شد و این واقعه در اواخر رجب سنه ۸۱۲ بود.

## باب پنجم

### در ذکر پادشاهان ترک

قراقوینلو و آق قوینلو و آن دو فصل است

#### فصل اول در ذکر قراقوینلو

و سلاطین ایشان بارانی لقب دارند مدت حکومتشان شصت و سه سال بوده

اول ایشان قرا یوسف بن قرا محمد بن یورمنش بن بیرام خواجه ترکانست و قرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکائی بوده و دخترش در حباله سلطان احمد بوده و سرداری الوس قراقوینلو بدو تعلق داشته و جد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان اویس بر موصل و سنجار و ارجیس حکومت یافته بود در ۷۸۲ وفات یافته قرا یوسف در زمان امیر تیمور همیشه با او یافی



گری می کرد در وقتی که امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب  
مستولی شد و سلطان احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر  
تیمور از روم به آذربایجان آمد عراق عرب را به پسرزاده خود  
ابابکر داد و او را بدفع قرایوسف بغداد فرستاد و حکم فرمود که  
فرزند زاده دیگرش میرزا رستم بن عرش شیخ نیز از حدود همدان  
بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود ایشان در زیر حله به قرا  
یوسف رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش یار علی را بکشتند  
و قرا یوسف از ایشان منهزم شده به بصره گریخت پادشاه مصر  
او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور بگرفت  
و بند کرد و قرا یوسف را در آنجا پسری متولد شد پیر بوداق نام  
کرد و سلطان احمد آن پسر را بفرزندی قبول کرد بعد از آن  
چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف را از بند  
بیرون آوردند و تربیت کردند و هزار سوار ترکمان که با او بمصر  
رفته بودند برو جمع شدند و او در آنجا از مصریان گریخته تا  
کنار آب فرات صد و هشتاد جنگ با مستحفظان طرق و امرای  
سرحد داد کرد و در همه مبارک غالب آمد و در آن راهها او  
فرکرانش هر جا میرسیدند غارت میکردند و چون بدیار بکر رسیدند  
خویشان و بنی اشام بدو پیوستند و قلعه اوبک در تصرف آورد  
و در غرة جمادی الاول سنه تسع و ثمان مائه در حوالی نخجوان  
با میرزا ابابکر بن امیر شاه مصاف داد و او را شکست و به  
تبریز آمد و در یست و چهارم ذی قعدة سنه ۸۱۰ میرزا ابابکر  
بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد شکست یافت  
و قرا یوسف استیلای تمام بهم رسانید و پسر خود پیر بوداق را  
بحکم آنکه سلطان احمد او را پسر خود خوانده بود بسلطنت  
نصب کرد و تمام آذربایجان بضبط آورد بعد از آن متوجه دیار  
بکر شد و قرا عثمان بایندی را که حاکم آنجا بود منهزم ساخت

و در سنه ۸۱۳ با سلطان احمد ایلکانی در تبریز جنگ کرد و او  
را بگرفت و در یستم ربیع الاخر او را بکشت و عراق عرب را  
نیز بتصرف خود در آورد و به پسر خود شاه محمد داد و یکبار  
دیگر بر سر قرا عثمان رفت و قلعه مرغلی را مدتی محاصره کرد  
و شاقبت قرا عثمان با او در مقام تنزل شده و التماس صلح کرد  
قرا یوسف باز گشت و در سنه ۸۱۵ با امیر شیخ ابراهیم شروانی  
والی شیروان و کستدیل ملک گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم  
را با برادر و امرا بگرفت و کستدیل را با جمیع اقوام بکشت  
و شیخ ابراهیم را به تبریز آورد و خون بها بستد و آزاد کرد  
و باز بشروان فرستاد و شیخ ابراهیم بعد از آن پنج سال دیگر در شیروان  
پادشاهی کرد و در سنه ۸۲۰ بجوار رحمت ایزدی پیوست و بعد از او  
پسرش امیر خلیل بجای او پادشاه شد و مدت چهل و هشت  
سال در پادشاهی بماند و در سنه ۸۶۸ وفات یافت و قرا یوسف  
در سنه ۸۱۶ متوجه عراق شد و بجهت عارضه ای از همدان  
باز گشت و سلطانه و قزوین و طارم و ساوه نیز بگرفت و در سنه  
۸۲۲ بحلب رفت و در سنه ۸۲۳ میرزا شاه رخ از خراسان  
متوجه او شد و قرا یوسف نیز استقبال نمود در اوجان در روز  
پنجشنبه هفتم ذیقعدة سنه مذکوره بمرگ طبیعی نهاد و هیچکس  
بتجهیز و تکفین او نپرداخت و فرزندان او در آن حال هیچکس  
حاضر نبودند لشکرش متفرق شدند و خزانه اش را غارت کردند  
و کس را فرصت نشد که او را دفن کنند و او را در همان خرگاه  
که مرده بود بر بالای کت گذاشتند آحاد الناس و ترا که خرگاه  
او را غارت کردند و جامه هارا از تن او بیرون کردند و بطمع  
حلقه طلا که در گوش داشت گوشش را پیریدند و او را از روی  
کت برهنه بروی زمین انداختند دو شبانروز بدین حال افتاده  
بود بعد از آن اختایان بطرف ارجیس بردند و در مرقد



آبا واجدادش دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری بود قرايوسف شش پسر داشت پیربوداق خان و قرايوسف او را بسلطنت نصب کرده بود و در زمان حیات پدر درگذشت و بعد از او قرايوسف سلطنت با اسم خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهانشاه احوال ایشان مذکور خواهد شد امیرشاه محمود مدت بیست سال باستقلال حاکم عراق عرب بود تا در سنه ۸۳۶ برادرش امیر اسبان بغداد از دست او بیرون برد و شاه محمود گریخته از بغداد بیرون رفت و بموصل رسید و موصل و اربیل را مسخر کرد بعد از آن بطرف بغداد عزم کرد و یعقوبیه را غارت کرده بدرتنگ آمد و قصد سنجان داشت و در آنجا بدست امیر حاجی همدانی بقتل آمد در روز ۳ شنبه هیجدهم ذی الحجه سنه ۸۳۷ امیر اسبان بعد از اخراج شاه محمد دوازده سال حاکم بغداد بود و در روز سه شنبه ۲۸ ذی قعدة سنه ۸۴۸ بمرگ خود وفات یافت و امیر ابوسعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید.

امیر اسکندر بن قرايوسف بغایت متهور و شجاع و دلیر بود در طایفه قراقوینلو کسی بشجاعت او نبود اما دولتش متزلزل بود بعد از پدر لشکر قراقوینلو برو جمع شدند و او روز دو شنبه ۲۷ رجب سنه اربع و عشرين و ثمانمائة در حدود دالشکرد بموضعی که آنرا بخشی خوانند با میرزا شاهرخ مصاف داد و دو روز آتش جدال و قتال میان ایشان اشتعال داشت در شب سیاه طرفین یاس داشتندی و روز با سرکوشش وجدال رفتندی در روز سوم میرزا اسکندر منهزم گشت و بعدود فرات گریخت و چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت فرمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد و در سنه ۸۲۸ عزالدین ملک کرد را بقتل رسانید و در همین

سال امیر شمس الدین ملک اخلاط را بقتل آورد و در سنه ۸۳۰ سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در سنه ۸۳۱ بشیروان رفت و در شماخی خرابی بسیار کرد و در سنه ۸۳۲ سلطانیه را از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرون برد و در همین سال میرزا شاهرخ نوبت دوم بتصد قلع و قمع او بجانب آذربایجان آمده بود و در روز شنبه ۱۷ ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر سلماش با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و بین العسکرین دو روز قتال وجدال بود امیر اسکندر درین نبرد دست بردی نمود که مثل آن در آئینه خیال متصور نبود و در آخر چون طاقش نماند بجانب روم فرار کرد و چون میرزا شاهرخ بخراسان رفت در سنه ۸۳۴ باز اسکندر آذربایجان را در ضبط آورد و یکی از شعرای خراسان درین باب گفته :

اسکندر لشکر مارا زد و جست و شاه ما ملک بگرفت و بگذاشت  
امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنه ۸۳۷ بار دیگر بشیروان رفت قتل عام کرد و در دوم ربیع الثانی سنه ۸۳۸ میرزا شاهرخ باز بجهت دفع او از خراسان متوجه عراق شد چون بری رسید میرزا جهانشاه برادر امیر اسکندر در منتصف ماه ذی حجه سنه مذکوره بخدمت میرزا شاهرخ پیوست و بنایت و اعزاز مفتخر گشت و همچنین امیرزاده شاه تلی ولد امیر شاه محمد بن قرايوسف و امیر بایزید آق قوینلو که از نظامی امرای ترکمان بودند بمیرزا شاهرخ ملحق شدند و میرزا شاهرخ بجانب آذربایجان نهضت فرمود امیر اسکندر درین نوبت قوت متقابل نداشت آذربایجان بگذاشت و در وقت گریز قرا عثمان بایندی را که سر راه برو گرفته بود بکشت میرزا شاهرخ با آذربایجان آمد و سلطنت آنجا بود تا حد



روم و شام بمیرزا جهانشاه تفویض فرمود و نشان همایون بمهر آل تمغا ارزانی داشت چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه ۸۴۰ بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده در قریه صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافته بقلعه النجق گریخت و در آنجا شب بیست و پنجم شوال سنه ۸۴۱ بردست پسر خود شاه قباد که با یکی از قملکان پدر لیلی نامی میل خاطر داشت بقتل آمد مدت سلطنت او شانزده سال بود

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در شهر سنه ۸۳۹ بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق گرفت روز بروز دولتش تزايد پذیرفت برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرد و مهزوم شد و در قلعه النجق بدست پسرش کشته شد چنانچه گذشت میرزا جهانشاه پسرش را بقصاص پدر بکشت و مملکت میرزا جهانشاه را صاف شد او در سنه ۸۴۴ بغزای گرجستان رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش امیر اسبان بمدتی عراق نیز بدست آورد بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنه ۸۵۶ بر عراق مستولی شد و مردم اصفهان را در سنه ۸۵۷ بقتل آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق را ویران ساخت و فارس و کرمان نیز بتصرف گرفت و در آخر سنه ۸۶۱ که میرزا ابرار وفات یافته بود چنانچه سابقا در احوال سلطان ابوسعید ایراد یافت بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد و در روز سه شنبه ۲۵ محرم الحرام سنه ۸۶۲ با میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در یک فرسخی استرآباد جنگ کرده مظفر شد و بسیاری از امرا و امیرزادگان جغتای درین جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه باستلال تمام بخراسان در آمد و پانزدهم شعبان سنه مذکوره در شهر هرات نزول نمود و قریب شش ماه باستلال در آنجا توقف کرد و میرزا

علاء الدوله بن میرزا بایسنقر در روز عید اضحی سنه مذکوره بخدمتش رسید و احترام یافت بعد ازین سلطان ابوسعید از بلخ متوجه او شد خبر بمیرزا جهانشاه رسید که پسرش حسنعلی که در قلاع آذربایجان محبوس بود بیرون آمده تبریز را بگرفت و یاغی شد بنا بر این میرزا جهانشاه با سلطان ابوسعید صلح کرده خراسان بدو مسلم داشت و در اوایل سنه ۸۶۳ بمراق مراجعت نمود لشکرش در آن راه بهر جا رسیدند از آبادانی اثری نگذاشتند و میرزا جهانشاه چون بمملکت خود آمد حسنعلی را گرفته محبوس ساخت و پسر دیگرش پیر بوداق که ملک فارس بدو داده بود پسندیده معاش نمیکرد و در سنه ۹۶۴ از آنجا اخراج کرده به بغداد فرستاد و چون همچنان عقوق مینمود و حقوق رعایت نمیکرد میرزا جهانشاه در سنه ۸۶۹ متوجه بغداد شد و پیر بوداق را محاصره کرد و مدت یکسال بر در بغداد نشست مردم در میانه سخن از صلح گفتند پیر بوداق در بغداد بگشود و برادرش محمدی میرزا بمشورت جهانشاه در صبح یکشنبه دوم ذی قعدة سنه ۸۷۰ بر سر او رفت و او غافل نشسته بود و بصلح ایمن گشته او را بکشت و میرزا جهانشاه بتبریز آمد و شوکت و عظمت او بمرتبه اعلی رسیده بود بنوعی که او را عشیری از عشیر آن در خیال نمی آمد و تمامی ممالك عراق عرب و عجم و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود بعد از آن دولت او روی در انحطاط نهاد و در سنه ۸۷۲ بقصد دفع حسن بیك که حاکم دیار بکر بود بدانجا رفت و کاری از پیش نبرد و زمستان در رسید خواست که معاودت نماید در کوچ دادن احتیاط مرعی نداشت اردو و لشکرش را از پیش روان میکرد و خود تا آخر روز به بستر استراحت میخفت بعد از آن از عقب لشکر میرفت حسن بیك فرصت غنیمت دانسته در وقتی که



لشکر و اردو از پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته با سه هزار سوار مکمل بسر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته شد و پسرانش محمدی میرزا و ابویوسف میرزا را میل کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی سنه مذکور واقع شد هفتاد سال عمر داشت و جسد او را به تبریز نقل کردند و در مظفریه که خود در خیابان تبریز بنا کرده بود دفن کردند و میرزا جهانشاه مرد بدخوی بود و سردار ازرا باندک بهانه میکشت و شرع را خوار میداشت و بر فسق و فجور اقدام مینمود.

میرزا حسن تلی بن میرزا جهانشاه در قلعه ما کویه مجبوس بود بیرون آمده تخت را بگرفت و قلاع و خزاین بدست آورد و موازی یکصد و پنجاه هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار برو جمع شدند و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه مجبوس بود دماغ او خلل یافته بود تدبیری نداشت گروهی چند مردم بی وجود را تربیت کرد و جولی نام نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل گردانید و در این اثنا حسن بیك متوجه آذربایجان شد حسن تلی باستقبال رفت و در حوالی مرند امرا ازو تخلف نمودند و منهزم شدند درین وقت سلطان ابوسعید از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت و سلطان ابوسعید نیز محل قشلاق او را در تبریز تعیین فرمود چون سلطان ابوسعید در قرا باغ بقتل آمد حسن تلی به عراق رفت باز جمعی کثیر برو جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان اعزلو محمد بن حسن بیك بود مصاف کرد و گرفتار شد در ماه شوال سنه ۸۷۳ خود را بکشت و دولت قرا قوینلو با آخر رسید و شعله ایشان فرو نشست.

## فصل دوم - در ذکر آق قوینلو

و ایشان را بایندریه نیز گویند نه تن مدت سلطنت و

حکومت ایشان چهل و دو سال

اول ایشان امیر کبیر ابوالنصر حسن بیك بن تلی بیك بن عثمان بیك بن قلع بیك بن حاجی بیك است پادشاه دانا و قاهر و صاحب شوکت و رعیت پرور بود عدل و رافت تمام و هیت و صولت مالا کلام داشت تاغایت عدل ار را در استیفای مال و حقوق دیوانی قانونست خود بغور قضایا و مهمات میرسید و حکم بر نهج راستی و عدالت می کرد و شرع شریف در زمان او رواج عظیم گرفت و قضاة اسلام اعتبار تمام داشتند و با علما و فضلا می نشست و از تفسیر و حدیث و فقه در مجلس تالی او میگذشت و سادات و مشایخ را تکریم و تعظیم می نمود و همه را سیورغال می داد و مساجد و مدارس و رباطات ساخت دو فتح عظیم در اول دولت او میسر شد و بر دو پادشاه نامدار عالیقدر ظفر یافت اول فتح میرزا جهانشاه چنانچه در احوال او مذکور شد دوم فتح سلطان ابوسعید و شرح آن بعضی در احوال او ذکر یافت و برخی در این موضع ایراد می یابند پدر او در دیار بکر حاکم بوده اند و قلاع و محال سخت داشته اند و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت مسلوك میداشتند جدا و قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بود بخلاف قرا یوسف و پسرانش امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان بخالفها ظاهر میشد بعد از میرزا جهانشاه حسن بیك با آذربایجان آمد و حسن تلی پسر میرزا جهانشاه از و فرار کرده بخدمت سلطان ابوسعید رفت و حرمت تمام یافت حسن بیك به تبریز آمد و تخت را بگرفت و آذربایجان در ضبط آورد و در زمستان قشلاق در قرا باغ نمود و پس ازین سلطان



ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد چون بمنزل میانه رسید لشکر جغتای به تبریز رفتند معامله وسودا کردند و هیچکس مانع ایشان نبود حسن بیک مکرر ایلچی باردوی سلطان ابوسعید فرستاد و حقوق خدمت قیمی آباء و اجداد خود و نصیبان قرایوسف و اولاد او باز نمود و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا پیرزاجهان شاه شفقت فرموده بود بجلدوی آنکه دشمنان ایشانرا برانداخته بود بدو گذارند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بقرایاغ رفت حسن بیک چون دید که سلطان ابوسعید در مقام غرور و نخوتست از صلح نا امید گشته در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شروان نیز با حسن بیک موافقت کردند و قوت گرفتند لشکر جغتای مضطرب شدند و قحط عظیم در اردوی ایشان پیدا شد چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو نخوردند سلطان ابوسعید امیر مزید ارغون را که امیر الامرای او بود با سرداران لشکر مقابل حسن بیک فرستاد و حسن بیک برایشان غالب آمد و امیر مزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی جغتای نزول فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک فرستاد و التماس صلح کرد حسن بیک چون میدانست که اردوی ایشان پیریشان شده و کارشان از دست رفته صلح قبول نکرد سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی ایشان نزول کرد و پسرش زینل بیک بسططان ابوسعید رسید و او را گرفته نزد حسن بیک آورد بعد از سه روز بدست یادگار محمد بقتل رسید و این واقعه در ماه رجب سنه ۸۷۳ بوقوع پیوست بعد از آن حسن بیک با امرا و لشکر جغتای بطریق مروت عمل کرد حسن بیک در سنه ۸۷۴ بعراق آمد و از عراق به شیراز رفت و ابو یوسف پسر میرزا جهان شاه که در آنوقت در فارس بود بر

دست لشکر حسن بیک متول گشت حسن بیک شیراز را در اول بهار بیک موصول داد بعد از آن به پسر خود سلطان خلیل شفقت کرد تا آخر عهد حسن بیک حاکم فارس بود و شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود اعزلو محمد تقویض نمود و او در اواخر عهد بایدر مخالفت کرد و بحدود روم رفت و بغداد را به پسر دیگر مقصود بیک ارزانی داشت و بالجمله عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف حسن بیک درآمد و چون استقلال تمام یافت در اواخر شهر سنه ۸۷۶ قصد روم کرد و در حدود ارزنجان مردم او بر مقدمه لشکر روم غالب شدند و خاص مراد رومی را بکشتند و بعد از آن در روز دو شنبه ۹ ربیع الاخر سنه ۸۷۷ با سلطان محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک که والی مملکت قزوین بود در آن جنگ کشته شد و حسن بیک به تبریز آمد و لشکر روم از شتب او نامدند و سلطان محمد بروم معاودت کرد و بعد از قتل زینل بیک قزوین را به برادرش یعقوب تقویض فرمود حسن بیک در اوایل شهر سنه ۸۸۱ بگرستان رفت و سادات و اعیالی و مشایخ قلمرو را هر کس که سیور غالی داشت بگرستان همراه برد و بسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد و برده بسیاری گرفت و هر یک از سادات و اعیالی را نصیبی داد و هم در سنه مذکوره به تبریز معاودت فرمود چون یازده سال و کسری در پاشای پسر برد در شب نهم فطر سنه ۸۸۲ در تبریز وفات یافت و در بلخ نصیبی که از منشیات اوست مدفون شد حسن بیک وقت پسر داشت اعزلو محمد در اوایل شهر سنه ۸۸۲ فوت کرد سلطان خلیل و یعقوب میرزا و یوسف میرزا احوال آنها مذکور خواهد شد مقصود بیک بعد از حسن بیک بفرمان خلیل سلطان متول گشت زینل در جنگ روم کشته شد .



سلطان خلیل بن حسن یک بعد از پدر بسلطنت نشست و دیار بکر به برادر خود یعقوب یک داد چون در عراق مراد یک بن جهانگیر یک که پسر عرش بود با او در صفر سنه ۸۸۴ یاغی شد و بسلطانیه آمد و با منصور یک پرنک که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد مراد یک از فرار نموده بقلعه فیروزکوه رفت حسین کای جلاوی که حاکم آن قلعه بود او را بقلعه برد و چون امرای سلطان خلیل بیای آن قلعه رسیدند مراد یک را با چند امیر دیگر که همراه بودند بایشان سپرد تا در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره بکشتند و سرهای ایشان را نزد سلطان خلیل در خرقان آوردند درین اثنا خبر رسید که یعقوب یک در دیار بکر یاغی شده و باذربایجان آمده سلطان خلیل بعزم رزم او متوجه شد و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه مذکوره در رودخانه خوی بایعقوب یک جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم بود .

یعقوب یک بن حسن یک بعد از قتل برادرش پادشاهی برو قرار گرفت سیورغالات و مناصبی که پدرش بر مردم داده بود امضا فرمود و بشر رغبت تمام داشت شعرا در دولت او رونق تمام گرفتند و از اطراف وجواب قصاید و مدایح گفتند و به تبریز فرستادند در سنه ۸۸۵ بالش یک که امیر الامرای شام بود بجامع ملک بیدار بکر آمد و بر دست لشکر یعقوب یک در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و در سنه ۸۸۶ پیر جمال الدین احمد در شام وفات یافت (ولادت مؤلف این کتاب یحیی بن عبداللطیف الحسینی غفر له در عصر روز پنجشنبه نوزدهم ذیقعد این سال وقوع یافته) و در آخر شهریور سنه ۸۸۶ بایندر یک که امیر الامراء

بود با پادشاه یاغی شد یعقوب یک در حدود ساوه با او جنگ کرد و او را بکشت و درین سال سلطان محمد در روم وفات یافت و در سنه ۸۹۳ نواب رفیع جناب حضرت سلطان اعظم خاقان اعدل الاکرم قهرمان الماء و الطین ظل الله فی الارضین خلف اخلاف سید الرسلین شاه ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تقمده الله بفرمانه لشکر بشیروان کشید فرخ یار پادشاه آن دیار از یعقوب یک استمداد نمود یعقوب یک راه صلاح و ثواب گم کرده سلیمان بیجن را با لشکر بسیار بمد فرخ یار فرستاد تا در حدود تبرسران با آن مظهر الطاف الهی جنگ کردند و آن حضرت بجز شهادت فایز گشت پس از آن یعقوب یک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان هدایت بودند در قلعه اصطخر فارس محبوس گردانید چون قصد خاندان نبوی و عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم وزبده بنی آدم اند بر هر یکس مبارک نیست لاجرم یعقوب یک از عمر بهره یافت و عنقریب نسلش بر افتاد و در اران جوانی در ۱۱ صفر ۸۹۶ در یورت قراباغ که آنجا قشلاق گرفته بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه و مدت عمرش بیست و هشت سال و قبل از فوت او بدو هفته برادرش یوسف یک و مادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت کردند و باینی شاعر در آن وقت گفته :

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری  
عزیزان یوسف از گم شد چه شد یعقوب را باری  
و جای درین واقعه این رباعی نظم آورده  
عمری دل من ز شوق یعقوب طید  
یعقوب برفت و روی یعقوب ندید  
رنجی بمن از غم یعقوب رسید  
هر گز یعقوب از غم یوسف نکشید



در زمان او ابواب اخراجات مسدود بود از یعقوب بیک سه پسر ماند بایسنقر میرزا و سلطان مراد مادر ایشان گوهر سلطان خانم دختر فرخ یسار بن امیر خلیل شیروانی پسر دیگرش حسن بیک را مادر بیکجان خاتون دختر سلیمان بیک بیعت بود و احوال هر یک گفته خواهد شد.

بایسنقر میرزا بن یعقوب بیک بن حسن بیک بعد از فوت پدرش بستی صوفی خلیل موصو سلطنت برو مقرر شد چون کودک بود زمام امور پادشاهی بقبضه اقتدار صوفی خلیل درآمد و او همان شب که یعقوب بیک وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل را که امیر دیوان پادشاه بود بقتل آورد و جماعت بایندریه و دیگر امرا با حکومت صوفی خلیل ساختند و هم در آن چند روز مسیح میرزا بن حسن بیک را پادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و امرای موصو در یورت سلطان بود جنگ کردند و منلوب گشته و مسیح میرزا با بسیاری از امرای بایندریه و جمعی که با ایشان متفق بودند بقتل آمدند مگر رستم بیک بن مقصود بن حسن که او را بقلعه النجق فرستاده بند کرده بودند و محمود بیک بن اتزلو محمد بن حسن بیک درین جنگ گریخته بعراق آمد و لشکری برو جمع شد و با تمام شاه علی بیک پرناک سلطنت نشست و بایسنقر میرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ جنگ محمود بیک کردند و در رباط اتابک از حدود درجین بهم رسیدند حرب عظیم واقع شد بایسنقر میرزا غالب گشت و محمود بیک و شاه علی بیک بقتل آمدند بد ازین سلیمان بیک بیعت در دیار بکر با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بزم دفع او متوجه دیار بکر شد میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست داد و بعضی امرا از جانب صوفی خلیل رو گردان شدند و بایسنقر میرزا را بطرف سلیمان بیک بردند

صوفی خلیل درین جنگ کشته شد و سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد و این واقعه در اواخر شهر سنه ۸۹۶ بوقوع پیوست بعد ازین ایبه سلطان بایندریه باتفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنقر یاغی شد و باتفاق سیدی علی حاکم قلعه النجق رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع سلیمان بیک متوجه تبریز شدند و اکثر امرا و لشکریان میل ایشان کردند سلیمان بیک را قوت مقابله نماید بطرف دیار بکر گریخت و از آنجا بر دست نور علی بیک بایندریه بقتل آمد و بسزای آنچه باخاندان حیدری کرده بود رسید : اگر بدکش مرد بد روز گار بگردون گردان رسد زهره وار زمانه ز گردون فرود آردش بفعل بد خویش بسپاردش و بایسنقر میرزا نزد جد مادری خود فرخ یسار شیروان رفت و تنه احوال او در خلال احوال رستم بیک می آید.

رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک در اواخر رجب سنه ۸۹۷ به تبریز آمد و بتخت نشست و پادشاه شد و او بخشنده و کریم طبع بود آنقدر سیورغالات که او بمردم داد از طبقه آق قویونلو و قراقویونلو کسی نداد در اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان هوس تسخیر عراق کرد و در چهاردهم محرم سنه ۸۹۸ در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجه امرای آق قویونلو توهم کرده قرار بجانب خراسان داد چون یکسال از سلطنت رستم بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهر سنه مکروره در اصفهان با او یاغی شد رستم بیک بعراق آمد و بعضی امرا را بدفع کوسه حاجی نامزد فرمود و ایشان کار او را در حدود قم کفایت کردند و سر او نزد رستم بیک فرستادند چون در آن اوقات از کار کیا



میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بود میر عبدالملك حسینی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم امرای گیلان بود بعضی از بایندریه را در قزوین و ری بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بودند ایبه سلطان را بالشکر قاجار بگیلان فرستادند ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشته در كوه لاره پشم در منزل درپاوك نزول نمود میر عبدالملك ازو فرار کرده و لشکر قاجار تمام الكاء رودبار لمر که تعلق بیادشاه گیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند و از سرهای ایشان مناره ها ساختند رستم يك بجهت دفع قتنه بایستقر میرزا که از شیروان خروج کرده بود به تبریز آمده بود معاودت فرمود و نواب کامکار شاهزاده عالمقدار ماه آسمان سلطنت سلطانی پادشاه بن سلطان حیدر را بابرادر رفیع مکان او از قلعه اصطخر بیرون آورد و یمن همت و عنایت نواب سلطان علی پادشاه و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان امرای رستم يك و بایستقر میرزا مقابله و مقاتله رفت و در نوبت دوم در حدود گنجه و بردع بایستقر میرزا در جنگ گرفتار شد مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده بود و در آخر شوال سنه مذکوره بقتل آمد و برادرش حسن يك بن یعقوب يك نیز که در اردوی او بود مقتول شد بعد از آن رستم يك از سلطان علی پادشاه و صوفیه نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشه غدري داشت سلطان علی پادشاه از آن واقف شد و با غازیان عظام بجانب اردبیل توجه فرمودند توهم رستم يك زیاد شد ایبه سلطان را با حسین يك علی خانی که پسر خال رستم يك بود با لشکر بسیار بقصد سلطانی پادشاه باردبیل فرستاد ایشان در حوالی اردبیل با سلطانعلی پادشاه و غازیان عظام در اواخر سنه مذکوره جنگ کردند سلطانعلی پادشاه بدرجه شهادت رسید و عنقریب ایبه سلطان و حسین يك علی

خانی هر يك در وقتی کشته و بسزای عمل گرفتار شدند درین فته حضرت نواب کامیاب شاه اسمعیل بهادر خان بگیلان تشریف بردند و کار کیا میرزا علی ایشان را تعظیم و تکریم فرمود و در خدمت نواب اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد نمود رستم يك مکررا ایلچی نزد کار کیا میرزا علی بطلب نواب نامدار فرستاده کار کیا میرزا علی بصوابدید امیر عبدالملك حسینی سیفی که مطاع پادشاه گیلان بود در حفظ نواب شاهی کوشیده ایلچیان رستم يك را جواب داد بعد از آن چون رستم يك پنجمین سال دیگر سلطنت کرد و در سال ششم در شهر سنه ۹۰۲ احمد يك بن اعزلو محمد بن حسن يك از روم خروج کرد چون این خبر بعراق رسید حسین يك علیخانی عبدالکریم يك لله را که از خاصان رستم يك بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه بنام احمد يك که برادر زنش بود کرد و در آذربایجان دو نوبت میان رستم يك و احمد يك مقابله و مقاتله شد در نوبت اول ایبه سلطان از رستم يك رو گردان شده بطرف احمد يك رفت و رستم يك منهزم گشت از آب ارس عبور نموده بطرف گرجی رفت و احمد يك بدین طرف آمده در تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذی قعدة سنه مذکوره رستم يك بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهی کرده بود .

سلطان احمد يك بن اعزلو محمد بن حسن يك بعد از قتل رستم يك بر سریر سلطنت متمكّن گشت پادشاه رعیت پرور بود در اندك زمانی که او پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را یارای آن نبود که بر ک کاهی بغیر حق از رعیت تواند گرفت از مناهی و ملاحی و شرب خمر اجتناب می نمود و در ترویج شرع نبی می کوشید و علما و فضلا



را تعظیم می فرمود و در مجلس او گفت و گوی علم بسیار می شد و خود او بدان و امیرسید و شیخی داشت که او را نقطه چی اغلی می گفتند با او بطریق ارادات و ادب سلوک میکرد و از سخن و صواب دید او تجاوز نمی فرمود اما امساک بر طبیعت شیخ غالب بود در اجرای سیورغالات و اندرارات که اجداد و اعمام او و سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند مضایقه می نمود و این صورت برایشان مبارک نبود لاجرم سلطنت او زود بآخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود حسن بیک علی خانی را که از جانب خواهر دامادش بود در ماه ذی حجه سنه ۹۰۲ با چند کس دیگر بقتل آورد و درین اثنا ایبه سلطان را ایالت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز بیرون انداخت و بفارس رفت و در آنجا باتفاق حاکم آن ملک قاسم بیک پرناک یانگی شد و پادشاه ازین معنی آگاهی یافت و بعزم دفع ایشان در زمستان آهنگه عراق کرد و ایشان نیز از شیراز با اندک سپاهی قصد او کردند و در حدود خواجه حسن ماضی در روز چهارشنبه هجدهم ربیع الثانی سنه ۹۰۳ فریقین بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنگ مستی کردند و احمد بیک کشته شد و شیخ نقطه چی اغلی نیز با بسیاری از خاصان احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت آق قوینلو روی در انحطاط نهاد و اتفاق ایشان بنفاق تبدیل یافت در آنوقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده بود هر یک بجائی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در شیروان بود الوند بیک پسر یوسف بیک در تبریز و برادرش محمدی میرزا در بیدو امرای آق قوینلو بایندریه سه فرقه شدند و هر فرقه یکی را پادشاهی برداشتند دسته با یکدیگر در مجاربه و مقاتله بودند و در تخریب خانواده خرد میکوشیدند و ممالک را ویران

ساختند تا دولت از طبقه ایشان بیرون رفت و جمیع آق قوینلو مستأصل و نیست شدند و شرح حال هریک گفته شود.

الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک چون ایبه سلطان احمد بیک را بقتل آورد در آنوقت از پادشاه زاده ها کسی در دست او نبود در عراق سکه و خطبه بنام سلطان مراد غایب کردند و وطن را و نشان پروانجات بنام او کرد و چون بآذربایجان رفت قبل از رسیدن او دائی قاسم که حاکم دیار بکر بود رسید غازلی بیک بایندر که الوند بیک را بسلطنت نصب فرموده بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیروان بیرون آوردند یا ایبه سلطان در مقام مخالفت بودند ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب شد و سلطان مراد را گرفته و در قلعه روئین دز حبس کرده و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیک و اتباع او صاحب کرد و الوند بیک را به تبریز آورد و عاقبت کار الوند بیک و مال حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد.

محمدی میرزا بن یوسف بیک بن حسن بیک جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان در فارس با قاسم بیک پرناک جنگ کردند قاسم بیک از ایشان منهزم شده تحصن بقلعه اصطخر نمود و ایشان شهر شیراز را گرفته بعراق معاودت کردند ایبه سلطان با الوند بیک بقصد دفع ایشان از تبریز بعراق آمد چون بحدود ری رسید محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استاره نزد حسین کیای جلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیک در قم قشلاق گرفتند و بعضی امرا در ورامین جهت دفع محمدی میرزا گذاشتند و در اواخر زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی شیخون بر سر امرا که در ورامین بودند آورد و ایشان را متفرق ساخت ایبه سلطان و الوند بیک از قم بآذربایجان رفتند محمدی میرزا در عراق قوت



گرفت و لشکر بسیار از ترك و گيلك برو جمع شدند و با ايه سلطان در عزيز كندی در ماه شوال سنه ۹۰۴ جنگ کردند و غالب شدند ايه سلطان درين جنگ كشته شد ايه سلطان از طبقه بايندریه صاحب شان و پادشاه نشان بود و در شجاعت و صولت و بهادری عدیل و نظیر نداشت چون بخت و دولت آق قوينلو برگشته بود او نیز در میانه كشته شد و بعد ازو خصمان طمع در ملك كرده و سلطنت از دست ایشان بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت پس از واقعه ايه سلطان الوند يك حدود دیار بكر رفت و محمدی میرزا در تبریز نزول فرمود و در این اوقات برادران ايه سلطان سلطان مراد را از قلعه روئین دز بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم يك پرناك بردند و در آنجا او را پادشاهی نصب نمودند محمدی میرزا از آذربایجان جهت دفع فتنه ایشان بعراق آمد و سلطان مراد نیز از فارس آهنگ او کرد میان فریقین در کیرالنك از حدود اصفهان در سنه ۹۰۵ حرب عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل آمد مدت سلطنتش يكسال بود.

سلطان مراد بن یعقوب يك بعد ازین واقعه بر فارس مستولی گشت و الوند يك در آذربایجان باسر سلطنت خود رفت درین اثنا شخصی سلطان حسین نام بادعای آنکه پسر میرزا جهان شاه است در آذربایجان خروج کرد و لشکر بسیار بروجع شد الوند يك در سنه ۹۰۵ با او مجاربه نمود و غالب آمد و سلطان حسین بدست افتاده بقتل رسید بعد از آن در سنه ۹۰۶ الوند يك و سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود قزوین و اهر در برابر یکدیگر نشستند و مردم در میانه سخن از صلح گفتند بدین نوع که عراق و فارس سلطان مراد را و آذربایجان و دیار بكر الوند يك را باشد طرفین بدان راضی شدند و هر يك بمملکت خود معاودت

نمودند سلطان مراد در جمادی الاخر سنه مذکوره بقزوین آمد و قریب یک هفته آنجا مقام کرد و الوند يك به تبریز رفت و بعد ازین نهب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف عالم شیوع یافت و راهها مسدود گشت و میان امرا مخالفت پدید آمد و قاسم يك پرناك را که سالها حکومت شیراز بدو و پدرش متعلق بود در هفتم صفر سنه ۹۰۷ بگرفتند و به قلعه اصطخر فرستادند و بعد از آن بقلعه اصفهان نقل کردند و در آنجا بقتل رسانیدند و در یوم السبت سیم صفر سنه ۹۰۸ ابوالفتح يك بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب جان يك که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود ازو بگریخت و ابوالفتح يك بایندر در فارس باستقلال حکومت داشت و بعد از ششماه در یوم الاحد ثامن شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه یفتاد و هلاک شد و بالجمله در زمان ایشان مملکت خراب شد و از شومی ظلم و ستم قحط و وبا پدید آمد و خلقتی بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن کردند و احوال عالم دگرگون شد تا آنکه نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت نامتناهی برفضای عالم وزیدن گرفت و شعله انوار آفتاب جهانتاب نواب کامیاب اعلی شاه دین پناه ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان صفوی از مطلع سلطنت طلوع یافت و همای رایت نصرت آیت شاهی سایه مرحمت و عنایت بر مفارق اهل عالم انداخت و با امرای ذوی الاقدار و غازیان عالی مقدار در اوایل شهر سنه ۹۰۷ در حدود نخجوان با الوند يك و طایفه آق قوينلو جنگ کردند و الوند يك مغلوب شده فرار نمود و مملکت آذربایجان بتصرف غازیان ظفر نشان درآمد و اهالی آن دیار از جور و ستم ترکان بی سامان خلاص شدند و از انوار معونات نواب کامیاب شاهی مرفه الحال گشتند و الوند يك مدتی سرگردان



میگشت تا آنکه بیغداد رفت و از آنجا بدیار بکر افتاد و در آنجا با قاسم یك والد جهانگیر یك برادر زاده حسن یك که مدتها والی آنجا بود و سلطنت بنام خود کرده بود در حدود ناردین جنگ کرد و غالب شد و سلطنت نشست و بعد از چند وقت در شهر سنه ۹۱۰ در آنجا وفات یافت اما رایت جلال شاهی بعون الهی پس از اخراج الوند یك از آذربایجان و تسخیر آن بعد از یکسال بجهت دفع سلطانمراد بجانب عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه ۲۴ ذی الحجه سنه ۹۰۸ در حدود همدان با سلطانمراد محاربه نمودند و نصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز گریخت و از آنجا بیغداد نزد باریك یك پرنایک که حاکم آندیار بود رفت و پنج سال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب کامیاب اعلی در سنه ۹۱۴ بجانب عراق عرب توجه فرمودند سلطان مراد و باریك یك عراق عرب را گذاشته بطرف قرامان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید و در سنه ۹۲۰ بدیار بکر افتاد در آنجا بدست غازیان ظفر اثر بقتل آمد و دولت طبقه آق قویونلو سیری گشت.

## باب ششم

### در ذکر سلاطین ازبکیه

که بعد از سنه تسعمائه بماوراء النهر و خراسان آمده اند

اول ایشان شاهی یك خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان است از نسل توشی خان بن چنگیز خان و او در سنه اربع و تسعمائه سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد و چون نه سال در آن دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا

که پادشاه خراسان بود وفات یافت و پسرانش باهم اتفاق نداشتند و هر یك در مملکتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نمی کردند شاهی یك در محرم سنه ۹۱۳ لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد و نصرت یافت . بدیع الزمان میرزا که مقدم اولاد سلطان حسین میرزا بود بعراق گریخت و دیگران بعضی در دست ازبک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شاهی یك خان در سلطنت خراسان متمکن گشت و چون سه سال و نیم ازین تاریخ گذشت نواب کامیاب اعلی ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی لشکر بخراسان کشید در روز جمعه ۲۶ شعبان سنه ۹۱۶ او را در حدود مرو بکشتند و بر تمام خراسان مستولی شدند .

گونجونجی خان که مشهور است به کجیم خان بعد از قتل شاهی یك چون اسن بود و رسم توره ایشان چنین است که هر کس از زاد ایشان اسن باشد خان شود در ماوراء النهر به پادشاهی رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد و در زمان او امیر یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب بود با بعضی از امرای نامدار در شهر سنه ۹۱۸ بعزم تسخیر ماوراء النهر از عراق بکنار جیحون رفت و چون ایشان از آب آمویه عبور کردند میرزا بابر که پادشاه حدود هند بود بدیشان ملحق شد باتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلده قرشی نهب و غارت و قتل عام فرمودند بعد از آن بحوالی غجدوان بالشکر ازبک وعید سلطان که یکی از اعظم آن طایفه بود در شب سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست یافتند امیر یار احمد که سر لشکر بود با چند میر درین جنگ کشته شدند پس ازین در شهر سنه ۹۳۴ عید سلطان تحریک کرد تا گونجونجی خان باتمام خانان ازبک بخراسان آمدند و در موضع زور آباد جام در روز



شنبه یازدهم محرم سنه ۹۳۵ با نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان السلطان بن السلطان ابوالغازی شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه جنگ کردند و شکست یافتند و بماوراء النهر گریختند و در سال دیگر که سنه ۹۳۶ بود باز بهرو آمدند و هجوم کردند و صلح باز گشتند چون بدان دیار رسیدند کونجونجی خان در سنه مذکوره وفات یافت .

ابوسعید خان بن کونجونجی خان بعد از پدر بسلطنت نشست قریب چهار سال حکم کرد و در سنه ۹۳۹ وفات یافت .

عید خان بن محمود سلطان که برادر زاده شاهی یک خان بود بعد از ابوسعیدخان در ماوراء النهر پادشاه شد او بکرات و مرآت در زمان کونجونجی خان و ابوسعید و در زمان سلطنت خود بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت اتلی محاربات رفت و بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایات دیگر روی بخرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفیس تقیس متوجه دفع او میشدند بماوراء النهر میرفت تا در اوایل ذی قعدة سنه ۹۴۶ در بخارا وفات یافت .

عبدالله خان بن کونجونجی بعد از عیدخان پادشاهی ماوراء النهر رسید قریب ششماه پادشاه بود و در سنه ۹۴۷ در گذشت

عبداللطیف خان بعد از عبدالله خان بسلطنت رسید او نیز پسر کونجونجی خاست و حالا که سنه ۹۴۸ است در ماوراء النهر پادشاه است .

## قسم چهارم

در ذکر پادشاهان دودمان ولایت و خاندان امامت و هدایت رفیعہ عالیہ صفویہ حفظہم الله بالانوار القدسیہ کہ مقصود اصلی ازین تألیف نشر شمه از مناقب بهیه و مآثر علیہ ایشان است والله المستعان و علیہ الشکلاں .

سلاطین عظیم الشان صفویہ و خواقین رفیع المكان حیدریہ پادشاهان بزرگوار خالیمقدارند و بشرف سیادت و منقبت ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف و متصف اند و بصفات کمال از جمیع پادشاهان عالم و خسروان بنی آدم مستغنی و ممتازند .

نسب سیادت این طبقه علیہ چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیہ میرسد و سلسله هدایت و ولایت ایشان بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفاق شیخ صفی الحق والدین ابواسحق قدس سره العزیز که جد اعلی این طبقه است می پیوندد و آنحضرت در طریق طریقت و ارادت بحضرت شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی دارند و وفات شیخ زاهد در سال ۷۰۰ وقوع یافت و هم در آنجا مدفونست و سلسله حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام که سر رشته امامت و هدایت اند منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابواسحق غوث زمان



و قطب دوران و مرشد کامل اوان خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت در زمان پادشاهان مغول چنگیزی ظهور یافته و طایفه مغول به آنحضرت اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ گزیده ذکر کرده است از ایدای مردم باز میداشته اند در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه و حالات رفیعہ و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند و کتاب صفوة الصفا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمہ از آن جمله است و آنحضرت بعد از نماز صبح دوشنبه دوازدهم محرم سنه ۷۱۵ در زمان سلطان ابو سعید خان پسر الجایتو سلطان در دارالارشاد اردبیل جهان فانی را وداع کرده برای باقی انتقال نموده اند و در خطبہ مقدسه منوره صفویہ اردبیل که از منشآت خلف صدق ایشان حضرت مرشد الکاملین و سلطان المحققین قطب الاوتاد شیخ صدر الدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد اهل عالمیانت مدفون شده اند .

اول پادشاهی که از این دودمان غالبشان بموجب آیه کریمه هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام ممالک ایران حکم فرموده بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود و بر اعدا غالب آمد و سروران زمان و گردنکشان دوران غبار نعل مراکش توتیاسا در چشم کشیدند و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتباهش بجای غلامان کمر بندگی استوار کردند نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان صاحبقران خسرو پادشاه نشان رافع رایات عدل و احسان ماحی آثار جور و طغیان شهنشاه کشورستان باسط امن و امان الموفق من العزیز القوی معز الملطنة و الدنيا والدین ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی انار الله برهانه است و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و جلال و غایت ابهت و کمال و در شجاعت و مردانگی

بمرتبه بود که باندک سپاه بر سر صد هزار سوار تاختی و در شکارگاه تنها بکشتن شیر و یلنگ و ببر شافتی و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را در بارگاه رفیعش بی رخصت بار نبود و اعظم سلاطین را در مجلس منیعش زهره گفتار نی همانا که در شأن عالی ایشان کمال اسمعیل گفته : مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند قطار هفته ایام بگسلند مهار و در کرم وجود بمثابه که چون بار خانها و خزاین از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشیدی .

دست جودش نگذارد که شود زر مجموع

زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر

مفاخر و مآثر حضرت اعلی یجد و شمار است اگر کسی متصدی بیان تفصیل آن شود کتاب غلیحه در آن باب تألیف باید کرد و درین مختصر شرح حالات و بیان فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان ولایت نشان بسلطنت مؤید و دولت مغلد بر سیل اجمال تحریر خواهد یافت و بعد از این هر جا که حضرت اعلی گفته میشود مراد آنحضرتست و نسب شریف آن حضرت بدین ترتیب است .

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه ورین کلاه بن سید محمد بن شرفشاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید محمد اعرابی بن سید ابو محمد قاسم بن ابو الناسم حوزة بن الامام الهمام موسی الکاظم



صلوات الله عليهم اجمعين وآبای رفیع الدرجات حضرت اعلیٰ همه صاحب ولایت و هدایت و کرامت بوده اند و همیشه عالمان از نور ارشاد و تربیت ایشان از ترك و تازیك روز بروز و ماه بماه و سال و معتقدان ایشان از ترك و تازیك روز بروز و ماه بماه و سال بسال زیاده می گشته اند اما ابتدای سلطنت این طایفه قدسیه در زمان حضرت سلطان جنید بوده و شرح این حال بر سبیل اجمال و ایجاز آنکه چون نوبت ارشاد حضرت سلطان جنید که پدر دوم حضرت اعلیٰ است رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب حق مرتضوی علیه السلام کوشیدند و پیوسته تحریص ارباب ارادت و لشکر زیادت میگشت و چون پادشاه زمان میرزا جهانشاه از طبقه سلاطین خرقوینلو برداعیه ایشان اطلاع یافت بسبب توهم زوال ملك آن حضرت را از قلمرو خود عنبرخواست و آنحضرت با جمعی کثیر از ارباب ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیار بکر که والی آنجا امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بود و با میرزا جهانشاه مخالفت مینمود تشریف بردند حسن بیک بقدیم اعزاز و تعظیم استقبال ایشان نمودند و بمصاهرت با آن حضرت مفاخرت جسته خواهر اعیان خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا را در حباله نکاح آنحضرت در آوردند حضرت شاه صفدر ابوالغازی سلطان حیدر ازین خاتون متولد شد و حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت بامردم بسیار از دیار بکر بعزم غزوه کفار بطرف طرابوزان رفتند و با کفار آنجا غزا کردند و از آنجا مراجعت نموده به مملکت شیروان درآمدند امیر خلیل که والی شیروان بود از استیلا و استعلائی ایشان ترسید و لشکر بسیار مقابل ایشان فرستاد و میان فریقین جنگ عظیم دست داد حضرت سلطان جنید شهید شدند و به مقتضای آیه کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یَقْتُلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا یَشْعُرُونَ بحیات جاودانی فایز و واصل شدند

بعد از ایشان حضرت سلطان حیدر بر مسند ولایت و ارشاد بجای پدر بزرگوار برآمدند و زمره مریدان و معتقدان سرنیاز بر عتبه اقبال آنحضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیک که بعد از میرزا جهانشاه سلطنت و پادشاهی ایران بدو تعلق گرفته بود از وفور اخلاص که بآن خاندان ملايك نشان داشت مجدداً بمصاهرت با آنحضرت که همشیره زاده او بود میل فرمود و دختر خود بلقیس زمان علمشاه خاتون را به آنحضرت بعقد شرعی تزویج نمود حضرت اعلیٰ شاه هدایت پناه ازین خاتون بوجود آمده ولادت همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه ۸۹۲ با شواهد پادشاهی و اقبال و قراین جهانگشائی و سلطنت و کمال شرف وقوع یافته حضرت شاه ابوالغازی سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیک که مذکور شد بمملکت شیروان نهضت فرمودند شیروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل مغلوب و منکوب گشت و از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک با آنکه خویش بود زاه صواب گم کرده سلیمان بیک بیجن را با لشکر بسیار بمدد شیروان شاه فرستاد تا با آنحضرت در حدود تبرسران جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند و درین جنگ بموجب اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون از کمان قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت جرعه شهادت بدستور آباء رشید از جام و مامنا الا مقتول شهید در کشید و بدار جنان و روضه رضوان خرامید و این واقعه هایل در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت کار دنیا خود چنین است همیشه زمره انبیا و ائمه هدی علیهم افضل التحیه والتنا و طبقه اصفیاء اولیا ازو جفاها دیده و ستمها کشید اند .

چيست دنیا سرای آفت و شر ☉ خانه محنت و مکان ضرر نیست دروی وفا و یاری و یار ☉ دیده و آزموده بسیار



بعد ازین واقعه یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان سلطنت و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در آن دیار گذشت دشمنی آل پیغمبر و قصد خاندان حیدر مثل سم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیک در عنقوان جوانی بمرد و پسرانش بعد از او کشته شدند و نسلش بر افتاد و طبقه آق قوینلو عنقریب بقدر نواب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شده و اکثر آن طایفه از شمیر آبادار غازیان ظفر آثار بدارالبوار رفتند التمه چون نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیک رسید حضرات شاهزادگان را از قلعه اصطخر فارس باذربایجان طلبید و حضرت شاهزاده سلطان خلی پادشاه چنانچه سابقاً در احوال رستم بیک گذشت از غدر رستم بیک بغرض هادت فایز گشت و درین فتنه حضرت اعلی در اواخر شهر ۸۹۸ بطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه گیلان حضرت سیادت منقبت کار کیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتگاری و جان سپاری در آمده لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانید حضرت اعلی مدت شش سال در گیلان توقف فرمودند و چون دولت آق قوینلو ضعیف گشته در ممالک ایران هرج و مرج پدید آمد مردم عالم بامال ظلم و عدوان گشتند و نهب و غارت شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام بیفتاد و رایات نصرت آیات شاهی بعون الهی در اواسط مجرم سنه ۹۰۵ بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفاء نایره ظلم و طغیان در حرکت آمد و در اردوی سامان از حدود دیلمان کار کیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون آمد و قشلاق در ارجوان از مملکت استاره گرفتند و در بهار از آنجا بطرف اردبیل تشریف بردند و از آنجا بطرف آذربایجان و ارزنجان نهضت فرمودند و در آنجا از طوایف مریدان

و معتقدان و صوفیه قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تنکو و روساق و روملو و ذوالقدر و وانشار و قاجار و صوفیه قراچه داغ و غیرهم در بارگاه سلطنت سپاه آنحضرت جمع آمدند و حضرت اعلی در اوایل سنه ۹۰۶ با غازیان ظفر پناه بدولت و اقبال ظهور فرموده و بدفع شروانشاه متوجه مملکت شیروان گشتند و در آن دیار با شروانشاه فرخ یسار محاربه نمودند ظفر و نصرت یافتند درین جنگ شروانشاه کشته شد.

گرزانکه بدکنی تومپندار کان بدی گردون فرگذار دو دوران رها کند قرض است فعلهای تودریش روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل در سنه ۸۶۸ بسلطنت شیروان رسیده بود و مدت سلطنت او سی و هفت سال امتداد یافت بعد از آن مردم شیروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیک بن فرخ یسار را به پادشاهی قبول کردند قریب یکسال و نیم سلطنت داشت و در گذشت و بعد از وی غازی بیک بن فرخ یسار در سنه ۹۰۷ بسلطنت معین شد و او نیز قریب یکسال پادشاه بود وفات یافت بعد از او شیخشاه بن فرخ یسار در سنه ۹۰۸ پادشاه شد و مدت بیست سال در سلطنت آندیار کامرانی کرد و در روز شنبه هیجدهم رجب سنه ۹۳۰ وفات یافت بعد از او پسرش سلطان خلیل در شیروان پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه سلطنت کرده و دختر حضرت اعلی پادشاه گیت سنان شاه اسمعیل بهادرخان را در نکاح آورد و در روز جمعه نهم جمادی الاول سنه ۹۴۲ وفات یافت و حضرت اعلی بموجب آیه کریمه توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء بعد از فرخ یسار بر تخت سلطنت شیروان بر آمدند و در آن سال قشلاق مایون در محمود آباد شیروان گرفتند درین قشلاق جناب وزارت پناه امیر شمس الدین زکریا که سالهای بسیار وزارت



سلاطین کرده بود بشرف بساط بوسی نواب کامیاب اشرف  
اعلی مفتخر و سرافراز گشت و عنایات شاهانه شامل حال  
او شد و منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و  
او را کلید آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجانب مولانا  
شمس الدین گیلانی که بقدمت خدمت موصوف بودند عنایت شد  
و از طبقه غازیان ظفر نشان حسین بیک لله شاملو و ابدال بیک  
دده امیرالامرا و صاحب اختیار بودند بعد ازین درشهر ۹۰۷  
بتصد الوند بیک و تسخیر مملکت آذربایجان از شیروان نهضت  
فرموده در حدود نخجوان در موضع شرور با الوند بیک و امرای  
آق قوینلو جنگ کردند و مظفر شدند از امرا و لشکر آق -  
قوینلو قریب هشت هزار مرد درین جنگ کشته شدند و الوند  
بحدود دیاربکر گریخت حضرت اعلی نزول اجلال در دارالسلطنه  
تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان  
زیب و زینت گرفت و رؤس منابر و وجوه دنایر بنام هدایب  
فرجام حضرات دوازده امام علیهم الصلوٰه والسلام والقباب همایون  
مشرف گشت و مردم بمنهب اهل بیت درآمدند و بتاج و هاج  
دوازده امام علیهم السلام که از سقرلات قرمزی ترتیب یافته  
سرافراز شدند و خلائق از جور ظلم اهل عدوان خلاص شده  
یلین مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهد امن و امان آسایش  
یافتند و زمانه بمان حال بدین مقام مترنم گشت :

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی  
که سایه بر سرش انداخت خسرو غازی  
شکوه شبیه شاهین همتش بشکست \* دل عقاب سپهر از بلند پروازی  
فلک کلاه غرور این زمان ز سر بنهد \* که هست افسر شه بر سر سرافرازی  
چنان ساخت جهان راهوای معدلتش \* که از طبیعت اضداد رفت نامازی  
از آنکشت که گستاخی کند پس ازین \* سحر به پرده دری یاصبا به بازی

بعد ازین صولت غازیان ظفر نشان بنوعی در دلها اثر کرد که  
مخالفتان بمجرد آوازه ایشان از اقلیمی باقلیمی گریختند درین سال قشلاق  
همایون در تبریز واقع شد و در بهار لشکر بجانب ارزنجان در  
حرکت آمد تا حدود مملکت ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله  
ذوالقدر بود رفتند و در غیت ایشان الوند بیک به تبریز آمد  
چون نواب کامیاب اعلی برین اطلاع یافتند در اوایل سنه ۹۰۸  
به ایلغار بجانب تبریز توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر  
ظفر اثر خبر یافت فرار کرده بیغداد رفت و از آنجا بدیاربکر  
افتاد و آنجا در شهر سنه ۹۱۰ وفات یافت چنانچه سابقا مذکور  
شد و مملکت آذربایجان باتوابع از خبث وجود اعتادی پاک گشت و  
قشلاق در تبریز گرفتند پس ازین در اواخر شهر سنه ۹۰۸  
موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد پسر یعقوب بیک آهنگ  
عراق کرد و بعد از طی مراحل و منازل در روز شنبه ۲۴  
ذی الحجه سنه مذکوره در حدود همدان با سلطان مراد که حضرت  
اعلی او را نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و نصرت یافتند  
و قریب ده هزار کس از آق قوینلو درین جنگ کشته شدند و  
حضرت اعلی از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود توجه فرمود  
و در ماه ربیع الاول سنه ۹۰۹ در شیراز نزول اجلال فرموده  
وممالك عراق و فارس و کرمان بتصرف نواب کامیاب همایون  
درآمد و نامراد از فارس بیغداد گریخت و درین سال قشلاق  
همایون در قم گرفتند و جناب وزارتآب ملک شرف الدین محمود  
جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و خصایل اتصاف داشت  
در وزارت شریک جناب امیر شمس الدین زکریا شد و چون از  
حسین کای جلای که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار  
و سمنان بود خصیان ظاهر شد و بری آمده بود و الیاس بیک  
ایقوت لقلی را که از جانب حضرت اعلی آنجا حاکم بود بقتل



آورده و مردم آنجا را غارت کرده و جمعی از بقية السیف طایفه آق قوینلو نزد او جمع شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم رمضان بقصد قلع و قمع او از قشلاق قم بیرون آمدند و از راه دیر و کاخ ایلغار نموده درری نزول فرمودند و از آنجا بیای قلعه گلخندان که در دست مخالفان بود در آخر شهر مذکور نفیض نمودند درین منازل قاضی محمد کاشی در صدارت شریک مولانا شمس الدین گیلانی گشت و روز بروز کارش در ترقی بود فی الجملة غازیان عظام در دو روز فتح قلعه مذکوره نمودند در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دماوند نهب و غارت و قتل تمام رفت و در متصرف شوال قلعه فیروز کوه را در حصار گرفتند و تا مدت پانزده روز در میان اهل حصار و غازیان خفر کردار قتال و جدال بود بعد از پانزده روز علی کیای ضامندار که کوتوال قلعه بود بشرف عتبه بوسی مشرف شد و قلعه را تسلیم کرده و بجان امان یافت و از مردم این قلعه هر کس سیاهی بود بقتل رسیدند و هر کس از جمله رعایا بود خلاص شد حضرت اعلی بعد از فتح قلعه از راه هبله رود بیای قلعه استا که حسین کیای جلاوی و مراد یک جهان شاملو و مردم بسیار بدانجا تحصن نموده بودند نزول ابلال فرموده قریب یکماه در حرب و قتال اشتغال داشتند در آخر آب هبله رود را که اهل قلعه از آن سیراب میشدند از ممر اصلی انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطرب شدند و از تشنگی به سرحد مرگ رسیدند تا آنکه حسین کیای جلاوی با مراد یک و توابع در اوایل ذی حجه سنه مذکوره از قلعه بیرون آمدند مراد یک را با آتش بسوختند و حسین کیا را در قفس کرده عذاب می نمودند و او خود را در قفس کشته در منزل قوه ری جسد او را نیز بسوختند و دیگران طعمه شمشیر غازیان طفر نشان گشتند

و قلعه را خراب کردند درین یورش قریب هزار کس از مخالفان بقتل آمدند مؤلف این مختصر درین سفر در رکاب ظفر انتساب بوده و مشاهده این وقایع مینموده و در زمانی که در حوالی قلعه استا که مخیم عسا که نصرت مآثر شده بود والی استرآباد محمد حسین میرزا نه والدش سلطان حسین میرزای بایقرا بود و در آن ایام پادشاه تمام خراسان بود و کار کیا سلطان حسن برادر حضرت کار کیا میرزا علی پادشاه گیلان بصدق نیت و اعتقاد درست بشرف رکاب بوس سرافراز گشتند و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون بری مراجعت فرمود عاطفت خسروانه شامل حال ایشان شد و بتاج زر و کمر شمشیر مرصع و چارقب و اسب وزین طلا اختصاص یافتند محمد حسین میرزا با فوجی از لشکر ظفر اثر با استرآباد معاودت نمودند و برادر او مظفر حسین میرزا که در غیبت او در استرآباد مستقل شده بود از و منهزم شده بهرات نزد پدر رفت و استرآباد یکبار دیگر بتصرف محمد حسین میرزا درآمد و آن مملکت تا آخر عمر در تصرف او بود و کار کیا سلطان حسن در ساوجبلاغ رخصت انصراف بجانب گیلان یافت و در محرم سنه ۹۱۰ اردوی گردون شکوه به ییلاق خرقان و تخت سلیمان نزول یافتند و بعیش و عشرت و شکار گذرانیدند و پائیز متوجه اصفهان گشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کار کیا سلطان حسن در حدود دیلمان با برادرش کار کیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود اظهار مخالفت کرد کیا فریدون را که از جانب کار کیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلندر در حدود دیلمان بکشت کار کیا میرزا علی سلطنت برو گذاشته و عبادت اختیار کرد دیگر آنکه شخصی که او را رئیس محمد کرهی میگفتند در قدرت آق قوینلو ابرقوه بدست آورده بود و بر یزد مستولی شده حضرت اعلی بجهت دفع او



متوجه یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن ایام که نامراد شکست یافت و بجانب شیراز و بغداد گریخت مرادیك بایندر که والی یزد بود چون خبر شکست آق قویونلو بدو رسید یزد را گذاشته بجانب هرات رفت و در غیبت او خواجه سلطان احمد ساروهی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود و حضرت اعلی بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بحسین یك الله تفویض فرمود و او جوقة یك نامی را که از طبقات شاملو بود بامعدودی چند از غازیان بداروغگی یزد فرستاده بود سلطان احمد ساروهی استقبال نموده او را به یزد آورد بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته و هرکس از غازیان همراه او بود بقتل آوردند و باجمعی از پیاده ها بر یزد مستولی شده و این خبر در ابرقوه بر رئیس محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه حدود یزد آمده بود و سلطان احمد ساروهی را محاصره کرد و بعد از مدتی یزد را گرفته و سلطان احمد ساروهی را با جمیع پیاده ها بقتل رسانید در یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان گشت چون اینحال بر ضحیر منیر همایون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان دریای حصار یزد با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند و بنایدالهی و اقبال شاهی یزد مفتوح شد و رئیس محمد کرهی را بسوختند دیگر آنکه بعد از فتح یزد حضرت اعلی با عساکر نصرت مآثر ایلغار نموده تاخت ببجانب طبرستان بردند و قریب یک هفته در آنجا توقف فرمودند و هفت هزار کس در آن حدود بقتل آمده بود و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا بایقرا با فرزندان و امرا در اضطراب افتادند حضرت اعلی بعد از یک هفته از طبرستان بخراسان آمدند و در محرم سنه ۹۱۱ در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تاخت

سلیمان سیر فرمودند و بعیش و عشرت گذرانیدند و درین اوقات فرمان همیون عز اصدار یافته بود که هرکس در جنگ سلطان حیدر با مخالفان همراه بوده باشد و بشبوت رسد او را بقتل آورند و پرشش این قضیه را بابدال یك دده که در آنوقت غورچی باشی بود رجوع فرمودند و بدین سبب بسیاری از مردم بقتل آوردند و درین سال قشلاق همایون در طارم افتاد و در اثنای قشلاق خبر فترت پادشاهان گیلان بمسامع جلال رسید و آنچنان بود که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه اتفاق کردند و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذکوره در رانکو بر سر کارکیا سلطان حسن رفتند و او را در جامه خواب بکشتند یکسال و نیم پادشاهی گیلان کرده بود و در همین شب این خبر بلاهیجان رسید امرای سلطان حسن با لشکر لاهیجان اتفاق نمودند و در روز برانکو آمدند و کارکیا میرزا علی را بقتل رسانیدند کارکیا میرزا علی قریب ۲۸ سال باستقلال پادشاه گیلان بود و در زمان پدر یست و دو سال دیگر سلطنت لاهیجان بدو تعلق داشت و ولی عهد پدر بود ولادت او در روز جمعه ۱۹ رمضان سنه ۸۴۷ برانکوی بود و او پادشاه عابد بود بالجمله زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا سلطان حسن در اردوی همایون بود و حضرت اعلی عنایت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل او فرموده سلطنت گیلان بدو رجوع فرمودند و جمعی از غازیان ظفر نشان همراه کارکیا سلطان احمد کرده او را بپادشاهی گیلان فرستادند چون کارکیا سلطان احمد بحدود رانکوه رسید امرای پدرش که کارکیا میرزا علی را کشته بودند باستقبال او بیرون آمدند و چون به کارکیا سلطان احمد نزدیک شدند از اسب فرود آمدند که پای بوس نمایند کارکیا سلطان احمد فرمود تا همه را بقتل آوردند و در رانکو نزول



کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست سال در پادشاهی بماند و در روز دوشنبه دوم شعبان سنه ۹۴۰ وفات یافت و هم در قشلاق طارم حضرت اتلی بعضی امرا را از راه خلخال بر سر امیر حسام الدین والی رشت فرستاد و خود با عساکر نصرت مآثر از راه طارم متوجه رشت شدند امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت باردوی همایون فرستاد و شیخ نجم رشتی که از مقربان حضرت اتلی بود شفیع مردم رشت شد و گناه ایشان را در خواست کرد التماس او را قبول فرموده از گناه ایشان در گذشتند و باردوی همایون که در موضع زگرد و آلتون کش بود معاودت فرمودند و چلیبایک خلخالی که والی طارم بود بغضب حضرت اعلی گرفتار شد و درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذیحجه این سال پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا بایقرا وفات کرد و پسرانش بجای او نشستند چنانچه سابقاً مذکور شد و حضرت اعلی در بهار از طارم بسلطانیه تشریف بردند و در شهر سنه ۹۱۲ شکارکنان بآذربایجان رفتند و قشلاق در خوی فرمودند و درین سال امرای عظام را با صارم کرد جنگ شد و عبدی یک شاملو و ساروغلی مهرداد کشته شدند و در محرم سنه ۹۱۳ شاهی یک بخراسان آمد پسران سلطان حسین میرزا از و شکست یافته بدیع الزمان میرزا با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا بعراق آمدند و بجز عتبه بوسی همایون مفتخر و سرافراز گشتند شرح اینصورت و مآل حال ایشان سابقاً ایراد یافته و در بهار این سال حضرت اتلی بجانب ذوالقدر نهضت فرمودند و با جمیع امرا و عساکر از حدود قیسریه روم گذشته بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفتند که حضرت اعلی او را الا دانه میگفتند فرار نموده بکوههای ذوالقدر رفت و غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کردند و حضرت اعلی با ظفر و نصرت بآذربایجان

آمد و در حین مراجعت امیر یک موصولو که از جانب آق قویونلو مدتها والی دیار بکر بود با اقوام و اتباع و اویماق موصولو بجز بساط بوسی همایون مفتخر گشت و هدایای بسیار بموقف عرض رسانید و دیار بکر داخل محروسه شد و ایالت آنجا به پیر محمد خان استاجلو قرار گرفت و او مدت هفت سال در آن دیار حکومت کرد و علاء الدوله ذوالقدر مکرر لشکر بر سر او فرستاد و میان ایشان محاربات واقع شد و همه بار محمد خان غالب آمد و پسر علاء الدوله درین محاربات بقتل آمد و محمد خان رتبه بزرگ یافت و مآل حال او بعد از این خواهد آمد و حضرت اعلی امیر یک موصولو را بمنصب مهرداری همایون سرافراز گردانید و در سنه مذکوره قشلاق عساکر همایون درخوی و سلماس اتفاق افتاد بعد از این در سنه مذکوره حضرت اعلی عازم عراق عرب شدند باریک یک پرنانک والی بغداد بود چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت نامراد را برداشته بحدود روم و شام گریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال مفتوح شد و بسیاری از مخالفان در آن سال در آندیار از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار گذشتند چنانچه در دجله بجای آب خون جاری بود و ایالت عراق عرب با توابع بخادم یک امیر دیوان ارزانی داشتند و او را خلیفه الخلفا لقب کردند و جناب سیادتآب سید محمد کمونه را که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و باریک یک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص کرده تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب بدو شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آندیار و تشرف بشرف زیارت و رعایت معتکفان عتبات جنات آیات و تعیین حفاظ و مؤذن و خدام و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق و آنچه از ضروریات بود بر آن آستانهای منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم آنجا شفقت



فرموده بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب در آن  
مجال بقتل رسیدند و چند روز در شهر شوشتر و حویزه توقف  
همایون اعلی واقع شد و از آنجا از راه کوه کیلویه شیراز آمدند  
و درین ولا منصب امیرالامرائی و رتق و فلق و مهمات ممالك  
مجرسه بشیخ نجم مقرر شد و مهر او در دیوان اعلا بر بالای  
مهر جمیع امرا زدند و او دست امرا و ترکان بر بست و مدار  
بر حساب نهاد و در اوایل شهر سنه ۹۱۵ از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و  
قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب صدارت یا امارت بهم جمع کرده  
بود و خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق اقدام نموده حکومت  
یزد و کاشان و خلی از مجال عراق عجم بدو مرجوع بود در  
این اوقات حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود بواسطه ظلم  
و ستم گرفتار شد و در ماه صفر بقتل رسید و هم درین سال ابدال  
بیک دده که صاحب الکای دارالموحدین قزوین و ساوجبلاغ و  
خوار و ری بود نزل شد و جای او را برینل خان شاملوعنایت  
فرمودند و منصب صدارت بلا مشارکه بجانب سیادتات میرسید  
شریف شیرازی که از دختر زاده های عالیجناب استاد المحققین  
صاحب التصانیف الفایقه میرسید شریف علامه بود تفویض نمودند  
وزارت بمیریار احمد خوزانی و استیفا بمولانا شمس اصفهانی  
شفقت فرمودند و اردوی همایون بجانب آذربایجان حرکت فرموده  
و چند روز در تبریز توقف فرمودند و در آنجا حسین بیک را  
که منصب امیرالامرائی و امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند  
و الکا و نوکران او را بمحمد بیک سفره جی استاجلو ارزانی  
داشتند و بعد از این او را چایان سلطان لقب کردند و از تبریز  
متوجه خوی شدند چون در موضع خامنه از حدود شبستر نزول  
اجلال واقع شد شیخ نجم گیلانی در آن منزل بمرض ذات الجنه  
در گذشت جسد او را بموجب فرمان همایون اعلی بنجف اشرف

نقل کردند و منصب او بمیریار احمد خوزانی تفویض فرمودند و  
او را نجم ثانی لقب کردند و بر جمیع امرا تقدیم فرمودند و موکب  
همایون در خوی نزول نمود و بعد از چند روز در اثنای زمستان  
بجانب شروان نهضت کردند تا در بند با کویه رفتند و قلاع  
آندیار مفتوح گشت و در بهار بدولت و اقبال باذربایجان معاودت  
فرمودند و چون خاطر خطیر و ضمیر منیر همایون از انتظام امور  
مملکت آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و دیار بکر باز  
پرداخت تسخیر ممالك خراسان را وجهه همت عالی نهضت ساخته  
ولوای اقلیم گشای بدفع شیک خان ازبک که بر بلاد خراسان  
مستولی شده بود در اواسط شهر سنه ۹۱۰ متوجه خراسان گشت  
شیک خان ازبک از توجه ایشان خبر یافته در آخر رجب سنه  
مذکوره در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هرات برورفت  
و تحصن بقلعه مرو نمود حضرت اعلی با جمیع امرا و عساکر  
بعد از تشرف بشرف زیارت حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله  
و سلامه علیه و نای آبائه الکرام استمداد همت از آن آستان  
ملایک آشیان نموده در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال  
در ظاهر مرو فرمودند و یکدور روز میان غازیان ظفر نشان و  
ازبکان جدال و قتال دست داد و چون صرفه جنگ بامخالفان  
در آن مکان نبود ازبای حصار کوچ کرده یک منزل پس نشستند  
شیک ازبک اینصورت را حمل بر فرار کرده دارشد با قریب  
پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر  
ایلغار کرده رسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تأیید یزدانی  
تعییه میمه و میسر فرموده و در یک منزل مرو با شیک خان  
ازبک جنگ کرد از صبح تا وقت زوال جنگ واقع شد و  
قریب ده هزار کس از ازبک درین جنگ کشته شدند و شیک  
خانرا در موضع حرب مرده یافتند و سرداران ایشان را دستگیر



کرده گردن زدند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و هشتم شعبان سنه مذکوره اتفاق افتاد و تمام خراسان بتصرف بندگان درگاه فلك اشتباه در آمد و لشکر منصور غنائم نامحصور گرفتند منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود بقلم گهربار گرفته فتح نامها بعراق و فارس و آذربایجان و کرمان و بغداد و خوزستان و دیار بکروشروان و هندوستان و طبرستان و شام و روم فرستادند عساکر خضر مآثر سه روز مرورا که مسکن ازبکان بود غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاهانه شامل حال عجزه و مساکن آنجا شده برایشان بخشودند و آن مملکت را بابدال يك دده ارزانی داشتند و درین سال قشلاق همایون در شهر هرات واقع شد و در بهار سنه ۹۱۷ اردوی گردون شکوه بعزم تسخیر ماوراء النهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل حدود آب آمویه مخیم عساکر نصرت مآثر شد سلاطین ازبک پناه بامیرالامرای ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشان را قبول نموده بدولت و اقبال معاونت فرمودند و شهر هرات را بحسین يك لله ارزانی داشتند و عازم عراق شدند و چون شهریار منزل همایون شد قریب پانزده هزار کس از حلیفه تكلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم مکرراً جنگ کرده غالب آمده و خیلی از محال روم غارت کرده و قریب پانصد کس را از تجار در حدود ارزنجان بقتل در آورده مالهای ایشانرا تاراج کرده درین وقت بمن زمین بوس سرافراز گشتند حسب فرمان همایون سرداران ایشانرا بواسطه حرکت شنیعه که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرمودند و دیگران را بر امرای قسمت کردند و ملازم ساختند و قشلاق همایون در قم واقع شد در این قشلاق سلاطین مازندران بتقیل آستانه علیه سرافراز

گشتند و مبالغ پنجاه هزار تومان برسم پیشکش بموقف عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادتآب امیر سید شریف شیرازی بجهت احراز سعادت زیارت مشاهد مقدسه حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیه والتنا متوجه عراق عرب شد و منصب صدارت در اوایل ذی حجه سنه مذکوره بعالیجناب سیادت و نقابت پناه عرقان دستگاه امیر ظهیرالدین عبد الباقی یزدی که از احفاد حضرت طارق ربانی میر نعمت الله کرمانی بود مفوض و مرجوع شد و در عشر آخر ذی حجه این سال میر یار احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب بود بعزم تسخیر ماوراء النهر از قم متوجه خراسان گشت و در بهار سنه ۹۱۸ موکب همایون از قشلاق بیرون آمده بطرف تخت سلیمان و ییلاقات آنحدود نهضت فرمودند و درین سال چند واقعه روی نمود اول واقعه قدرت روم است و آنچنان بود که پادشاه آنجا ایلدرم با یزید پسر سلطان محمد رومی سه پسر داشت سلطان احمد و سلطان سلیم و سلطان قرخ هر يك از فرزندانرا طرفی از روم داده بود و قریب سی و سه سال در پادشاهی آنجا بسر برده و درین سال جماعت نیکچری یا بعضی از لشکر روم اتفاق کردند ایلدرم با یزید را از سلطنت معزول ساختند و سلطان سلیم را پادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و پدرش نیز در همین سال درگذشت بعد ازین سلطان سلیم بر تمام ملک روم مستولی شد و هم درین سال امیر زکریای وزیر در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون شد و دیگر آنکه نجم ثانی درین سال بابیاری از امرای و لشکر چون از آب آمویه گذر کردند میرزا بابر از اولاد تیمور که پادشاه غزنه و حدود هند بود بمدد عساکر منصور آمده یاردوی نجم ملحق شد و باتفاق از راه دربند آهنب گذشته



بظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را بچنگ گرفته در آنجا قتل عام و غارت کردند و مولانا بنائی شاعر از جمله مقتولات آنجاست بعد از تسخیر قرشی از آنجا کوچ کرده از حدود بخارا گذشته بای قلعۀ غجدوان که تمرسلطان پسر شیک در آنجا بود فرود آمدند عید سلطان که برادرزاده شیک خان بود از بخارا بمدد تمرسلطان آمد و بدو ملحق شد و جانی بیک نیز با لشکر خود بدیشان پیوست میان ایشان و لشکر امیرنجم جداول آب واسطه بود بعضی از امرای ذوی الاقدار صرۀ جنگ درین مقام ندیدند نجم ثانی قبول نکرد و با ازبکان در پای حصار غجدوان مقاتله و محاربه رفت شکست بر غازیان افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرای کبار درین جنگ کشته شدند و میرزا بابر بجانب غزیه و حدود هند بمملکت خود گریخت و لشکر بسیار در وقت فرار تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار بدست ازبک اقتاد و تمرسلطان و عید سلطان بخراسان آمدند و تمام بلاد خراسان بهم برآمد و حسین بیک لاهه هرات را گذاشته از راه سیستان بکرمان آمد و این محاربه در روز سه شنبه هفتم رمضان سنۀ مذکوره روی نمود چون این خبر در اصفهان که قشلاق همایون بود بذروه عرض رسید بعضی از امرایا بیشتر بخراسان فرستادند و فرمان حصار لشکرهای ممالک محروسه نافذ شد و در بهار سنۀ ۹۱۹ بهزم دفع مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرمودند و محالی از محال شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقتدار شد منصب امیرالامرائی که بنجم ثانی متعلق بود بمعالیجناب میر عبدالباقی شفقت فرمودند و منصب صدارت همچنان بمعالیجناب میر سید شریف شیرازی قرار یافت و چون اردوی گردون شکوه بخدود مشهد مقدس رسید تمرسلطان و عید سلطان که در شهر هرات بودند از توجه همایون واقف شدند بماوراءالنهر گریختند

و ابدال بیک دده که صاحب الکای مرو بود در وقت فترت خراسان مرو را انداخته گریخته بود او را جامۀ زنان دربر و مقنعه بر سر کردند و بر درازگوشی سوار کرده بادف و نی بجبهت عبرت لشکریان در اردوی همایون گردانیدند بعد ازین نزول حضرت اتلی در ظاهر شهر هرات واقع شد و بتجدید ممالک خراسان کوشید تا از غبار مخالفان صافی گشت و حضرت اتلی شهر هرات را با توابع یزیدل خان شاملی ارزانی داشتند و بلخ را بدیو سلطان روملو دادند و بدولت و اقبال بعراق معاودت فرموده قشلاق در صفاهان گرفت و درین سال مبشران دولت و منہیان سعادت بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شده و اختر ولایت و هدایت از افق پادشاهی لامع گشت و در صباح روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سنۀ مذکوره عرصۀ عالم از انوار ولادت اعلیحضرت پادشاه زمان خسرو سلیمان مکان معین السلطنة والخلافه ابوالمظفر شاه طهاسب الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان خلدالله ملکہ و سلطانه منور و روشن گشت و جهان از یمن وجود مبارکش رشک بهشت آمد و مضمون این بیت بگوش جان رسید:

یکی غنچه از باغ شاهی دمید      کر آنسان گلی چشم گیتی ندید

حضرت اتلی را از اشراف کرامت این مولد همایون انواع همت و ابتهاج بحصول پیوست و آنحضرت بدولت و اقبال طوی معظمت فرمودند چند گاه از صبح تا شام ابواب فرح و شادمانی بر خواص و عوام گشادند بعد ازین در بهار سنۀ ۹۲۰ سلیم پادشاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرد باجمع عساکر روم بخدود آذربایجان آمد و این خبر در صفاهان پیایه سریر اتلی رسید توابعان را باحضار لشکرهای فراوان فرمان دادند و کس بدیار بکر نزد محمد خان استاجلو فرستاده حکم جهان مطاع صادر شد که با لشکرهای دیار بکر و آذربایجان باردوی گردون شکوه



ملحق گردند رایات جلال از صفاهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شد و بعد از طی منازل چون از خوی و سلماس گذشته بحدودی که آنرا چالدران گویند نزول اجلال فرمودند محمد خان استاجلو بالشکرها دیاربکر به اردوی همایون ملحق شد و پادشاه روم نیز بالشکر بیحد و شمار بدانحدود رسید و در موضع چالدران حضرت اعلی ترتیب و تنبیه صفوف فرموده مینه لشکر را بفرمان همایون ترتیب و زینت بخشیدند و میسر را بمحمدخان استاجلو سپردند و جناب میر عبدالباقی را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند و سید محمد کمونه و میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب در اوایل رجب سنه مذکوره با رومیان مصاف دادند و از صبح تا نماز یشت آتش قتال و جدال اشتعال داشت و قریب پنج هزار کس از طرفین کشته شد و میر عبدالباقی و میر سید شریف صدر و سید محمد کمونه و محمدخان استاجلو و سارو و یره قورچی باشی و خلفایک خادم با بسیاری از امرای عظام شهادت یافتند و چون پادشاه روم عرابها درهم کشیده بود و زنجیرها در حوالی آن استوار ساخته و بر کنارهای آن توپ و تفنگ تنبیه کرده در میان آن در آمده بودند لشکر ظفر اثر از توپ و تفنگ رومی کشته میشدند حضرت اعلی بدولت و اقبال صلاح در ترك قتال دانست دست از جنگ باز داشتند و به تبریز معاودت نمودند و از تبریز به عزیز کندی توجه نموده و از آنجا بحدود درجزین نیضت کردند در غیبت آنحضرت پادشاه روم به تبریز آمد و بعد از دو هفته از خوف لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته بروم مراجعت کرد در آماسیه روم قشلاق گرفت و حضرت اعلی در همان روزها بتبریز معاودت فرمودند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد بعد ازیناوقعه منصب امیرالامرائی بجایان سلطان استاجلو تفویض

فرمودند و نظارت دیوان اعلی بخواجه شاه حسین اصفهانی ارزانی داشتند و رتق و رفق مهمات ممالک محروسه و تعیین امرای لشکر برای او مفوض بود و او را میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدارت بعالیجناب سیادتآب امیر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد و هم درین سال نامراد بن یعقوب بیک که در قدرت رومیه بدیار بکر آمده بود بر دست غازیان کشته شد و سر او را پیایه سریر اعلی آوردند و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمود خان دیلمی در قزوین وفات یافت و مشارالیه در اواخر عمر ترك مناصب و امور دنیویه کرده بطاعت و عبادت اشتغال داشت رحمه الله علیه در آخر صفر سنه ۹۲۱ سلطنت خراسان بنواب کامیاب حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان شفقت فرمودند و امیر بیک موصول را که منصب مهربرداری داشت لله ساختند و بخراسان فرستادند و هم درین سال سلیم پادشاه روم در پای قلعه کماخ آمد و آن را بتصرف آورد و از آنجا بقصد دفع غلاء الدوله ذو القدر بمملکت او رفت و او را بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی شد و از آن بعد بشهر بورسه رفت و قشلاق آنجا گرفت در سنه ۹۲۲ قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در اواخر این سال پادشاه روم با سلطان قانصو که پادشاه مصر و روم و حجاز بود جنگ کرد و او را بکشت و دیاربکر نیز با تصرف گرفت و در سنه ۹۲۳ قشلاق همایون در نخجوان واقع شد درین سال پادشاه روم بمصر رفت و او را با غلامان مصری مکرراً قتال و جدال واقع شد و در آخر ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه ۹۲۴ قشلاق همایون اعلی در تبریز بود و در سنه ۹۲۵ کارکایا سلطان احمد و امیر مدباج پادشاه رشت بجز بساط بوسی مشرف گشتند و تربتها یافتند و حضرت اعلی بخشش بسیار فرمودند و



امیره دباچ بمظفر سلطان لقب یافت بعد از آن شیخشاه بن  
فرخ یسار پادشاه شیروان نیز بدرگاه فلک اشتباه آمد و بعنائیات  
شاهانه مفتخر و سرافراز گشت و هم درین سال قشلاق در تبریز  
واقع شد و در سنه ۹۲۶ قشلاق در صفاهان اتفاق افتاد و درین  
سال سلیم پادشاه روم در آن دیار بعلت طاعون وفات یافت و  
پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه شد و در سنه ۹۲۷ قشلاق  
در نخجوان واقع شد در این سال امیر خان مصلو میر محمد یوسف  
را که سالها شیخ الاسلام هرات بود و در اواخر بمنصب امارت  
و حکومت رسیده صاحب طبل و علم گشته بود در روز چهارشنبه  
هفتم رجب به تهمت مخالفت بکشت و در سنه ۹۲۸ حضرت شاه  
دین پناه او را از خراسان طلب فرمودند و امیر خان شاه طهماسب  
را بعظمت هر چه تمامتر باردوی همایون که در اوجان بود آورد  
و چون نزاعی در میان میرزا شاه حسین و امیر خان مصلو بود  
میرزا شاه حسین خون امیر محمد یوسف را باعث ساخته سخنان  
غیر واقع بعرض رسانید و چون مشارالیه بمرض ققرس گرفتار بود  
جراحی نیز در انگشت یادداشت مرهم تند گذاشته عمداً امیر خان  
را کشتند و ملازمان او را متهم ساخته بخون اوجمعی را جریمهای  
کلی گرفتند و جای او را به برادرش ابراهیم خان دادند و بغداد  
را با وسپردند و دورمیش خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا  
بخراسان فرستادند و قشلاق در تبریز بود در سنه ۹۲۹ روز  
سه شنبه ۲۸ جمادی الاخر مهتر شاه قلی خان که رکابدار حضرت  
اعلی بود میرزا شاه حسین را در دولتخانه تبریز بکشت و بگریخت  
و بعد از مدتی بدست افتاد و حسب فرمان سیاست رسید بعد از میرزا  
شاه حسین منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد تبریزی  
تفویض فرمودند و در سنه ۹۳۰ چایان سلطان استاجلو که امیر  
دیوان بود وفات یافت جای او به پسرش بایزید سلطان دادند

و او نیز بعد از چند روز وفات یافت منصب امیرالامرائی بر  
دیو سلطان مقرر شد و حضرت اعلی درین سال بجهت شکار اسب  
بجانب شکی میل فرمودند و بعد از نیل مقصود در حین مراجعت  
از آنجا در حدود سراب مزاج همایون از اعتدال باعثلال کشید  
و چند روز مرض متمادی گشت هر چند حکما علاج و سعی یش کردند  
فایده نداد و روز بروز خستگی اشتداد می یافت و چون بجاذبه  
یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه غالب ارواح  
مقدس انبیا و ائمه هدی حضور حضرتش را طالب بودند در صبح  
روز دوشنبه ۱۹ رجب سنه مذکوره جهانرا وداع کرده بسرای  
جاودانی انتقال فرمودند انالله و انا الیه راجعون

دریغ آن شهنشاه صاحبقران جم تاج بخش ممالک ستان  
دریغ آنکه دیگر نبیند سیهر نظیرش در آئینه ماه و مهر  
و نش آنحضرت را مصحوب جناب سیادت ماب امیر جمال الدین  
صدر بدارالارشاد اردبیل فرستادند و در خطیره مقدسه صفویه  
مدفون ساختند عمر شریفش سی و هشت سال بود و مدت سلطنتش  
۲۴ سال حضرت اعلی شکار دوست بودند و در فصول اربعه  
در گرما و سرما هرگز از آن شغل خالی نبودند و در حق سادات  
و علما و فضلا پیوسته انعام وافر کرده سیورغالات بسیار بدیشان  
و سایر طبقات ارزانی داشته و در هر کس بدیده شفقت نظر کرده  
مرتبه آنکس بچرخ اثرو فلک رسیده و زمانه بلسان حال میگفت  
زخاک پای تو هر ذره ای که بر خیزد

بر آسمان شود و کار آفتاب کند  
و آنحضرت چهار پسر کامکار که تراب نعل مراکیشان کحل دیده  
اولوالابصار است یادگار گذاشته اند :

اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالمیناه ابوالمظفر  
شاه طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان خلدالله ملکه و سلطانه



است که نظام کار جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و عنصر الطف آنحضرت منوط و مربوط است .

دوم نواب کامران ابوالغازی التاس میرزا است که حالا سلطنت شیروان حسب الحکم قضا جریان تعلق بدیشان دارد

سوم ابوالنصر سام میرزا است که شب و روز بشرف خدمت حضرت شاه عالم پناه مشرفست ولادت آنحضرت در روز سه

شنبه ۲۱ شعبان سنه ۹۲۳

چهارم نواب جهانبانی ابوالفتح بهرام میرزا است و آنحضرت برادر اعیان نواب کامیاب است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اعلی بسیار عزیز و گرامی و معظم و معتبرست و شمه از صفات جلال ایشان در دیباچه این کتاب که بنام خجسته فرجام آن حضرت است مؤلف و مرتب گشته ایراد یافته است و حق سبحانه و تعالی نواب جهانبانی را چهار پسر کرامت کرده است اول نواب سلطان حسین میرزا دوم سلطان حسن میرزا که از نواب کامیاب حضرت شاه عالم مقام شرف قبول فرزندی یافته سوم سلطان ابراهیم میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا

در ذکر جلوس شاه عالم پناه شاه طهماسب الحسینی

الصفوی بهادر خان خلدالله ملکه بر تخت سلطنت ایران

که مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف گوهر بنی آدم و روشنی دیده اهل عالم خلاصه ایجاد و تکوین و صورت رحمت رب العالمین مطلع انوار الهی مصدر الطاف نامتناهی و مسیح دم سلاطین نامدار و مستعبد خواقین جم اقتدار نواب کامیاب اشرف اعلی شاه عالم پناه است و آنحضرت پادشاهیست که پیرایه سلطنت صوری را سرمایه سلطنت معنوی ساخته و ذات ملکی

صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمانست .

هم ولایت در نسب هم پادشاهی در حسب  
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتی  
آب و آتش را اگر در مجلس حاضر کنند

از میان هر دو بردارد شکوهش داوری  
شهنشاهی است که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و

کامرانی در حدائق سن و عتقوان جوانی یکلحظه اوقات قدسی  
ساعاتش بملایمت و ملاهی نگذشته بلکه روزگار سعادت آثارش  
بعد از ادای طاعت مقرر شده صرف غمخواری جهانیان گشته :

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم عجب مدار که آب حیات از او بچکد  
آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت آنحضرت در کل  
عالم منتشر گشته و اوصاف جلال و تقویت کمالش در اقطار  
آفاق ظاهر و باهر شده و مناقد دین و دنیا از مسند سلطنت  
او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت او آرام پذیرفته  
و اعلام اسلام و شعائر شرایع بتقویت و تربیت او از کنگره  
کیوان در گذشته و بیان ظلم و عدوان بیعت صلابت و مهابت  
او متخلف گردید .

اینچنین سایه سایه حق است و اینچنین پایه پایه حق است  
شکر او واجبست در همه حال و زانکه او نعمتست بس متعال  
در بقای مدارج منقبت و معارج مرتبت سادات که بشرافت قل لا اسئلكم  
غلیه اجراً الا المودة فی القربی مشرف اندر ذمت همت خسروانه واجب  
فرموده و برینت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب نقل و عقل در نهیمت  
پادشاهانه لازم نموده لاجرم غامه افراد نوع انسان در مهیاد امن و امان  
بعد از او امر ملک دیان از صمیم قلب و حریم جنان دست نیاز بدعا  
برداشته میگویند :



یارب تو مرا این سایه یزدانی را      میدار نگه بهر جهانانی را  
اندر کنف عاطفت خویش دار      این حامی حوزه مسلمانی را  
اهتمام آنحضرت در متابعت فرمات الهی بتخصیص در قلع و قمع  
مناهی و ملامتی بمرتبه ایست که در ممالك محروسه هیچکس رایارای  
آن نیست که نام مسکرات بر زبان آورد و شراب چون کبریت  
احمر در عالم مفقود است و صبا مانند کیمیا ناموجود .

رسم می خوردن چنان برداشت نهیش کاختران  
نیمشب بر روی گردون سرنگون دارند طاس  
بالجمله شاه عالم پناه بعد از پدر نامدار جم اقتدار بحکم  
ولایت عهد و اتفاق جمیع امرا و اعیان لشکر در روز دوشنبه  
۱۹ رجب سنه ۹۳۰ .

بساتنی که تفاخر کند بآن انجم      بطالعی که تولا کند بدو تقویم  
مسند شاهی و سریر شهنشاهی بفرزات همایونی صفات مشرف  
ساخت و همای معدت آنحضرت سایه سعادت بر سر جهانیان  
انداخت لطف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم  
بین الناس بالحق بنام همایون انشا فرمود و کاتب مرحمت یزدانی  
آیت و رفعت مکنونا علیا طغرای مثال پادشاهی و عنوان احکام  
شاهنشاهی گردانید آثار مایفتح الله الناس من رحمة فلا ممسک لها  
بر عالمان واضح و لایح گشت و انوار الحمد لله الذی فضلنا  
علی کثیر من عباده المؤمنین برهمگنان لامع و ساطع شد اهل  
عالم از بشارت این جلوس مکرم انتظام عقود خلافت  
و استحکام خلود سلطنت را بدعا مدد نمودند و جهان در کنف امن  
و امان قرار گرفت و رؤس منابر و وجوه دنایر بالقاب همایون  
زیب و زینت پذیرفت و دیر خرد بلسان حال گفت .

هوای مهر تو تن را لطیف تر ز غذا  
حروف نام تو زر را شگرف تر ز عیار

و از آن تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت پادشاهی آنحضرت  
نور و ضیا یافته تا امروز که بیستم ذی حجه سنه ۹۴۸ هجده  
سال و پنجاه است روز بروز اعلام دولت در ترقی و رایات  
سلطنت در بلندیت و همیشه در جمیع معارک اولیای حضرت منصور  
و اعدای دولت مقهورند مصدوقه این مقال آنکه از طرف شرق  
خانان ازبک با صد و بیست هزار سوار نامدار قصد مملکت  
خراسان کردند نواب کامیاب در روز شنبه ۱۱ محرم سنه  
۹۳۵ در زور آباد جام با ایشان مصاف کردند و از اول صباح  
تامل غروب بحرب و ضرب اشتغال فرمودند باوجود آنکه بعضی  
از امرای لشکر از صدمت جنگ هزیمت نموده بودند آنحضرت با  
اندکی سیاه چون کوه برجای متمکن و ثابت ایستاده در میان لشکر  
ایران و توران داد شجاعت و مردی داده بردشمنان غالب آمدند  
چو سالار شایسته باشد بجنگ      ترسد سیاه از دلاور نهنک  
و کونجونجی خان که پادشاه ماوراءالنهر بود و جانی یک خان  
و عیدخان با سایر ازبکان بماوراءالنهر گریختند و غنایم بسیار بدست  
عساکر ظفر مآثر افتاد عید چند بار دیگر بخراسان آمده و  
هرنوبت چون آوازه توجه حضرت شاه عالمیناه بگوشش رسید  
بگریخت و همچنین از جانب غرب سلطان سلیمان پادشاه روم با  
سیصد هزار سوار در شهر سنه ۹۴۱ در غیبت حضرت شاه عالمیناه  
دونوبت بآذربایجان آمد و در هر دونوبت از خوف لشکر نصرت  
اثر بروم مراجعت نمود و بسیاری از مردم او بردست غازیات  
ظفر نشات بقتل رسیدند و روایح فتح و فیروزی از مهب والله  
مؤید بنصره من یشاء تنسیم نمود و نصرت و بهروزی از گلبن  
وما النصر الا من عندالله در تبسم آمد

چشم فلک ندید و نبیند بعر خویش      این فتحها که دولت شه رامیسراست  
بیان فتوحات غلبه و حالات قدسیه حضرت شاه عالمیناه بیش از آن





مجلس شورای ملی  
تهران  
کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تفاتی و چون عادت مؤلفان و مورخان در تقدیم و تأخیر ذکر  
ماضی نموده و این کتاب را بریات شمه از حالات نواب کامیاب  
اشرف اقدس اعلی برسبیل ایجاز و اختصار و دتای دولت روز  
افزون مسکنه الختام گردانید

الا تاقوا فل زفیاض جود پذیرند همواره فیض وجود  
دل پاک شه قابل راز باد در فیض بر خاطرش باز باد

توضیحات ناشر

کتاب لب التواریخ که بنظر قارئین محترم میرسد از روی  
۳ نسخه متنبه گردیده و حتی المقدور سعی شده است که دارای  
اشتباهات تاریخی نباشد و کلیه مطالب آن در هر ۳ نسخه  
دو قسمت که یکی از سطر ۱۶ صفحه ۸۳ تا سطر ۴  
۸۴ در شرح حال عمرو ابث صفاری و دیگری شرح حال  
تلی سینا در صفحات ۹۸ تا ۱۰۲ باشد که فقط در نسخه متعلق  
به فاضل دانشمند آقای کروی تبریزی بوده و دو نسخه دیگر  
آنرا افقد است و در طبع هم چند اشتباه رخ داده که استدعا  
دارد قارئین محترم ابتدا آنرا اصلاح نمایند.

از سلطنت هرمز در صفحه ۵۶ سطور ذیل افتاده :

« در زمان او پادشاهان یگانه هوس ملک ایران کردند ساودشاه  
از ترکستان بالشکر یشار بطرف خراسان آمد پادشاه دشت خزر  
و قصر روم و قوم عرب بآهنگ ایران لشکر کشیدند هرمز متحر  
شد مؤبد مؤبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت خزر و قصر روم  
و قوم عرب را بهیدا یا خشنود کردند تا باز گشتند » .

در صفحه ۱۱۴ سطر ۲ کلمه (شها) بعد از امروز افتاده و  
سطر آخر صفحه ۱۱۴ که باید شعر ذیل باشد سفید مانده :

(صاحب نظری کجاست تا درنگرد تا آنکه مملکت بدین میارزید )  
در صفحه ۱۲۳ سطر ۱۱ و (باسم سلطنت قانع بود) قبل از اتابک  
در صفحه ۱۲۷ سطر ۱۸ (غلامان) بجای دشمنان باید باشد



